

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح حدیث

عرض دین

حضرت عبدالعظیم حسنی رحمۃ اللہ علیہ

حضرت آیت اللہ العظمیٰ صافی کلیا کانی رحمۃ اللہ علیہ

سرسنانه	: صافی گلپایگانی، لطف‌الله
عنوان و نام پدیدآور	: شرح حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم حسنی <small>علیه السلام</small>
مشخصات نشر	: قم، دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی، ۱۳۹۴ ش.
مشخصات ظاهری	: ۱۵۲ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۰۵-۸۷-۲
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۸۲۱۲۸۲

دفتر تنظیم و نشر آثار

حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی علیه السلام

- نام کتاب: شرح حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام
- مؤلف: حضرت آیت‌الله العظمی لطف‌الله صافی گلپایگانی مدظله الوارف
- چاپ اول ناشر (هفتم کتاب): رجب المرجب ۱۴۳۶ / بهار ۱۳۹۴
- شمارگان: ۵۰۰۰
- بها: ۵۵۰۰ تومان
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۰۵-۸۷-۲
- سایت الکترونیک: www.saafi.net
- پست الکترونیک: saafi@saafi.net
- آدرس پستی: قم / انقلاب ۶ / شماره ۱۸۱
- تلفن: ۰۲۵) ۳۷۷۲۳۳۸۰

سوابق نشر این کتاب

۱. انتشارات حضرت معصومه علیها السلام، ۱۳۷۶ ش.
۲. انتشارات حضرت معصومه علیها السلام، ۱۳۷۸ ش.
۳. انتشارات دارالحدیث، ۱۳۸۲ ش.
۴. انتشارات حضرت معصومه علیها السلام، ۱۳۸۵ ش.
۵. انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۷ ش.
۶. انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۸ ش.

فهرست مطالب

۷.....	متن و ترجمه حدیث عرض دین.....
۱۳.....	مقدمه.....
۱۵.....	در ایمان و مراتب آن.....
۲۱.....	پیش‌درآمدی بر عرض دین.....
۲۳.....	عرض دین بر بزرگان و دین‌شناسان.....
۳۸.....	مسئله عرض دین در عصر حاضر.....
۴۳.....	پیشینه عرض دین.....
۴۴.....	عرض دین حضرت عبدالعظیم <small>علیه السلام</small>
۴۸.....	درس‌های اخلاقی از عرض دین حضرت عبدالعظیم <small>علیه السلام</small>
۵۳.....	شرح حدیث عرض دین.....
۵۵.....	بررسی سندی و متنی حدیث.....
۵۵.....	سند حدیث.....
۵۷.....	نکته روایی.....
۶۰.....	متن حدیث.....
۶۰.....	تکریم امام <small>علیه السلام</small> از حضرت عبدالعظیم.....
۶۱.....	عرض دین حضرت عبدالعظیم بر امام <small>علیه السلام</small>

۶۱	عرض دین و توحید
۸۵	عرض دین و نبوت
۹۰	عرض دین و امامت
۱۰۳	عرض دین و زندگی پس از مرگ
۱۰۵	معراج
۱۱۳	سؤال قبر
۱۱۴	بهشت و آتش
۱۱۵	میزان
۱۱۵	صراط
۱۱۶	معاد
۱۱۷	عرض دین و فرائض مهم دینی
۱۱۸	تصدیق امام <small>علیه السلام</small> به صحت دین حضرت عبدالعظیم
۱۲۵	فهرست تفصیلی
۱۳۱	کتابنامه
۱۴۳	آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله الوارف در یک نگاه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ فِي السَّمَاوَاتِ دَوْرَاتٌ،
وَلَا فِي الْأَرْضِ حَرَكَاتٌ وَلَا فِي الْأَشْجَارِ وِرْقَاتٌ،
وَلَا فِي الْبِحَارِ قَطْرَاتٌ وَلَا فِي الْعُيُونِ لَحَظَاتٌ وَلَا فِي النُّفُوسِ
خَطْرَاتٌ وَلَا فِي الْكِتَابِ الْمُبِينِ حُرُوفٌ وَكَلِمَاتٌ إِلَّا وَهِيَ لَهُ شَاهِدَاتٌ،
وَإِلَيْهِ دَالَّاتٌ، وَالصَّلَاةُ الرَّكِيَّاتُ وَالتَّحِيَّاتُ التَّامِيَّاتُ الْمُبَارَكَاتُ عَلَى
أَفْضَلِ آيَاتِهِ الْبَيِّنَاتِ، وَأَكْمَلِ كَلِمَاتِهِ التَّامَّاتِ سَيِّدِنَا أَبِي الْقَاسِمِ
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الظَّاهِرِينَ مَصَابِيحِ الظُّلُمَاتِ، وَمَفَاتِيحِ الْبَرَكَاتِ،
وَمَصَادِرِ الْمُعْجَزَاتِ الْبَاهِرَاتِ،
وَمَعَادِنِ الْخَيْرَاتِ .



متن و ترجمه

حدیث عرض دین

كمال الدين للصدوق:

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى الدَّقَّاقُ وَعَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ
قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو تَرَابٍ عَبْدُ اللَّهِ
بْنُ مُوسَى الرُّوْيَانِيُّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ:

التوحيد للصدوق:

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقِ رَحِمَهُ اللَّهُ
وَعَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ
قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو تَرَابٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الرُّوْيَانِيُّ عَنْ عَبْدِ
الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ.

قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَلَمَّا بَصُرَ بِي قَالَ
لِي: «مَرْحَبًا بِكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، أَنْتَ وَلَيْتْنَا حَقًّا». قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا
ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُعْرِضَ عَلَيْكَ دِينِي، فَإِنْ كَانَ مَرْضِيًّا
أَثْبَتُ عَلَيْهِ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ: «هَاتِ يَا أَبَا الْقَاسِمِ».
قُلْتُ: إِنِّي أَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاحِدٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ
خَارِجٌ مِنَ الْحَدِيثِ حَدِّ الْإِبْطَالِ وَحَدِّ التَّشْبِيهِ وَإِنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا
صُورَةٍ وَلَا عَرَضٍ وَلَا جَوْهَرٍ بَلْ هُوَ مَجَسَّمُ الْأَجْسَامِ وَمُصَوَّرُ الصُّوَرِ
وَخَالِقُ الْأَعْرَاضِ وَالْجَوَاهِرِ وَرَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَمَالِكُهُ وَجَاعِلُهُ

وَمُحَدِّثُهُ وَإِنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ إِلَى
يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، وَأَقُولُ إِنَّ الْإِمَامَ وَالْخَلِيفَةَ وَوَلِيَّ الْأَمْرِ بَعْدَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ
ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ
عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ أَنْتَ يَا مَوْلَايَ .

فَقَالَ ﷺ: «وَمَنْ بَعْدِي الْحَسَنُ ابْنِي فَكَيْفَ لِلنَّاسِ لِلْخَلْفِ مِنْ
بَعْدِهِ؟». قَالَ: فَقُلْتُ: وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا مَوْلَايَ؟ قَالَ: «لَا يَرَى
شَخْصُهُ وَلَا يَحِلُّ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا
وَعَدْلًا كَمَا مَلَأْتَ جَوْرًا وَظُلْمًا».

قَالَ: فَقُلْتُ أَفَرَزْتُ وَأَقُولُ: إِنَّ وَلِيَّهُمْ وَلِيُّ اللَّهِ وَعَدُوَّهُمْ عَدُوُّ اللَّهِ
وَوَطْأَتُهُمْ طَاعَةُ اللَّهِ وَمُبْغَضَتُهُمْ مُبْغِضُ اللَّهِ وَمَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَةُ اللَّهِ،
وَأَقُولُ: إِنَّ الْمِعْرَاجَ حَقٌّ وَالْمَسَاءَلَةَ فِي الْقَبْرِ حَقٌّ وَإِنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ
وَالنَّارَ حَقٌّ وَالصِّرَاطَ حَقٌّ وَالْمِيزَانَ حَقٌّ وَإِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ
فِيهَا وَإِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ، وَأَقُولُ: إِنَّ الْفَرَائِضَ الْوَاجِبَةَ بَعْدَ
الْوَلَايَةِ الصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ وَالصَّوْمَ وَالْحَجَّ وَالْجِهَادَ وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ
وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ.

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ﷺ: «يَا أَبَا الْقَاسِمِ هَذَا وَاللَّهِ دِينُ اللَّهِ الَّذِي
ارْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ فَاتَّبِعْ عَلَيْهِ تَبَتُّكَ اللَّهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ»^١.

عبدالعظیم حسنی فرمود: بر آقا و مولای خود، علی بن محمد علیه السلام وارد شدم، چون نظر آن حضرت بر من افتاد، فرمود: «مرحبا ای ابوالقاسم، به راستی که تو از دوستان ما هستی».

عبدالعظیم گفت: عرض کردم: ای پسر پیغمبر، می خواهم عقاید دینی خود را بر شما عرضه بدارم، اگر پسندیده باشد بر او ثابت باشم تا به لقای خداوند برسم.

امام علیه السلام فرمود: «بگو ای ابوالقاسم».

گفت: عرض کردم: من معتقدم که خدا یکی است و مانند او چیزی نیست، و از دو حدّ ابطال و تشبیه بیرون است، خداوند جسم و صورت و عرض و جوهر نیست، بلکه پروردگار، اجسام را جسمیت داده و صورتها را تصویر فرموده و أعراض و جواهر را آفریده است، او خداوند همه چیز و مالک و محدث اشیاست. معتقدم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او خاتم پیغمبران است، و پس از وی تا روز قیامت پیغمبری نخواهد بود، شریعت وی آخرین شرایع بوده و پس از او دینی و مذهبی نخواهد آمد. عقیده من درباره امامت این است که امام بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است، بعد از او حسن، پس از وی حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و سپس شما.

در این هنگام حضرت امام هادی علیه السلام فرمود: «پس از من فرزندانم

حسن امام است، لیکن مردم درباره امام بعد از او چه خواهند کرد؟».

گوید: عرض کردم: ای مولای من، مگر آن چگونه است؟

فرمود: «امام بعد از فرزندم حسن شخصش دیده نمی‌شود و

اسمش در زبان‌ها جاری نمی‌گردد تا خروج کند و زمین را از

عدل و داد پر کند، همان‌طور که از ظلم و ستم پر شده باشد».

عبدالعظیم گفت: عرض کردم: به این امام غائب هم معتقد شدم و

اکنون می‌گویم: دوست آنان دوست خدا و دشمن ایشان دشمن

خداست، طاعت آنان طاعت پروردگار و معصیت و نافرمانی از آنها

موجب معصیت اوست.

من عقیده دارم که معراج و پرسش در قبر و همچنین بهشت و

دوزخ و صراط و میزان حق‌اند، و روز قیامت خواهد آمد و در وجود

آن شکی نیست، و خداوند همه مردگان را زنده خواهد کرد و نیز

عقیده دارم که واجبات بعد از اعتقاد به ولایت و امامت عبارت‌اند از:

نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر.

در این هنگام حضرت امام‌هادی علیه السلام فرمود: «ای ابوالقاسم، به

خدا سوگند این دین خداست که برای بندگانش برگزیده است،

بر این عقیده ثابت باش. خداوند تو را به همین طریق در زندگی

دنیا و آخرت پایدار بدارد».

مقدمه



در ایمان و مراتب آن

اعتقاد به عقاید حقه از مبدأ، معاد، نبوت و امامت، سبب سعادت و آرامش قلب، رفع اضطراب و نگرانی، و موجب امیدواری و خوشبینی به حیات و حرکت به سوی رستگاری و فوز و فلاح است. شاید هیچ حاجت و درخواستی از درگاه خداوند متعال، سعادت بخش تر و راحت افزاتر از این سه حاجت - که در این دعا درخواست می شود - نباشد.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَانًا تَبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي، وَيَقِينًا صَادِقًا حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّهُ

لَنْ يُصِيبَنِي إِلَّا مَا كَتَبْتَ لِي وَرَضِنِي مِنَ الْعَيْشِ بِمَا قَسَمْتَ لِي»^۱.

حاجت اول: ایمانی که خداوند متعال آن را فراگیر قلب انسان و مستولی بر آن سازد.

حاجت دوم: یقین راستینی که انسان بداند به او نمی رسد، مگر آنچه خدا برای او مقرر فرموده است.

۱. در ادعیه متعدّد مثل دعای ابی حمزه. ر.ک: طوسی، مصباح‌المتجهّد، ص ۵۹۸؛ کفعمی، المصباح، ص ۶۰۱؛ همو، البلدالامین، ص ۲۱۴؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۱۰۳. «خدایا ایمانی از تو می خواهم که با آن ایمان دلم را در دست خودت بگیری و یقین صادقی که بدانم جز آنچه که تو برایم نوشته‌ای به من نخواهد رسید و مرا به آنچه که در زندگی برایم مقرر کرده‌ای خوشنود گردان.»

حاجت سوم: رضا به روزی و معاشی که خداوند متعال قسمت او فرموده و برای او فراهم می‌شود.

ایمان، یقین و رضا، از حالات و مقاماتی است که درجات و مراتب متفاوت دارد و درعین حال که بر هر یک از مراتب آن یقین، ایمان و رضا اطلاق می‌شود، مراتب و افراد آنها مثل مراتب و افراد نور باهم تفاوت دارند و فواصل بین آنها گاه به حدی است که اگر در آن، مقیاس سال نوری قابل استفاده بود، مناسب بود با آن به مسافت بین این فواصل اشاره نمود.

چنان‌که می‌دانیم نور خورشید، نور است، و نور نورافکن، نور، و نور یک لامپ معمولی نور، و نور شمع و کبریت هم نور است. ایمان هم بنا به تفسیری که از مثل آیه کریمه ذیل شده است، نور است و مراتب دارد:

﴿رَبَّنَا أَنْمِمْ لَنَا نُورَنَا﴾^۱

و آیه شریفه:

﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾^۲

بنابراین ایمان پیغمبر اکرم ﷺ ایمان و نور است که در روشنایی آن بزرگ‌ترین و سنگین‌ترین وظیفه‌ای که از سوی خدا به آن حضرت

۱. تحریم، ۸. «پروردگارا نور ما را کامل کن».

۲. حدید، ۱۲. «(این پاداش) در روزی است که مردان و زنان باایمان را می‌نگری که نورشان پیش‌رو و در سمت راستشان به سرعت حرکت می‌کند».

محوّل شد را، به عالی‌ترین صورت انجام داد و در برابر دنیا و تمام عادات باطله، کفر و شرک قیام نمود.

ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام هم نور و ایمان است که می‌فرمود:

«لَوْ كُشِفَ الْعِطَاءُ مَا اَزْدَدْتُ يَقِينًا»^۱.

و می‌فرمود:

«لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِمُ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أُعْصِيَ اللَّهُ فِي

نَمَلَةٍ أَشْلُبَهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ»^۲.

سایر ائمه معصومین علیهم السلام و انبیای عظام، همه مظاهر قوت ایمان و مراتب کامله آن بودند که یادآوری مواقف و مشاهد ایمانی آنها همه آموزنده و ایمان‌بخش است.

و به‌طورکلی ایمان خواص، اصحاب و شخصیت‌هایی که علاوه بر زبان با عمل، ایثار و فداکاری در غزواتی مثل بدر، احد، خندق، جمل، صفین، نهروان و روز عاشورا ایمانشان در معرض عالی‌ترین جلوه‌ها قرار گرفت، همه نور و ایمان بود.

ایمان حضرت حمزه، جعفر طیار، ابوالفضل العباس، سلمان، مقداد،

۱. ابن‌شاذان قمی، الفضائل، ص ۱۳۷؛ آمدی، غررالحکم، ص ۵۶۶، فصل ۷۵، ح ۱؛ لیشی واسطی، عیون‌الحکم و المواعظ، ص ۴۱۵؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۳۵. «اگر پرده برداشته شود چیزی بر یقینم افزوده نمی‌شود».

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۴ (ج ۲، ص ۲۱۸)؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۶۲. «اگر اقالیم هفت‌گانه را با همه آنچه که تحت افلاک آن است به من دهند تا درباره‌ی پوست جوی که در دهان مورچه‌ای است خدا را نافرمانی کنم این نافرمانی را انجام نمی‌دهم».

عمار، حیب بن مظاهر، زهیر، رشید، میثم و صدها و هزارها تن از مؤمنانی که از بوته امتحان بی‌غل و غش بیرون آمدند، اگرچه در یک ردیف نبودند اما مواضع هر کدام نشان‌دهنده ظهور ایمان، قوت عقیده، عدم اضطراب و گویای حال اطمینان و آرامش قلب آنها بود و ایمان افراد عادی نیز ایمان است که چنان‌که گفته شد فواصل بین مراتب آنها قابل تقدیر و اندازه‌گیری نیست.

همه انسان‌ها برحسب مراتب ایمان خود، از آرامش و سکون باطن، استراحت خیال، تسلیم، رضا، توکل به خدا و اعتماد به نفس بهره‌مندند و تا به آن مراتب بلندبالا می‌روند که نه از آنچه از دنیا به آنها می‌رسد، فرحناک می‌شوند و خود را فراموش می‌کنند و نه از آنچه از دنیا از آنها فوت شود غمناک می‌گردند، گویی این آیه را در گوش دارند:

﴿لَکِنَّا لَا تَأْسُوا عَلٰی مَا فَاَتَاکُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاکُمْ﴾^۱

و تا آنجا پیش می‌روند که از کسی غیر از خدا نمی‌ترسند که:

«حَدُّ الْيَقِينِ أَنْ لَا تَخَافَ مَعَ اللَّهِ شَيْئًا»^۲

موحد چه در پای ریزی زرش چه شمشیر هندی نهی بر سرش
امید و هراسش نباشد ز کس بر این است بنیاد توحید و بس

۱. حدید، ۲۳. «این به‌خاطر آن است که برای آنچه که از دست داده‌اید تأسف نخورید و به آنچه که به شما داده است دل بسته و شادمان نباشید».

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۵۷؛ سید مرتضی، الشافی، ج ۱، ص ۴۲۹؛ طبوسی، مشکاة الانوار، ص ۴۵؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۰۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۴۳،

۱۸۰. «حد و اندازه یقین آن است که با بودن خدا از هیچ چیزی ترسی».

و حاصل آنکه توکل، تسلیم، رضا و تفویض را - که همه از مقامات سُعدا است - مراتبی است که اشخاص به مقدار قوت درجات ایمان و خلوص عقیده از شرک، خرافات و انحرافات دیگر، حائز آن می‌گردند. بنابراین برای نیل انسان به سعادت واقعی وسیله‌ای بالاتر از ایمان صحیح و یقین خالص نیست. همه اضطراب‌ها و همه خوف و بیم‌ها از زوال نعمت‌ها را از میان می‌برد و همه نگرانی‌ها را نسبت به آینده مرتفع می‌سازد.

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۱

انسان سعادت‌خواه باید سعی کند که به حقایق مفاهیم این جمله‌های نورانی:

﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾^۲؛

﴿مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾^۳؛

﴿أَفْوِضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾^۴؛

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾^۵؛

۱. رعد، ۲۸. «همان کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است؛ آگاه باشید تنها با یاد خدا دل‌ها آرام می‌گیرد».

۲. آل‌عمران، ۱۷۳. «خدا ما را بس است؛ و او بهترین حامی ماست».

۳. کهف، ۳۹. «آنچه خدا خواسته است، قوت (و نیرویی) جز از ناحیه خدا نیست».

۴. غافر، ۴۴. «من کار خود را به خدا وامی‌گذارم که خداوند نسبت به بندگانش بیناست».

۵. طلاق، ۳. «و هرکس بر خدا توکل کند خدا امر او را کفایت می‌کند».

﴿حَسْبِيَ اللَّهُ﴾^۱؛

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۲؛

ایمان پیدا کرده و خود را از تاریکی های تحیر و تردید نجات دهد.

۱. توبه، ۱۲۹؛ زمر، ۳۸. «خداوند مرا کفایت می کند».

۲. بقره، ۱۵۶. «ما از خداایم، و به سوی او باز می گردیم».



پیش در آمدی بر

عرض دین

عرض دین بر بزرگان و دین‌شناسان

یکی از راه‌های عمده و مهم برای تحصیل ایمان قوی‌تر، مطالعه آیات آفاق و انفس و تفکر در خلق آسمان و زمین در پرتو هدایت‌های قرآن مجید است؛ چنان‌که مطالعه سیره پیغمبر اکرم ﷺ و ائمه معصومین ﷺ و مراجعه به احادیث، روایات و خطبه‌های ایشان در بخش‌های مختلف اعتقادی نیز معرفت‌بخش بوده و راهنمایی به سوی سرچشمه زلال ایمان و یقین است.

در کتاب‌هایی مثل *بحار الانوار*، در ضمن احادیث و روایات، به قدری آموزش عقاید وجود دارد که با وجود آنها از رفتن به در خانه دیگران بی‌نیاز می‌باشیم.

یکی از راه‌هایی که با آن می‌توان به درستی شناخت عقاید و مطابقت آن با وحی، هدایت قرآن مجید و تعلیمات رسول اعظم و اهل بیت طاهرین ﷺ آگاه شد و به اطمینان و سکون قلب بیشتر رسید، عرض دین بر بزرگان دین‌شناس است، به خصوص در تفصیل مسائل اعتقادی که فقط به وحی و اخبار رسول اعظم و اهل بیت ﷺ قابل اثبات است و جز رجوع به مدارک صحیحه سمعی از کتاب و سنت راهی برای معرفت آنها وجود ندارد.

به طور مثال در تفصیل ثواب و جزا و اینکه روحانی یا جسمانی یا به هر دو صورت است، یا میزان و صراط و وجود ملائکه و حقایق و امور بسیار دیگر از این قبیل، یگانه مرجع مصون از اشتباه، رسول خدا و ائمه طاهرین علیهم السلام می باشند.

البته در اصل بعضی عقاید، عقل و شرع اتفاق دارند و در اصول عقاید اصلیه حاکم، عقل است و قرآن مجید هم مردم را به عقل ارجاع داده و از آنها خواسته است که از عقل پیروی نمایند؛ اما در بسیاری از مسائل اعتقادی و تفصیل مسائل دیگر، باید به شرع مراجعه نمود؛ از این جهت که یا اصلاً عقل را راهی به سوی شناخت آنها نیست و یا اینکه کسی مکلف به شناخت آنها نمی باشد؛ به ملاحظه اینکه بعضی مطالب چون از مستقلات عقلیه، اولیات، بدیهیات و فطریات نیستند، نتایج حاصل از بحث عقلی در آنها در معرض اشتباه و وقوع در خطاست، و به لحاظ غموضت فهم و درک آن از عهده اکثریت مردم یا همه خارج است و عرفاً یا حقیقتاً تکلیف به کسب عقیده از طریق عقل در آنها تکلیف بمالایطاق است.

بنابراین از تحصیل اعتقاد به آنها از طریق عقل چون معرض خطر ضلالت است نهی شده، و به همان دلیل سمعی که عقلاً اکتفا به آن در این امور جایز است، اکتفا شده است و مکلف به بیشتر از آنچه شرع راهنمایی نموده است تکلیف ندارد و اگر در این قسم مطالب از راه بحث عقلی جلو رفت و گمراه شد، معذور نخواهد بود و چنان که

می‌دانیم بسیاری از مباحثی که در فلسفه و کلام و آنچه اصطلاحاً به آن عرفان می‌گویند مربوط به الهیات به بحث گذارده می‌شود، از این نوع است.

و خلاصه اینکه در این مسائل، مرجع مصون از اشتباه و مورد اعتماد، شرع است، و آنان که این مباحث را از طرق دیگر تحصیل نموده و چه بسا کتاب و سنت را بر آنچه از این مباحث استنتاج می‌کنند حمل یا تأویل می‌نمایند، راه خطرناکی را می‌روند و بی‌همراهی خضر شریعت و ارشاد کتاب و سنت، ظلماتی را طی می‌کنند که سیر در آن جز تحیر، سرگردانی، شک و تردید عاقبتی ندارد.

قطع این مرحله بی‌همراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی

در این مباحثی که تفکر و غور عقلی در آنها مجاز است و باید از طریق عقل استکشاف شود، موردی که دلالت قطعی قرآن کریم یا سنت قطعی الصدور و الدلاله با آن در تعارض باشد پیدا نمی‌شود و اگر برفرض موردی یافت شود، دریافت قطعی عقلی در این مباحث قرینه قطعی عقلیه بر عدم اراده ظاهر کلام است، بالطبع این حکم عقلی، قرینه بر مجاز می‌شود و قاعده «إِذَا تَعَدَّرَتِ الْحَقِيقَةُ فَأَقْرَبُ الْمَجَازَاتِ مُتَعَيِّنٌ»^۱ حاکم خواهد شد؛ اما در غیر این مباحث، اگر استنتاج عقلی با دلالت کتاب و سنت در تعارض قرار گرفت و

۱. سبزواری، ذخیره المعاد، ج ۱، ص ۳؛ نجفی، جواهر الکلام، ج ۲، ص ۲۹۷؛ خراسانی،

شخص به اشتباه افتاد، چون مکلف به ورود در آن مبحث نبوده و بلکه از بحث آن ممنوع شده، معذور نیست.

به طور مثال ما از بسیاری از آیات قرآن مجید و احادیث شریفه صحیحیه استفاده قطعی می‌کنیم که خالق، غیر مخلوق است و هیچ قدر مشترک ذاتی و حقیقی بین آنها نیست و ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾^۱ است.

این حقیقت را نمی‌توان با برخی مسالک به اصطلاح عرفانی و یا فلسفی مبنی بر اصالة الوجود تطبیق داد و یا قائل به همه‌خدایی یا تشبیه خلق و خالق به موج و دریا و حبر و حرف یا اصطلاحات و تشبیهات دیگر از این قبیل شد و همه عالم کون را، که قرآن کریم این همه حکایت‌ها و اخبارها از واقعیت کلّ آن و اجزای آن دارد، بی حقیقت و خالی از واقعیت دانست که واقعاً آسمان، کهکشان، منظومه، کوه و دریا و این همه مخلوقات بی‌شمار که در خود انسان و هر حیوانی میلیاردها از آن تحقّق واقعی دارند تحقّق نداشته باشند و آنچه باشد همان وجود مطلق و ظهورات آن یا مطلق وجود و مراتب آن باشد و جز وجود چیزی در عالم حقیقت نداشته باشد و اگر اختلافی باشد در مراتب باشد. هرچند وجود اشیا غیر وجود حقّ و وجود هر چیزی را غیر از وجود اشیا دیگر بگوییم اما قائل به اشتراک معنوی وجود باشیم و کُنّه حقّ و کُنّه اشیا دیگر را به این معنا واحد بدانیم و مدّعی شناسایی آن بشویم، بر همه به طور تشکیک

وجود، اطلاق شود همه این مسالک با کتاب، و سنت و اعتقادات شرعی مخالف و ناسازگار است.

آنچه از ظاهر قرآن کریم می‌فهمیم شیئیّت همه اشیا، واقعیت و تحقق خارجی آنها، مغایرت ذات الهی با همه آنها و تنزه او از شباهت به آنهاست.

یا در مسئله ربط حادث به قدیم که تکلم در آن اگر منهی‌عنه نباشد دانستن آن هرگز مأموریه نیست، اگر کلام و بحث به آنجا برسد که خدا از خلقی غیر از این که هست - العیاذ بالله - عاجز است و صدور عالم و کائنات از او به ایجاب است و ابداع در آنچه آن را عالم عقول و مجردات می‌گویند نیست، و عالم مانند یک تشکیلات مکانیکی برقرار است و همان‌طور که مخترع یا صنعتگری که فقط در صنعت، عالم و استاد است صنعتش را می‌تواند به کیفیتی که ساخته و در آن استاد است بسازد در خلقت کائنات نیز ترک این برنامه مقدور خدا نیست و خلاصه از ترک آن و خلق دیگر، عاجز است، آری! اگر کلام به این نظرات یا نزدیک و مشابه این نظرات برسد - هرچند به این صراحت هم گفته نشود - با ظواهر مقبوله و مسلمة قرآن کریم منافات دارد.

اینکه بگوییم این عالم طبق حکمت و مصلحت آفریده شده و خدا احسن‌الخالقین و حکیم و علیم می‌باشد غیر از این است که گفته شود برنامه ایجاد و خلقت غیر از این سلسله‌ای که این آقایان می‌گویند نمی‌تواند باشد و نظام اتم این است که بر اساس صادر اول معلول اول

و نقشه‌ای که برای نظام می‌دهند باشد و بدون صادر اول معلول اول و عقل اول و هرچه می‌گویند مثلاً خدا از آفرینش عالم محسوس بدون وسایط و سلسله و عواملی که اینها فرض می‌نمایند - العیاذ بالله - عاجز است.

این اظهارات با قرآن مجید قابل تطبیق نیست و مفهومی اثبات عجز و اثبات عوالم و مخلوقات و برنامه‌هایی است که:

﴿ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ ﴾^۱

و الا مفاد این شعر حقّ است:

هر چیز که هست آن چنان می‌باید و آن چیز که آن چنان نمی‌باید نیست

برحسب کتاب و سنت، خدا خالق است و مفهوم آن با مفهوم اینکه خدا علت است و علت اولی، مساوی و واحد نیست.

پیگیری این مباحث گاه منجر به قول به قدم عالم می‌شود که بعضی فرموده‌اند: به اجماع مسلمین موجب کفر است.

عالم متبحر ملا محمد اسماعیل خاجوئی رحمته الله علیه در رساله‌ای که در تفسیر آیه کریمه ﴿ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ ﴾^۲ نگاشته است به یکی از اساتید بزرگ حکمت که فرموده در بسیاری از موارد در کتاب و حدیث اسم «ماء» بر علم و عقل قدسی که حامل علم است و اسم «ارض» بر نفس مجرد که قابل علوم و معارف است واقع شده، اعتراض می‌کند که این

۱. یوسف، ۴۰؛ نجم، ۲۳. «هرگز خداوند دلیل و حجّتی بر آن نازل نکرده است».

۲. هود، ۷. «و عرش (قدرت) او، بر آب قرار داشت».

معنا و تفسیر حمل لفظ برخلاف ظاهر و بدون شاهد از کتاب و سنت و دلیل عقل است و حملی است که نه از مفسّرین و نه از محدثین احدی قائل به آن نشده است، و این تأویلات را از قبیل تعبیر از آسمان به ریسمان می‌شمارد و دامنهٔ اعتراض را بسط داده و در این ضمن می‌فرماید: «هرکس قائل به وجود عقل مجرد ذاتاً و فعلاً باشد قائل به قدم آن شده که مستلزم قول به قدم عالم است و قائل به قدم سوی الله تعالی، اگرچه از امامیه باشد به اجماع مسلمین کافر است. چنان‌که علامه حلی در جواب به سؤال از حال کسی که با اعتقاد به توحید، عدل، نبوت و امامت قائل به قدم عالم باشد و حکم او در دنیا و آخرت، فرموده است:

مَنْ عَتَقَدَ قَدَمَ الْعَالَمِ فَهُوَ كَافِرٌ بِإِلَّاخِلَافٍ لِأَنَّ الْفَارِقَ بَيْنَ الْمُسْلِمِ
وَالْكَافِرِ ذَلِكَ، وَحُكْمُهُ فِي الْآخِرَةِ حُكْمُ بَاقِي الْكُفَّارِ بِالْإِجْمَاعِ.^۱

و حاصل مطلب ما، در اینجا - که در مقام ردّ و ابطال یا اثبات بعضی آرا و افکار نیستیم چنان‌که در مقام بیان حکم فقهی معتقدین به آن هم نمی‌باشیم - این است که این مباحث اگرچه قائلین به آن به نحوی هم مثلاً مانند قول به حدوث دهری یا زمان تقدیری از تبعات عقیده به آن، خود را فارغ بشمارند مباحثی است که ورود در آن نه وجوب شرعی دارد و نه لزوم عقلی و غور در آن خطرناک و سلامت خروج

۱. علامه حلی، اجوبة المسائل المهنائية، ص ۸۸ - ۸۹؛ ر.ک: مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۲۴۷.

از آن برای انسان اگرچه از اساطین حکمت و فلسفه باشد تضمین و تأمین نیست و سالک این طریق اگرچه فقط در یک نقطه و یک مورد در انحراف و ضلالت افتد هرگز معذور نیست.

در اینجا با چند جمله از خطبه‌عالیه معروف به خطبه‌اشباح که به فرموده سید اجل رضی عنه از جلائل خطبه‌های حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است، این مطلب عالی عرفانی و بلکه عالی‌ترین مطالب عرفانی را از زبان آن حضرت که لسان‌الله الناطق است، بیان می‌کنیم که حقّ این مطلب ادا شود. مسعدة بن صدقه از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده است که امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه این خطبه را انشا فرمودند و جهتش این بود که مردی خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد:

يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! صِفْ لَنَا رَبَّنَا مِثْلَمَا نَرَاهُ عَيَانًا لِنُرَدَّادَ لَهُ حُبًّا
وَبِهِ مَعْرِفَةً.

ای امیرمؤمنان، پروردگار ما را برای ما آن‌چنان توصیف نما، مثل اینکه او را بالعیان می‌بینیم تا دوستی‌مان به او زیاد شود و بر معرفتمان بیفزاییم.

حضرت در غضب شدند و ندای نماز جامعه سر دادند و مردم اجتماع کردند، چنان‌که مسجد پر از جمعیت شد. امام علیه السلام به منبر رفتند، درحالی‌که همچنان غضبناک بودند و رنگ چهره مبارکشان تغییر کرده بود.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا آن حضرت از این سؤال

غضبناک شدند؟ ظاهر این است که امیرالمؤمنین علیه السلام از کیفیت این سؤال که سائل گمان می‌کرد توصیف خدا را می‌توان به نهایت رسانید که گنه و حقیقتش یا حقایق صفاتش چنان بیان شود که بندگان او را عیان و آشکار شناسند، یا اینکه بنده‌ای از بندگان او اگرچه رئیس‌العارفین و مولی‌الموحّدین باشد بتواند او را به این حدی توصیف نماید که حقیقت ذات یا صفات او را در معرض رؤیت قرار دهد، باری به هر جهت بود از غضب حضرت معلوم است که سؤال را بسیار استعظام کرده و بزرگ شمرده و نه حقّ کسی می‌دانند که این سؤال را بنماید و نه کسی را صاحب چنین حقّی می‌دانند که بتواند توصیف خدا را به نهایت برساند و بیشتر از آنچه خود را به آن توصیف کرده وصف نماید.

امام علیه السلام آن خطبه بسیار بلیغ و رسایی که مشتمل بر حقایق معارف الهیه و اوصاف ربّانیه است، پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و آل آن حضرت، انشا فرمود و سخن را به اینجا رسانید که سائل را مخاطب قرار داده و فرمود:

«فَانظُرْ أَيُّهَا السَّائِلُ! فَمَا ذَلِكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَأَتَمَّ بِهِ،
وَاسْتَضَى بِنُورِ هِدَايَتِهِ، وَمَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَيْسَ عَلَيْكَ
فِي الْكِتَابِ فَرْضُهُ وَلَا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَأَيَّمَةَ
الْهُدَى أَثَرُهُ فِكَلْ عِلْمَهُ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ، فَإِنَّ ذَلِكَ مُتَهَيِّ حَقِّ اللَّهِ
عَلَيْكَ. وَأَعْلَمُ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ عَنِ

اَفْتِحَامِ السُّدِّ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ، الْاِقْرَارُ بِجُمْلَةٍ مَا جَهَلُوا
تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ، فَمَدَحَ اللهُ تَعَالَى اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ
عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا. وَسَمَّى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ
يُكَلِّفُهُمُ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوخًا، فَاقْتَصَرَ عَلَى ذَلِكَ، وَلَا تُعَدِّزُ
عَظَمَةَ اللهِ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ، فَتَكُونُ مِنَ الْهَالِكِينَ»^۱

«پس نگاه کن ای سؤال کننده! پس آنچه را که قرآن تو را از صفت
خدا بر آن دلالت می کند تو آن را پیشوا و راهنمای خود قرار ده و
از نور هدایت او روشنی بخواه و آنچه را که شیطان، دانستن آن را
به تو تکلیف می کند از آنچه که نه کتاب خدا، دانستن آن را بر تو
واجب گردانیده و نه در سنت پیغمبر ﷺ و ائمه هدی اثری از
آن وجود دارد، پس علم آن را به خدا واگذار کن که به تحقیق
چنین برخوردی با این امور منتهای حق خدا بر توست.

و بدان کسانی که در علم، رسوخ (توانایی و تعمق) دارند، کسانی
هستند که خدا ایشان را از تعرض به سدهایی که در برابر این گونه
امور غیبیه است، با اقرار به جهل از تفسیر و درک غیبی که از حدّ
درک انسان در پرده است، بی نیاز ساخته است.

پس خداوند متعال آنان را به جهت اعتراف به عجز و ناتوانی از
نیل به آنچه که به آن احاطه علمی نمی یابند، مدح فرموده است و

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۱ (ج ۱، ص ۱۶۰-۱۶۲)؛ ر.ک: عیاشی، تفسیر، ج ۱، ص ۱۶۳؛
مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۱۰۶-۱۱۴.

ترک تعمق و غورشان را در این مسائلی که به بحث از گنه و حقیقت آن ایشان را مکلف نفرموده، رسوخ و ثبوت در علم و معرفت نامیده است.

پس تو بر همان اموری که در کتاب و سنت بیان شده اکتفا کن و عظمت خدا را به قدر عقل خودت در سنجش نگذار که اگر چنین کنی از هلاک‌شدگان خواهی بود».

این کلام معجز نظام امیرالمؤمنین علیه السلام بهترین راهنما و عالی‌ترین مرتبه معرفتی است که برای فرشته و انسان ممکن‌الحصول است و بیرون از این دستور هرکس هرچه بگوید و بنویسد، از خودشناسی و غرور به عقل یا چند کلمه اصطلاحات و الفاظ است.

شیخ بزرگ و عالی‌قدر و افتخار شیعه و بلکه عالم اسلام، شیخ مفید رحمته الله در مسئله توقیفی بودن اسماء الحسنی می‌فرماید:

لَا يَجُوزُ تَسْمِيَةُ الْبَارِي تَعَالَى إِلَّا بِمَا سَمَى بِهِ نَفْسَهُ فِي كِتَابِهِ أَوْ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ أَوْ سَمَاءَهُ بِهِ حُجْجُهُ مِنْ خُلَفَاءِ نَبِيِّهِ، وَكَذَلِكَ أَقُولُ فِي الصِّفَاتِ، وَبِهَذَا تَطَابَقَتِ الْأَخْبَارُ عَنْ آلِ مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - وَهُوَ مَذْهَبُ جَمَاعَةِ الْإِمَامِيَّةِ وَ...^۱

نامیدن خداوند متعال جز به آن نام‌هایی که خود را به آن در کتابش یا بر زبان پیغمبرش نامیده یا حجّت‌ها و خلفای پیغمبر او را به آن نامیده باشند، جایز نیست و در صفات خدا هم همین

را می‌گوییم که خدا را جز به اوصافی که خود را به آن توصیف فرموده توصیف نمی‌کنم و به این حقیقت اخبار از آل محمد علیهم‌السلام، مطابقت دارند و این مذهب جماعت امامیه است و... و محقق طوسی القدوسی رحمته‌الله، در کتاب **فصول** که به فارسی نگاشته است می‌فرماید:

لطیفه: چون معلوم شد که باری سبحانه یک ذات پاک است و از هیچ جهت، تعدّد و تکثّر را مجال تعرّض کبریای او نیست، پس نامی که بر ذات پاکش اطلاق کرده بی‌اعتبار غیر، لفظ «الله» است و دیگر نام‌های بزرگوار یا به‌حسب اعتبار، اضافت یا به‌حسب ترکّب، اضافت و سلب هستند مثلاً حیّ، عزیز، واسع و رحیم. پس بنا بر این قضیه، هر لفظی که لایق جلال و کمال او باشد بر وی اطلاق توان کرد، و ادب نیست هر نامی که اجازت از آن حضرت صادر نشده باشد بر وی اطلاق کنند؛ زیرا ممکن است بر وجهی دیگر لایق و مناسب نیفتد چه ظاهر حال، خود چنان اقتضا می‌کند که اگر رأفت و عنایت بی‌نهایت به آن انبیا و مقرّبان را الهام ندادی، هیچ گوینده‌ای را یارای اجرای لفظی به‌ازای حقیقت او نبود؛ چون از هیچ وجه، اسم مطابق مسمّی نمی‌تواند بود.^۱

برحسب آیاتی مانند: ﴿اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ﴾^۲ و ﴿أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ

۱. خواجه نصیرطوسی، فصول، ص ۲۲.

۲. رعد، ۸. «خدا از جنین‌هایی که هر (انسان یا حیوان) ماده‌ای حمل می‌کند آگاه است».

عَلِيمٌ»؛^۱ شیء معلوم غیر از عالم است و برحسب بعضی مسالک چیزی غیر از علم خدا به ذات خودش و مراتب ظهور وجودش نیست.

در حقیقت علم که چگونه و چیست، اگر در علم خودمان هر بحثی در حقیقت علم بنماییم و به اقوال مختلف برسیم، از بحث در حقیقت علم خدا که عین ذات اوست ممنوعیم و برای ما درک حقیقت آن ممکن نیست ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾.^۲

غرض این است که زبان کتاب، سنت، مفهوم اصطلاحات اسلامی و اسمای حسنی که اطلاق آن بر ذات باری تعالی مجاز است، غیر از مفهوم اصطلاحات دیگر است که پس از ورود فلسفه و پیدایش عرفان اصطلاحی و اشتغال مسلمین به این مباحث در بین آنها رایج شد و آنها را از سیر علمی خاص اسلامی و تفکر در آیات الهی، که مأموریه بود باز داشت.

خدا را چنان‌که خود را شناسانده و از طریق وحی، رسالات انبیا، کتاب، سنت و از راه‌های منطقی قرآنی معرفی شده باید شناخت و می‌توان شناخت و از این ارشادات نه باید جلو تر رفت و نه باید عقب ماند و فاصله گرفت.

خداشناسی در قرآن مجید و احادیث، عرض بسیار عریض، گسترده و بلکه غیرمتناهی دارد، و در پرتو ارشادات قرآن و احادیث هرچه انسان در این راه سیر کرده و جلو برود، مجال سیر و پرواز خویش را وسیع تر می‌یابد.

۱. بقره، ۲۳۱. «خداوند بر هر چیزی آگاه است».

۲. طه، ۱۱۰. «درحالی‌که آنها به او احاطه علمی ندارند».

باید در خانه اهل بیت وحی علیهم السلام را کوبید و ملتزم به پیروی از آنها شد و اصطلاحات مطابق با واقع آنها را فرا گرفت و با تفکر، عبادت، دعا و ریاضت‌های شرعی، معرفت را افزایش داد.

در ادعیه مأثوره از رسول اکرم صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین و سایر ائمه طاهرین علیهم السلام دعاهایی هست که هر جمله از آنها درهایی را به سوی معرفت باز می‌کند.

دعاهایی که در عین حالی که مضامین بسیار بلند و عرفانی دارند آنها را به همه می‌آموختند و از آن عرب‌های بیابان‌نشین مدرسه‌ننیده و شفا، نجات، اشارات، اسفار و فصوص نخوانده، مؤمنانی می‌ساخت که بوعلی‌سیناها و فارابی‌ها خواب آن ایمان‌ها را ندیده‌اند.

اگر به جای اشتغال به آن کتاب‌ها این دعاها را خوانده و شرح و تفسیر می‌کردیم، می‌فهمیدیم که با این معارف و آثاری که در اختیار داریم نباید جاهای دیگر برویم و حدیث:

«لَوْ كَانَ مُوسَى حَيًّا لَمَا وَسِعَهُ إِلَّا اتِّبَاعِي»^۱

را فراموش نماییم.

باری! مطلب ما در اینجا این است که عقاید باید بر قرآن مجید و

۱. ابن‌ابی‌شیبہ کوفی، المصنف، ج ۶، ص ۲۲۸؛ فخر رازی، المحصول، ج ۳، ص ۲۶۷؛ مقریزی، امتاع الاسماع، ج ۲، ص ۳۶۰؛ ابن‌ابی‌جمهور احسانی، عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۲۱؛ ر.ک: مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۳۶۱. «اگر حضرت موسی علیه السلام زنده بود راهی و چاره‌ای جز متابعت من نداشت (جز پیروی من کار دیگری نمی‌توانست بکند)».

احادیث صحیح و دانایان به این مصدر و اساس، مانند زکریّا بن آدم، که امام رضا علیه السلام فرمود:

«الْمَأْمُونُ عَلَى الدِّينِ وَالْدُّنْيَا»^۱.

و شیخ طوسی و مجلسی‌ها عرضه‌شده، دینی است که خدا بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل فرموده است و بگویند:

«هَذَا دِينُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى نَبِيِّهِ - صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَبَلَّغَهُ عَنْهُ أَوْصِيَاؤُهُ»^۲.

کسانی که عمر خود را در مسیرهای دیگر و اشتغال به غیر آنچه در مکتب اهل‌بیت علیهم السلام تبلیغ و تدریس می‌شود گذرانیده‌اند، خودشان به این مطلب می‌رسند که نمی‌توانند محصول بعضی اشتغالات خود را به خدا و پیغمبر نسبت دهند.

مکتب انبیا، مکتب قرآن، وحی، امام باقر و امام صادق علیهم السلام را زراره‌ها، ابان بن تغلب‌ها، محمد بن مسلم‌ها، عمّارها، اصبغ‌ها، حذیفه‌ها و ابوذر‌ها می‌شناسند، نه دیگران.

هیچ‌گاه شنیده نشده است که یک نفر نزد فردی مثل یعقوب بن اسحاق

۱. مفید، الاختصاص، ص ۸۷؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۸۵۸؛ علامه حلی، خلاصة الاقوال، ص ۱۵۰-۱۵۱؛ اردبیلی، جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۳۰؛ حر عاملی، الفصول المهمة، ج ۱، ص ۵۹۰؛ تفرشی، نقد الرجال، ج ۲، ص ۲۶۲.

۲. این دین خداست که خداوند بر پیامبرش نازل نموده و او صیانش از طرف او برای مردم ابلاغ کرده‌اند.

کندی رفته باشد و به او عرض دین کرده باشد. یعقوب بن اسحاق‌ها و سایر فلاسفه و عرفای اصطلاحی هم اگر بخواهند عرض دین کنند، فقط باید به پیغمبر، امام، روایات و احادیث آنها عرض نمایند.

مسئله عرض دین در عصر حاضر

در عصر ما مسئله عرض دین به دین‌شناسانی که دین را از قرآن کریم و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام شناخته‌اند، مسئله‌ای است که باید همگان، به‌خصوص نسل جوان و دانشجویان عزیز و دانشگاهیان متعهد و متدین به آن توجه کامل داشته باشند؛ زیرا دست تحریف، تأویل، تصرف و اعمال سلیقه‌های شخصی به علل متعدد از جمله غرب‌زدگی از سوی معدودی که به اصطلاح، خود را روشنفکر می‌شمارند به سوی عقاید و تعالیم دینی دراز شده و اشخاص فاقد صلاحیت‌های علمی به صورت کارشناس امور دینی و طالب رفُرم در قالب مصاحبه، میزگرد، سخنرانی، نوشتن مقاله، ارزش‌های اسلام و التزامات مردم به عقاید و احکام شرعی را مورد هدف قرار داده و چنان وانمود می‌کنند که روشنفکری، عدم تعهد به مدالیل کتاب، سنت و اصطلاحات دینی و همچنین محدود نبودن در چهارچوب کتاب و سنت است.

اینان به گمان خود، دریافت‌های علما و فقها را در امتداد قرن‌های متمادی روشنفکرانه تخطئه نموده و بسیاری از احکام الهی را با مزاج عصری که ساخته غرب یا شرق است مناسب نمی‌دانند و با توسل به

الفاظ مبهمی از قبیل فقه پویا یا قبض و بسط شریعت، بعضی احکام و خاتمیت و ابدیت برنامه‌های شرعی و نظامات جزایی و اجتماعی و غیره را زیر سؤال برده و در عقاید نیز با افکار به‌اصطلاح عرفانی، کتاب و سنت را تعریف و توصیف می‌نمایند و به‌طور کلی راهی می‌روند که اگر ادامه یابد التزامات دینی بسیاری را سست می‌نماید.

کار مهم و بزرگ انبیا این بود که مردم را به برنامه‌هایی که از سوی خدا تبلیغ کردند، مؤمن ساخته و آنها را به عمل به این تعالیم وجداناً متعهد نمودند؛ کاری که از هیچ‌یک از فلاسفه و قشرهای به‌اصطلاح برجسته و نوابغ فکری برنیامده و برنخواهد آمد.

این افراد به‌اصطلاح روشنفکر هرکجا پیدا شوند با این ایمان، برخورد می‌کنند و خارج از آن هستند و به این افتخار می‌کنند که در تمام یا برخی از این باورها خدشه ایجاد نموده و تعهد مردم را کم کنند و دین را طبق اندیشه خودشان، که متأثر از اوضاع و احوال بیگانگان است، تفسیر نموده و اصالت‌های اسلامی را مورد تردید یا انکار قرار دهند.

متأسفانه این روش‌ها که به‌صورت گرایش به دین و مذهب و مذهبی بودن ابراز می‌شوند کم‌وبیش در زن و مرد اثر گذارده و در پاره‌ای از مسائل مسلم مذهبی و تعهدات اسلامی در برخی افراد ایجاد وسوسه کرده‌اند.

ناگفته نماند که طبع این‌گونه برخوردهای تردیدانگیز یا توهین‌آمیز با

مسائل مقبوله، مورد احترام و تقدیس جامعه شهرت‌بخش است و افرادی که می‌خواهند اسم و آوازه‌ای به دست بیاورند و از راه‌های صحیح عاجزند، این راه را پیش می‌گیرند، و هرچه در این راه هتّاکی بیشتر نشان داده شود و بی‌پرده و صریح‌تر انکار و اهانت شود و به ارزش‌های جامعه تندتر حمله کنند بیشتر موجب شهرت می‌شود و عده‌ای هم که آن ارزش‌ها را معارض با هواها و منافع خود می‌دانند، بیشتر از آن استقبال می‌کنند.

بسیاری از غرب‌زده‌ها و متجددمسلک‌ها، نویسنده و گوینده‌ای را آزاداندیش و روشنفکر می‌دانند که در حمله به مقدّسات و باورهای جامعه و مسخره کردن آنها بی‌پروا و گستاخ باشد.

کتاب سلمان رشدی مرتد، که عاری از هرگونه استدلال و برداشت منطقی و معقول بود و حاوی هیچ نکته، ردّ و ایراد خردپسندی نبود، تنها به‌علت گستاخی مفرط و اهانت به مقامات مقدّسه و شخصیت‌هایی که همه به آنها احترام می‌گذارند و حریم قداست آنان را محترم می‌شمارند، در محافلی که حدّ و حدودی برای آزادی اشخاص قائل نیستند، روشنفکرانه و آزاداندیشانه تلقّی شد، و از رهگذر هتک این قداست‌ها و اهانت به مقدّسات مسلمانان مشهور گردید، و استعمار هم برای همین اهانت وی به اسلام از او حمایت و دفاع کرد و گرنه کتاب فاقد محتوای منطقی و استدلالی است.

به این جهات، نسل جوان ما اگر بخواهد از شرّ اِضلال این

روشنفکرهای اسمی در امان بماند و دین راستین اسلام را پاک و همان‌طور که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است از منابع اصیل و اصلیه فرا بگیرد، باید یا شخصاً به این منابع مراجعه نماید و بدون تأویل و توجیه، دلالت کتاب و سنت را حجت بداند، و یا به اسلام‌شناسان - یعنی آنها که در مکتب اهل بیت علیهم السلام و با غور و بررسی در این دو منبع، اسلام را آموخته‌اند - رجوع نماید.

اینان را همه می‌شناسند؛ ابوذرها، مقدادها، سلمان و سلیم‌ها، محمد بن مسلم‌ها، ابن‌ابی‌عمیر، فضل بن شاذان، ابن‌بابویه‌ها، کلینی‌ها، شیخ طوسی‌ها و شاگردان آنها و شاگردان شاگردانشان تا زمان حاضر از علما، فقها و مراجع می‌باشند.

این قشر از علما هستند که در اعصار و ادوار متمادی، اسلام را از منابع اصیل و اصل اخذ کرده و آن را دست‌به‌دست به آخلاف سپرده‌اند. اگر این رجال با اخلاص نبودند، از عهده حفظ این امانت، قشرهای دیگر بر نمی‌آید و در غوغاهای بحث‌های فلسفی و افکار و سخنان صوفیانه این‌وآن، نه چیزی ثابت و خالص باقی مانده بود و نه مبانی اعتقادی اسلامی از گزند تحریف و تأویل مصون می‌ماند.

همه اهل اطلاع و انصاف می‌دانند که در بین تمام دانشمندانی که در رشته‌های مختلف علوم عقلی و اسلامی تبخر و شهرت یافتند فقط، این صنف بودند که اسلام را حفظ کردند، و نقش اصلی تبلیغ دین به آیندگان را این افراد ایفا نمودند، رشته‌های دیگر فلسفه و عرفان مصطلح، اصلاً این هدف را ندارند و به یقین اگر مسلمان‌ها بودند و

علاءالدوله سمنانی‌ها و بایزیدها و ابوسعیدها و صوفیان هند و ایران و خانقاه‌ها، آنچه که امروز در دست مردم نبود اسلام بود و هرچه هم بود، برای اداره دین و دنیا قابل عرضه نبود.

افرادی مانند شهاب‌الدین سهروردی، ابن‌فارض و ابن‌عربی‌ها در این جهت نقشی نداشتند و حتی نمی‌توان خدماتی را که شخصی مانند میرداماد رحمته‌الله در حفظ آثار اهل‌بیت علیهم‌السلام داشته است به حساب تبخّرش در فلسفه، و اینکه به قول خودش مشارک فلاسفه بزرگ یونان بوده گذاشت، و اگرچه در بعضی آرا و نظراتی که در برخی مسائل اسلامی بیان فرموده از فلسفه نیز کمک گرفته است، اما خدمت ایشان و امثال ایشان به اسلام، نتیجه تخصص آن بزرگواران در رشته‌های علوم خاص اسلامی، معارف قرآنی و آثار اهل‌بیت بوده است.

به‌هرحال، در عرض دین و در مقام تحصیل اطمینان به اینکه دینی که شخص به آن متدین شده است با دینی که پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام و کتاب و سنت عرضه داشته موافق است و دین‌الله می‌باشد، معیار، همان بیان وحی، کلمات و بیانات اهل‌بیت وحی علیهم‌السلام است. باید به مقتضای:

«هَذَا الْعِلْمُ دِينٌ فَانظُرُوا عَمَّنْ تَأْخُذُونَ دِينَكُمْ»^۱

دین خدا و علم دین را در همه رشته‌ها و بخش‌هایش از اهل دین بپرسید.

۱. دارمی، سنن، ج ۱، ص ۱۱۳؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۱، ص ۱؛ ابن‌عبدالبر، التمهید، ج ۱، ص ۴۵ - ۴۷، ۶۷؛ خطیب بغدادی، الکفایة فی علم الروایه، ص ۱۵۰؛ سیوطی، الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۳۸۴؛ شهید ثانی، منیة‌المرید، ۲۳۹. «این علم، همان دین است پس ببینید دین خود را از چه کسی می‌گیرید».

پیشینه عرض دین

موضوع کسب اطمینان از مطابقت معتقدات دینی با نصوص دینی و وحی نازل بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، و موروث از آن حضرت به ائمه طاهرین علیهم السلام به صورت عرض دین و عقاید یا به صورت پرسش و سؤال از اصول و مبانی دین از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله مطرح بوده است و افراد متعدّد و با معرفت، در مقام بوده‌اند تا دریافت‌های دینی خود را به طور مستقیم و در صورت امکان به خود آن بزرگواران عرضه بدارند و یا به علمایی که بر نصوص شریعت احاطه دارند رجوع نمایند، کار مهمی که در زمان ما اهل ایمان و دیانت کمتر به آن توجه دارند.

در کتاب شریف *بحار الانوار*^۱ در ضمن روایاتی از کتاب *امالی*، شیخ اعظم طوسی^۲ و *معانی الاخبار*، شیخ اجل اقدم صدوق^۳ و *رجال* شیخ جلیل کشی، عرض دین ابراهیم مخارق، حمران بن أعین، عمرو بن حریث، خالد بجلی و حسن بن زیاد عطار و یوسف به حضرت امام صادق علیه السلام را نقل کرده است و در کتاب شریف *کافی* روایت عرض دین اسماعیل بن جابر خدمت حضرت امام باقر علیه السلام^۴ و عرض دین منصور بن حازم خدمت حضرت امام صادق علیه السلام^۵ روایت شده است.

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۳ - ۹.

۲. طوسی، الامالی، ص ۲۲.

۳. صدوق، معانی الاخبار، ص ۲۱۲ - ۲۱۳.

۴. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۸۸.

۵. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۸۸ - ۱۸۹.

امثال این بزرگان، به اینکه در این امور عقیدتی، اجتهاد کرده و علم و یقین حاصل نموده‌اند اکتفا نمی‌کردند؛ برای اینکه بدانند آیا دین آنها با «مَا نَزَلَ مِنَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ وَمَا عِنْدَ الْأُمَّةِ ﷺ» موافق است و مبادا چیزی کم یا زیاد شده باشد، دین خود را به امام زمان خود عرضه می‌داشتند.

عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام

از جمله شخصیت‌های بزرگی که دین خود را بر امام زمان خود عرض نمود، ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن السبط الاکبر الامام ابی محمد الحسن المجتبی علیه السلام است. این بزرگوار یکی از اعظام ذریه رسول و فرزندان مرتضی و بتول علیه السلام و از شخصیت‌ها و معاریف علمای اهل بیت و بزرگان صحابه حضرت امام جواد علیه السلام و حضرت امام هادی علیه السلام و محارم اسرار ائمه علیه السلام است و علی الظاهر چون با حضرت امام رضا علیه السلام در سلسله نسب به حضرت امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهما السلام در یک طبقه بوده است - چنان‌که برخی از علمای رجال فرموده‌اند^۱ - از اصحاب آن حضرت نیز بوده است. و اگرچه برحسب روایتی که خواهیم آورد، عصر امامت امام عسکری علیه السلام را درک نکرده است، ولی احتمال اینکه درک خدمت آن حضرت را کرده باشد قوی است و اما روایتی که دلالت دارد بر فضل زیارت حضرت عبدالعظیم و وفات او در عصر

۱. نمازی شاهرودی، مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۴۴۹.

امامت امام‌هادی علیه‌السلام، روایتی است که صدوق در *ثواب‌الاعمال* از شخصی که خدمت حضرت امام‌هادی علیه‌السلام شرفیاب شد، به سند نقل کرده است. امام علیه‌السلام از او پرسید:

«أَيْنَ كُنْتَ؟»

«کجا بودی؟».

جواب داد:

«زُزْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ»

حسین علیه‌السلام را زیارت کرده‌ام (یعنی به زیارت او رفته بودم).

حضرت امام‌هادی علیه‌السلام فرمود:

«أَمَا إِنَّكَ لَوْ زُرْتَ قَبْرَ عَبْدِ الْعَظِيمِ عِنْدَكُمْ لَكُنْتَ كَمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ
بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ»^۱

«آگاه باش! اگر قبر عبدالعظیم را زیارت کرده بودی، که نزد

شماست، هرآینه مثل کسی بودی که حسین بن علی علیه‌السلام را

زیارت کرده باشد».

از جمله روایاتی که بر فضل و علم این شریف بزرگوار دلالت دارد، روایتی

است منقول از حضرت امام‌هادی علیه‌السلام که به یکی از شیعیان ری می‌فرماید:

«إِذَا أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِ دِينِكَ بِنَاحِيَتِكَ فَسَلْ عَنْهُ عَبْدَ
الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ وَأَقْرَبُهُ مِنِّي السَّلَامُ»^۲

۱. صدوق، *ثواب‌الاعمال*، ۹۹؛ ر.ک: ابن‌قولویه قمی، *کامل‌الزیارات*، ص ۵۳۷.

۲. *محدث نوری*، مستدرک‌الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۲۱.

«هرگاه چیزی از امر دین تو بر تو مشکل شد، در ناحیه خودت در مورد آن از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی سؤال کن و از من به او سلام برسان.»

از اینکه چنین شخصیّتی در مقام عرض دین خود برآمده است، اهمیت تصحیح عقاید، اعم از آنچه واجب‌الاعتقاد یا فراتر و بیشتر از آن است، معلوم می‌شود.

امور واجب‌الاعتقاد اموری است که برحسب ارشادات کتاب و سنّت، همه باید به آنها به مفهوم و تعریفی که از کتاب و سنّت برای آنها شده، معتقد باشند تا اطلاق مسلم و مؤمن بر آنها صحیح باشد.

و آنچه فراتر و گسترده‌تر از این امور است که عدم‌التفات و عدم اعتقاد به آنها مضرّ به اسلام و ایمان نیست، اعتقاد به آنها به‌عنوان یک امر دینی و مربوط به دین نیز باید با دلیل معتبر از کتاب و سنّت اخذ شده باشد؛ چنان‌که عدم اعتقاد به آنها باوجود دلیل کافی از کتاب و سنّت و التفات به آن دلیل، عدم ایمان به نبوّت است.

بنابراین هرکسی باید مطابق بودن عقاید خود با کتاب و سنّت را احراز نماید، به این ترتیب که:

اولاً: آنچه که به‌حکم شرع، اعتقاد سلبی یا ایجابی به آن واجب است را بشناسد.

ثانیاً: مطابق بودن عقاید خود با آن را احراز کند.

ثالثاً: در مسائل دیگر که به معنایی که گفته شد اعتقاد به آنها واجب نیست نیز اعتقاد خود را بر کتاب و سنّت عرضه نماید.

رابعاً: کتاب و سنت را بر عقاید خود، بدون قرینه عقلیه یا شرعیه که برای عرف روشن باشد و نزد همه قرینیت داشته باشد، حمل ننماید. اگر کسی بخواهد در معرض خطر ضلالت و گمراهی قرار نگیرد، باید با این برنامه، به خداپسند بودن عقاید خود اطمینان کامل حاصل نماید و ماوراء این دو منبع؛ یعنی کتاب و سنت، راهی برای تضمین از وقوع در خطر ضلالت و بدعت وجود ندارد.

در موقفی که بزرگواری مثل حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام با آن‌همه علم و آگاهی از کتاب، سنت و تألیف کتاب *خطب امیرالمؤمنین علیه السلام*^۱ و با عقایدی که صددرصد و به یقین جزمی و قطعی به آنها معتقد بوده است، باز لازم می‌داند که این عقاید را حضور مبارک امام علیه السلام عرضه بدارد تا از امام علیه السلام تصدیق و امضای صحت آنها را دریافت نماید، دیگران و به‌خصوص امثال این حقیر به طریق اولی باید به عرض دین خود مبادرت کنند و برای اطمینان بیشتر و نه فقط به یک نفر بلکه به اشخاص متعدّد از رجال عالم به قرآن، حدیث و معارف اهل بیت علیهم السلام و آنهایی که علمشان را از آن بزرگواران گرفته‌اند، عرضه بدارند.

در این میدان باید با کمال تواضع و فروتنی کالای عقیدتی خود را به عرض خبرگان مورد اعتماد و عالم به صحیح و ناصحیح و کامل و ناقص آن برسانیم.

۱. نجاشی، رجال، ص ۲۴۷؛ علامه حلی، خلاصه‌الاقوال، ص ۲۲۶؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۷، ص ۱۹۰؛ خوئی، معجم رجال‌الحديث، ج ۱۱، ص ۵۰.

درس‌های اخلاقی از عرض دین حضرت عبدالعظیم رضی الله عنه

نکته ادبی و اخلاقی که باید از حکایت عرض دین این سید شریف جلیل حسنی آموخت، پرهیز از غرور به علم و مقام علمی است، مبدا که انسان به علم خود و به چند کلمه اصطلاح مغرور شود. غرور یکی از آفات بزرگ درخت انسانیت و موانع رشد، ترقی و نیل به کمالات است، اما در میان انواع آن، غرور به علم و غرور به عقل و فهم از همه خطرناک‌تر است.

از این رو بزرگان و پرورش‌یافتگان مکتب وحی و مدرسه تربیت اهل بیت علیهم‌السلام و افراد ساخته‌شده و به انسانیت رسیده، هرچه علم و درکشان بیشتر می‌شود، خضوع علمی، شکستگی نفسانی و تواضعشان در برابر بزرگان و اساتید زیادتر می‌گردد، و در ابدای نظر پیرامون مسائل، حدت و تندی ندارند، و به اصطلاح فقها، تسرع در فتوا نمی‌نمایند. اینان می‌فهمند که رفع هر جهلی موجب التفات به جهل‌ها و مجهولات بیشتر و دریافت پاسخ به هر پرسشی برایشان منبع پرسش‌ها و سؤالات زیادتر است.

بنابراین اگر از یک شخص کم‌اطلاع، در مورد شناخت انسان، حیوان، درخت، خورشید، ماه یا حقیقت حیات و چیزهای دیگر پرسیده شود، بی‌تأمل ادعای شناخت می‌نماید، اما اگر از یک عالم یا دانشمندی که عمرش را در رشته‌های مختلف علوم صرف کرده باشد بپرسند: آیا بالآخره این اشیا و این مظاهر قدرت باری تعالی و خودش

یا همه کوشش‌هایش را شناخته است، جواب خواهد داد: متأسفانه هنوز این اشیا ناشناخته مانده‌اند، و همین درک، دلیل اوج شناخت و بینش وسیع اوست؛ شناختی که آن شخص اول، از آن محروم است و برای این که این شناخت را دارد کمال است.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام با وجود بهره‌مندی از چنین درک و شناختی، متواضعانه در برابر امام زمان خود زانو بر زمین نهاده و دینش را عرضه می‌دارد.

نکته دیگر، ادب و صفت ممتاز و ارزشمند دیگری که در جریان این عرض دین از حضرت عبدالعظیم علیه السلام ظاهر می‌شود، تسلیم بی‌چون‌وچرای آن شخصیت والا در مقابل مقام ولایت و حجّت خداست که باید از آن درس آموخت و در مقام پذیرش حقّ و اعتراف به حقّ دیگران بدون هیچ سربزرگی و نخوتی باید حق‌گزاری کرد که شعبه‌ای از «انصاف الناس من نفْسِك»^۱ است و یکی از سه عملی است که در بین اعمال جلیله و فضایل ممتازه سخت‌ترین اعمال می‌باشد؛ یعنی هرکسی مرد عرض اندام در میدان این مسابقه نیست و کُویت بیشتر افراد در آن لنگ و ناتوان است.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام در سلسله نسب و انتساب به امامین هم‌امین

۱. مفید، الامالی، ص ۸۸؛ طوسی، الامالی، ص ۵۷۷، ۶۸۰؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۵،

حسین علیه السلام به دو واسطه از امام علی علیه السلام نزدیک تر است؛ زیرا حضرت امام علی علیه السلام در نسب به شش واسطه به حضرت سیدالشهدا امام حسین علیه السلام می رسد و در عمود نسب، هفتمین فرزند حضرت و هشتمین فرزند حضرت امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیها السلام محسوب می شود.

اما نسب حضرت عبدالعظیم علیه السلام به چهار واسطه به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد که در عمود نسب پنجمین فرزند حضرت امام مجتبی علیه السلام و ششمین فرزند امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا علیها السلام است. باین وجود این سید عظیم الشان جلیل القدر در برابر حجّت خدا و صاحب ولایت امر چنین متواضعانه رفتار می نماید که همین ادب و حفظ احترام امام علیه السلام و عرض دین از شخصی مثل او به حضرت امام هادی علیه السلام دلیل باهر و روشنی بر کمال معرفت، جلالت قدر و عقیده محکم او به ولایت و امامت آن حضرت می باشد که اگرچه در سلسله شرف نسب به پیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیها السلام از امام هادی علیه السلام نزدیک تر است، اما با معرفتی که دارد می داند در برابر مقام ولایت و امامت و حجّت خدا هرکه باشد و هرچه داشته باشد محو است، و ایمان به ولایت اقتضا دارد که تا آنجا که در توان دارد شرط ادب و اطاعت از ولی خدا را رعایت نموده و عرض وجودی نکند و زبان حالش این باشد:

با وجودت ز من آواز نیاید که منم

از حضرت علی بن جعفر علیه السلام نیز که از مشاهیر بزرگان، اعظام علما، محدثین اهل بیت و صاحب تألیفات و آثار مهم است، نیز نظیر همین ادب، تواضع و تسلیم نسبت به حضرت ابو جعفر امام محمد تقی علیه السلام روایت شده است؛ باینکه علی بن جعفر عموی بزرگ آن حضرت؛ یعنی عموی پدر امام محمد تقی علیه السلام بود و نسبش به سه واسطه به امام حسین علیه السلام می‌رسید و نسب امام جواد علیه السلام به پنج واسطه به حضرت امام حسین علیه السلام می‌رسد و ایشان سالمند ولی حضرت جواد علیه السلام نوسال و نوجوان بودند، باین وجود بدان طریق، صاحب مقام ولایت - امام جواد علیه السلام - را تعظیم نموده و دست ایشان را می‌بوسید.^۱



شرح حدیث

عرض دین

بررسی سندی و متنی حدیث

پیرامون حدیث از دو جهت سخن می‌گوییم:
نخست، از جهت سند حدیث و دوم، از جهت لفظ و متن حدیث.

سند حدیث

سند حدیث، برحسب کتاب *کمال‌الدین صدوق* به این شرح است:

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى الدَّقَّاقُ وَعَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ
- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ، قَالَ:
حَدَّثَنَا أَبُو تَرَابٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الرُّوْيَانِيُّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ
عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ.^۱

و برحسب کتاب *التوحيد صدوق*:

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعَلِيُّ بْنُ
عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقِ، قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ، قَالَ:
حَدَّثَنَا أَبُو تَرَابٍ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الرُّوْيَانِيُّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ
عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ.^۲

۱. صدوق، کمال‌الدین، ص ۳۷۹، باب ۳۷، ح ۱.

۲. صدوق، التوحيد، ص ۸۱، باب ۲، ح ۳۷.

آنچه به نظر می‌رسد این است که گرچه به‌طوری که اصطلاح کرده‌اند این سند صحیح یا حسن شمرده نشود، اما اگر صحیح آن حدیثی را بشماریم که مورد اعتماد باشد، مثل این حدیث مورد اعتماد است؛ زیرا صدوق در چند کتاب خود آن را به‌طور احتجاج بر صحت مذهب روایت کرده است. علاوه بر آنکه از دو نفر که هر دو از شیوخ او به شمار می‌روند؛ یعنی علی بن احمد و علی بن عبدالله یا عبیدالله، مترضیاً یاد نموده است و ظاهر این است که محمد بن هارون و عبدالله یا عبیدالله بن موسی که به واسطه از مشایخ صدوق می‌باشند، نیز پیش او معروف بوده و از روایت احادیث شمرده می‌شدند. علاوه بر اینکه، محتمل است محمد بن هارون، محمد بن هارون بن عمران باشد که جلالت قدر او از *ارشاد و کافی و کمال‌الدین* معلوم می‌شود.

اما عبدالله بن موسی رویانی، او نیز ظاهر این است که صدوق بر روایتش که در کتاب‌هایی مانند *کمال‌الدین و التوحید* روایت کرده، اعتماد فرموده است و صاحب *روح و ریحان و جنة‌النعم* به حسن حال او تصریح دارد.

علاوه‌براین، جمعی از بزرگان در مؤلفات خود به این حدیث احتجاج و استناد نموده‌اند و در این کتاب‌ها آن را روایت کرده‌اند:

۱. *صفات الشیعه*^۱، ۲. *کمال‌الدین*^۲، ۳. *التوحید*^۳، ۴. *کفایة‌الاثیر*^۴، ۵.

۱. صدوق، *صفات الشیعه*، ص ۴۸-۵۰.

۲. صدوق، *کمال‌الدین*، ص ۳۷۹ - ۳۸۰.

۳. صدوق، *التوحید*، ص ۸۱ - ۸۲.

۴. خزاز قمی، *کفایة‌الاثیر*، ص ۲۸۶ - ۲۸۸.

اعلام‌الوری،^۱ ۶. کشف‌الغمه،^۲ ۷. روضة‌الواعظین،^۳ ۸. کفایة‌المهتدی (اربعین)،^۴ ۹. عوالم،^۵ ۱۰. بحار‌الانوار،^۶ ۱۱. الانصاف،^۷ ۱۲. اثبات‌الهداة،^۸ و کتاب‌های دیگر.

بنابراین باتوجه‌به اینکه متن حدیث شواهد بسیاری از سایر روایات دارد و هیچ‌گونه ضعفی در آن نیست که شاهد بر وضع و جعل حدیث باشد، حدیث از جهت سند و متن، معتبر و مورد اعتماد است.

نکته روایی

نکته قابل ذکر این است که به نظر حقیر، روایاتی که بعض رجال اسنادِ آن در کتاب‌های رجالِ متداول، که به ذکر رجال اسناد مثل کافی، من لایحضره الفقیه و تهذیبین اختصاص دارد، دیده نمی‌شود، اگر این روایات در کتاب‌هایی مثل کتب مؤلفین این کتاب‌ها یا هم‌طراز آن و مقاربین زمان آنها یا قبل از آنها باشد و متون و مضمون آنها مشتمل بر مطالب ضعیف و مستغرب نباشد و به‌خصوص اگر روایات دیگر متضمن مدلول آنها باشد،

-
۱. طبرسی، اعلام‌الوری، ج ۲، ص ۲۴۴ - ۲۴۵.
 ۲. اربلی، کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۲۴۴ - ۲۴۵؛ ج ۳، ص ۳۳۲ - ۳۳۳.
 ۳. فتال نیشابوری، روضة‌الواعظین، ص ۳۱ - ۳۲.
 ۴. میرلوحی سبزواری، کفایة‌المهتدی، ص ۵۳۱ - ۵۳۲، ح ۲۷.
 ۵. بحرانی اصفهانی، عوالم‌العلوم.
 ۶. مجلسی، بحار‌الانوار، ج ۳، ص ۲۶۸ - ۲۶۹؛ ج ۳۶، ص ۴۱۲ - ۴۱۳؛ ج ۶۶، ص ۱ - ۲.
 ۷. بحرانی، الانصاف، ص ۳۲۰ - ۳۲۳.
 ۸. حر عاملی، اثبات‌الهداة، ج ۲، ص ۱۱۹.

این روایات قابل اعتماد است و ظاهر روایت این بزرگان، دلیل بر اعتماد آنها به آن روایت است. اما اگر قرینه‌ای در بین باشد که مؤلف در مقام جمع مطلق اخبار بوده و بر آن اعتماد نداشته است، نقل روایت با جهالت راوی، موجب اعتماد بر آن نمی‌شود.

بنابراین کتاب‌هایی مثل *التوحید* و *کمال‌الدین صدوق*، *الغیبه* شیخ طوسی و *الغیبه نعمانی* را نمی‌توان بدون اینکه قبح ظاهر و ثابتی در سند یا متن آن دیده شود بی‌اعتبار شمرد و معتبر بودن آن را در نزد مؤلف نادیده گرفت، و به‌صرفِ اینکه یک یا چند تن از روات آن مجهول‌اند به آن اعتنا نکرد؛ درحالی‌که سیرهٔ عقلا، بر اعتنا به اخبار مرسلهٔ تاریخی است و همین که شواهد ثابت، مضمون آن را ردّ نمایند یا شواهد بر مضمون آنها دلالت کند به آن اخذ می‌نمایند.

به‌هرحال با توجه به روایات بسیار دیگر، مضمون این روایات مقطوع‌الصدور از ائمه علیهم‌السلام است و خصوص این روایت در اعتبار کمتر از سایر اخبار آحاد معتبر نیست. از این رو علما بر آن اعتماد کرده و افاضل آن را شرح نموده‌اند که از جمله نقل شده است که مرحوم قاضی سعید قمی دو شرح بر آن نگاشته است.

بر حسب کتاب *کمال‌الدین*، حدیث شریف به این لفظ است:

قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.^۱

اگرچه شرح حقایقی که در این حدیث شریف بیان شده است، به‌طور مستوفی از عهده امثال این بنده ضعیف، خارج است و شاید از عهده بسیاری از اعظم و بزرگان نیز خارج باشد و تفصیل و شرح متعارف آن نیز به مجال و فرصت کافی نیاز دارد، اما بر حسب «مَا لَا يُدْرِكُ كُلُّهُ لَا يُتْرَكُ كُلُّهُ» به‌طور اختصار و ترجمه‌گونه، الفاظ حدیث را جمله به جمله به حول و قوه الهی و با استمداد از عنایت امام‌های عَلَيْهِمُ السَّلَامُ معنا و تفسیر می‌نماییم.

متن حدیث

تکریم امام علیه السلام از حضرت عبدالعظیم

۱. قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَلَمَّا بَصُرَ بِي، قَالَ لِي: «مَرْحَبًا بِكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ! أَنْتَ وَلِيُّنَا حَقًّا»؛^۱
عبدالعظیم حسنی فرمود: بر آقایم علی بن محمد علیهما السلام (امام هادی) وارد شدم، پس چون نظرش بر من افتاد به من فرمود: «مرحبا به تو یا ابوالقاسم! تو حقا دوست مایی».

در این قسمت نکات جالب و مورد توجه عبارت‌اند از:

اولاً: تکریم و تعظیم حضرت عبدالعظیم از امام علیه السلام و تعبیر از آن حضرت به سید و آقای من.

ثانیاً: عنایت و لطف امام علیه السلام به اوست که هم به او ترحیب و خوش آمد فرموده و هم او را با کنیه‌اش ابوالقاسم که نشانه احترام است مخاطب قرار داده.

ثالثاً: او را ولی و دوست حقیقی خودشان شمرده است که این تصدیق از سوی امام علیه السلام باتوجه به روایات و احادیثی که در مدح

۱. صدوق، التوحید، ۸۱؛ همو، کمال‌الدین، ص ۳۷۹.

دوستی دوستان خدا و اولیاء الله وارد است بسیار مهم و دلیل بر عظمت مقام حضرت عبدالعظیم می باشد و یکی از نتایج آن به مقتضای:

«يُحْشَرُ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ»^۱.

محشور بودن او با امام عاشق است.

عرض دین حضرت عبدالعظیم بر امام عاشق

۲. قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَعْرِضَ عَلَيْكَ دِينِي فَإِنْ كَانَ مَرْضِيًّا ثَبَّتْ عَلَيْهِ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ؛

عبدالعظیم گفت، عرض کردم: ای پسر رسول خدا! من می خواهم دینم را بر شما عرض کنم که اگر مرضی و پسندیده (شما) باشد، بر آن ثابت بمانم تا خدای عزوجل را ملاقات کنم.

۳. فَقَالَ: «هَاتِي يَا أَبَا الْقَاسِمِ»^۲؛

فرمود: «بده یا بیاور ای ابالقاسم».

عرض دین و توحید

۴. فَقُلْتُ: إِنِّي أَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاحِدٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ؛

پس گفتم: به درستی که من می گویم: به راستی خداوند تبارک و تعالی یگانه ای است که چیزی همانند او نیست.

۱. ابن حمزه طوسی، الثاقب فی المناقب، ص ۲۶۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۸۱.

«هرکس محشور می شود با آن کسی که او را دوست دارد».

۲. صدوق، کمال الدین، ص ۳۷۹؛ همو، التوحید، ص ۸۱.

چنان‌که می‌دانیم «الله»، مشهورترین اسماء‌الله‌الحسنی است که سایر اسمای حسنی بر آن نام‌گذاری می‌شود؛ به‌طور مثال گفته می‌شود که رحیم، رحمان، غفار، تواب یا خالق، اسمی از اسماء‌الله است، اما بلیغ نیست گفته شود «الله» اسمی از اسمای رحیم، خالق، رزاق، واحد و یا احد است و سرّش این است که «الله» اسم ذات مقدّسه باری تعالی است؛ اما باری، خالق، علیم، عالم، قدیر و اسمای دیگر اسم صفتی از صفات ذاتیه یا فعلیه خداوند متعال می‌باشند. و به‌طورکلی اینکه این اسم جلیل، بر ذات الهی که جامع جمیع صفات کمالیه است اطلاق می‌شود و بر سایر اسما تقدّم دارد و حاوی معانی تمام اسمای حسنی است.

اما اسمای دیگر هرکدام بر یک معنا از آن معانی دلالت دارند و به سایر معانی دلالت ندارند؛ به‌عنوان مثال اسم شریف «القادر» فقط بر قدرت حق تعالی دلالت دارد و بر علم خدا دلالت ندارد و اگر بر برخی اسما مانند «الحی» دلالت دارد بالاتزام است، نه اینکه مفهوم آن اسم معنای مطابقی «القادر» باشد.

مطلب دیگر این است که مشارالیه و مرجع ضمیر در مثل آیه شریفه ﴿إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ﴾^۱ یا ﴿إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۲، همین لفظ جلاله است و در مثل ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾^۳ جایز است ضمیر اول

۱. هود، ۷۳. «همانا او ستوده و والاست».

۲. احقاف، ۳۳. «همانا او بر هر چیزی تواناست».

۳. حشر، ۲۳. «او خدایی است که معبودی جز او نیست».

ضمیر شأن یا اشاره به ذات و مسمای «الله» باشد. چنان‌که ضمیر دوم جایز است، اشاره به همان ذات و یا در مورد «الله» باشد.

به هر حال در کتاب‌های شرح اسمای حسنی و در کتب ادعیه پیرامون این لفظ که اجلّ الفاظ و اشرف کلمات است مطالب بسیار گفته شده و روایات در فضیلت آن زیاد است از جمله روایت است از حضرت امام صادق علیه السلام که کسی که ده مرتبه «یا الله» بگوید به او گفته می‌شود:

«لَبَّيْكَ عَبْدِي! سَلْ حَاجَتَكَ تُعْطَهُ»^۱

«بلی بنده من! حاجتت را بخواه تا به تو عطا شود».

و اما «واحد»، یکی از اسمای حسنی است اما در بین اسمای حسنی به عقیده به معنای آن و به اسم شریف «احد» عنایت خاصی است و بدون اقرار به آن، به وسیله کلمه توحید، اسلام کسی محقق نمی‌شود و بدون درک معنای آن و اعتقاد به آن، ایمان حاصل نخواهد شد.

برحسب روایتی که صدوق در توحید از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است، اطلاق واحد بر خدا به دو معنا جایز است: یکی به معنای اینکه برای او شبیه و نظیری نیست، و دیگر به این معنا که نه در وجود یعنی در عالم خارج، نه در عقل و نه در وهم، انقسام‌پذیر نیست؛ یعنی هیچ‌گونه ترکیب و تجزیه‌ای در او متصور نیست.^۲

پس از این مقدمه بسیار کوتاه می‌گوییم:

۱. ابن‌فهد حلی، عده‌الداعی، ص ۵۲؛ حر عاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۷، ص ۸۷.

۲. صدوق، التوحید، ص ۸۳ - ۸۴.

حضرت عبدالعظیم گفت: من می‌گویم: الله تبارک و تعالی واحد است؛ یعنی یگانه و یکتاست، نه عضو و جزئی دارد و نه عدیل و همانند؛ و بی شریک و بی نظیر، بی همانند و بی همتاست.

خدای بی‌عدیل و بی‌همانند منزّه از چه و از چون و از چند
بری از شبهه و از مثل و نظیر است عظیم است و علیم است و قدیر است
به‌سویش جمله را دست‌نیازست خلایق را تمامی کارساز است

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾^۱؛ او یگانه‌ای است که مثل او چیزی نیست. همه مخلوق‌اند او خالق، همه فقیرند او غنی و همه ناتوان و عاجزند، او قادر و تواناست. همه مسبوق به غیراند او سابق بر همه است؛ چیزی مثل او نیست خواه اشیای خارجی باشند یا ذهنی، خواه کلّ یک شیء باشد یا جزء آن، آن جزء مابه‌الامتیاز آن شیء از اشیای دیگر باشد یا مابه‌الاشتراک حقیقی او با سایر اشیا باشد.

پس او چیزی است که هیچ چیزی او نیست و به این شناخته می‌شود که هر چه را بگوییم، ببینیم، در ذهن بیاوریم و تصوّر کنیم او آن نیست و غیر از آن است؛ چون معنای مثل نداشتن و چیزی مثل او نبودن این است که غیر از هر چیز باشد، و الا لازم شود که آن چیز مثل او باشد.

۵. خَارِجٌ عَنِ الْحَدِّينِ حَدِّ الْإِبْطَالِ وَحَدِّ التَّشْبِيهِ؛^۲

و ذات او خارج از دو حدّ ابطال و تشبیه است.

۱. شوری، ۱۱.

۲. صدوق، کمال‌الدین، ص ۳۷۹.

در شرح و تفسیر این جمله بزرگ و پرمعنا تذکر این نکته لازم است که از روایاتی که از حضرت امام جواد علیه السلام روایت شده استفاده می شود که توصیف باری تعالی به «خارج عن الحدّین حدّ الإبطال وحّد التّشبیه»، توصیف ذات باری - جلّ شأنه - به این وصف است؛ یعنی ذات او خارج از این دو حدّ است.^۱

۱. علامه مجلسی رحمته الله از کتاب شریف محاسن برقی روایت فرموده است که از حضرت امام جواد علیه السلام سؤال شد:

۱. مخفی نماند که در نسخه ای که طبع شده ابتدا بحث در این جمله را به ابطال و تشبیه در صفات مربوط شمرده و اظهار نموده ایم که با توجه به این روایات معلوم می شود بحث مربوط به ذات است اما چون اصل آن مطلب نیز فی حدّ نفسه صحیح است و با کلّ بحث هم بی ارتباط نیست و جمله «خارج عن الحدّین...» به اطلاق بحث از صفات را نیز شامل می شود آن بیان را در اینجا به عنوان پاورقی می آوریم: «خارج عن الحدّین...»؛ یعنی خدا از دو حدّ خارج است یعنی محدود به این دو حدّ و معروف به این دو تعریف نیست. اول حدّ ابطال که از فرط پرهیز از قول به ترکیب یا اثبات صفت بر او - عز اسمه - بالمره صفات ثبوتیه را از او نفی نماید، و ذات باری تعالی را - العیاذ بالله - فاقد صفاتی مثل علم و قدرت بشمارد.

دوم حدّ تشبیه که خدا را در صفاتش تشبیه به خلق نماید و علم، قدرت و بعضی صفات دیگر را مثل دیگران غیر ذات او بداند، بلکه در اینجا هم به امر بین امرین قائل باشد و صفات باری تعالی را عین ذات او بداند و غیر او نداند. نه این صفات را از او نفی نماید که مخالف با ضرورت عقل و شرع است و نه صفات او را تشبیه به خلق کند و زاید بر ذات او بداند؛ چنان که ذات او را نیز به چیزی نمی توان تشبیه نمود حقیقت صفات او را که عین ذات اوست، مثل ذات او منزّه از شناخت است. ما می دانیم که علم او زاید بر ذات او نیست و مثل علم مخلوق نیست چنان که می دانیم او به همه چیز عالم و داناست.

أَيُّجُوزُ أَنْ يُقَالَ لِلَّهِ: إِنَّهُ مَوْجُودٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ تُخْرِجُهُ مِنَ الْحَدِّينِ
حَدَّ الْإِبْطَالِ وَحَدَّ التَّشْبِيهِ».^۱

۲ و ۳. صدوق - اعلی الله مقامه - در دو روایت از حضرت امام جواد علیه السلام روایت نموده است که از آن حضرت سؤال شد:

أَيُّجُوزُ أَنْ يُقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ شَيْءٌ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ تُخْرِجُهُ عَنِ
الْحَدِّينِ حَدَّ التَّعْطِيلِ وَحَدَّ التَّشْبِيهِ».^۲

حدّ ابطال و تعطیل این است که ذات را چنانکه موضوع برای حمل عناوینی بر او مثل جسم و جوهر قرار نمی‌دهیم و سایر عناوین خاصه را که بر مخلوقات اطلاق می‌شود از او سلب می‌کنیم، موضوع هیچ عنوانی از عناوین عامه مثل شیء و موجود هم ندانیم و حدّ تشبیه این است که چیزی را که به تصوّر ما در می‌آید بر او حمل کنیم، چه آن چیز وجود خارجی داشته باشد که در این صورت البته مستلزم شرک نیز هست و چه آنکه فقط وجود ذهنی داشته باشد و فقط در ذهن تصوّر شده باشد. و به عبارت دیگر می‌گوییم: چون گنه و چپستی خداوند متعال، منزّه از تصوّر و توهم است از این جهت هر چیزی تصوّر شود که بر او حمل شود و گفته شود او آن است، او آن نیست و آن

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۶۵. آیا جایز است که گفته شود خدا موجود است؟ امام فرمود: «بله بدین ترتیب ذات او را از دو حدّ ابطال و تشبیه خارج می‌کنی». ر.ک: برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۲۴۰.

۲. صدوق، التوحید، ص ۱۰۴-۱۰۷. آیا جایز است که گفته شود: خداوند شیء است؟ امام علیه السلام فرمود: «بله، با این سخن خارج می‌کنی او را از دو حدّ تعطیل و تشبیه».

چیز حمل بر او نمی‌شود و صادق بر او نیست و فرض صدق آن بر او، مستلزم تشبیه به غیر اوست.

بنابراین اگر او به حکمی محکوم نشود و اخبار از او داده نشود، تعطیل و ابطال و ترک اعتراف و اقرار به او خواهد بود، و اگر محکوم به حکمی گردد و او را شیء متوهّم در ذهن و متصوّر بگویند او را تشبیه به آن چیز متصوّر کرده و به اشیایی که در ذهن متصوّر می‌شوند تشبیه نموده‌اند؛ پس شخص بین دو امر و دو محذور قرار می‌گیرد که به هر کدام التزام داشته باشد باطل است و خروج از این دو بن بست و اقرار و اعتراف به ذات او لازم می‌باشد.

توضیحاً برای روشن شدن این مطلب دقیق می‌گوییم اخبار از صفات و اسماء الحسنى مثل الخالق، القادر، الرازق و العالم و اطلاق آنها بر خداوند متعال به‌طور یقین صحیح و کتاب و سنت بر آن ناطق است و همچنین سلب صفات سلبيه از او، - عزّ اسمه - بی‌اشکال است. هرچند صحّت این اطلاق نیز توقّف بر جواز اخبار از ذات و اعتقاد به آن دارد و بین همان دو محذور است.

به‌هر حال اخبار از کُنه، حقیقت و ذات‌الله تعالی به اینکه او شیء معین است اگرچه بالذهن باشد صحیح نیست؛ زیرا تصوّر ذات و کُنه او برای احدی حتّی انبیای اولی‌العزم و ملائکه مقرب هم ممکن نیست پس او به‌عنوان قضیه موجبه، موضوع اثبات محمول و عنوان خاصّی نمی‌شود و تعریفی مثل الانسان حیوان ناطق یا جوهر و یا عَرَض که بر انسان صادق

می‌شود، بر ذات او - جلّت عظمته - صادق نمی‌باشد و ذات او به تعریف در نمی‌آید؛ زیرا این فرع متصور بودن کُنه و حقیقت است که غیرممکن است و هرچه را گفته شود که آن ذات خدا و کُنه اوست موجب دو محذور و متوقّف بر دو امر محال است، اول: معرفت و تصور کُنه و ذات باری تعالی، دوم: تشبیه او به غیر و ما يتصور فی الذهن.

و حاصل اینکه در اخبار از ذات و کُنه خدا، امر دایر بین تعطیل و امتناع از اخبار و اقرار یا اخبار و تشبیه است که هر دو باطل است و خروج از این دو محذور به همین است که حضرت امام جواد علیه السلام بر حسب این روایات بیان فرموده‌اند و حضرت عبدالعظیم علیه السلام نیز در ضمن عرض دین خود به حضرت امام هادی علیه السلام خارج بودن خدا از این دو حدّ را به عرض رسانده است اگرچه چگونگی آن را بیان نکرده و مثل این است که به وضوح آن فی مابین خود و امام علیه السلام اکتفا کرده است، و ماحصل این روایات اقرار و اعتراف و اعتقاد به ذات بآنّه موجود و شیء بدون قول به تشبیه است.

وَاللَّهُ هُوَ الْعَالِمُ بِذَاتِهِ وَصِفَاتِهِ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ نَقُولَ فِيهِ مَا لَمْ يَقُلْهُ
هُوَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَانْبِيَاؤُهُ وَأَوْلِيَاؤُهُ.

در کتاب شریف التوحید روایت است که ابن ابی نجران گفت: سؤال کردم از ابی جعفر ثانی (حضرت امام جواد علیه السلام) از توحید،

فَقُلْتُ: أَتَوْهَمُ شَيْئًا؟

خداوند متعال را شیء توهم کنم؟

فَقَالَ: «نَعَمْ غَيْرُ مَعْقُولٍ وَلَا مَحْدُودٍ، فَمَا وَقَعَ وَهَمُّكَ عَلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ خِلَافُهُ لَا يَشْبَهُهُ شَيْءٌ، وَلَا تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ، كَيْفَ تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ وَهُوَ خِلَافُ مَا يُعْقَلُ وَخِلَافُ مَا يَتَصَوَّرُ فِي الْأَوْهَامِ إِنَّمَا يُتَوَهَّمُ شَيْءٌ غَيْرُ مَعْقُولٍ وَلَا مَحْدُودٍ»^۱

فرمود: «خداوند متعال شیئی است که در عقل نگنجد و غیرمحدود است پس آنچه که وهم تو بر آن واقع شود و در وهم آید، آن او نیست و چیزی شبیه به او نیست و اوهام او را درک نمی‌کند؛ زیرا که او خلاف آن چیزی است که تعقل شده و در وهم‌ها تصوّر شده است، این توهم، توهم چیزی است که به عقل نگنجد و بی‌نهایت و غیرمحدود است.»

علامه مجلسی رحمته الله در بیان مربوط به این حدیث شریف می‌فرماید: مفاهیم و معانی بر دو قسم‌اند. مفاهیمی که عمومیت و شمول دارند و چیزی از اشیا نه ذهنی و نه عینی از آنها خارج نمی‌باشد و همه را شامل‌اند مثل مفهوم شیء، موجود و منخبر^۲ عنه، و بنابراین بر غیر قابل تعقل و تصوّر و غیر محدود اطلاق می‌شوند، و مفاهیمی می‌باشند که عندالاطلاق مصادیق آنها توهم و تصوّر می‌شود. اطلاق مفاهیم قسم اول بر خداوند متعال اثبات و نفی انکار، ابطال و تعطیل است، و نفی اطلاق آنها بر الله تعالی ابطال، تعطیل و انکار است.^۲

۱. صدوق، التوحید، ص ۱۰۶، باب ۷، ح ۶.

۲. مجلسی، بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۶۷.

از این رو امام علیه السلام اجازه می‌دهد که گفته شود «اللَّهُ مَوْجُودٌ» یا «اللَّهُ شَيْءٌ»، زیرا از آن مصداق در ذهن متصور نمی‌شود و چون مفهوم آن عام است و بر غیر متصور و منزّه از آنکه به تصور درآید صدق می‌کند، بلکه مفهوم متصور و مصداق ذهنی خاصی ندارد بر خداوند متعال اطلاق می‌شود و صادق است و هرچه در ذهن متصور شود که آن مفهوم آن است؛ خدا آن نیست و آن چنان نیست و منزّه از آن است که آن باشد. بنابراین اطلاق شیء و موجود بر خداوند متعال، خارج از حدّ تعطیل و مأذون و مجاز است و اثبات است و نفی شیء و موجود از او در حدّ ابطال، انکار، تعطیل، مأذون و مجاز نیست.

و بالجمله می‌توان گفت که از این احادیث و روایات استفاده می‌شود که چون معرفت حقیقت ذات و کُنه حق تعالی، محال است و شیء غیر محدود قابل تصور و تعقل نیست لفظ، اسم و عنوانی که بر آن دلالت داشته باشد نیز وجود ندارد و در مقام تعریف و اشاره به آن ذات، فقط از این عناوین عامه مانند موجود، شیء، حق و ثابت استفاده می‌شود و این نهایت شناخت و معرفت ذات است که باید همه آن را داشته باشند و اگر کسی حذراً عن التشبیه چنان که از آن ذات مقدّس خبر می‌دهد که «لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا صُورَةٍ وَلَا جَوْهَرٍ وَلَا عَرَضٍ، لَيْسَ بِشَيْءٍ وَلَيْسَ بِمَوْجُودٍ وَلَيْسَ بِحَقٍّ» بگوید به خلاف اول که ایمان، اعتراف و اقرار است تعطیل، الحاد و انکار است، و این جواب از این شبهه هم هست که کسی بگوید اگر الله تعالی به کُنه و به حدّ و تعریفات و

توصیفاتى که ممکنات به آن شناخته می‌شوند، در تصور و تعقل کسی در نمی‌آید پس چگونه به او اشاره می‌شود؟

جواب این است که به همین عناوین عامه و به همین که او شیء است که بر ذات او غیر از این عناوین، صحت اطلاق ندارد و لفظ خاصی که بر کُنه ذات او دلالت داشته باشد مثل وجود به معنایی که قائل به اصالة الوجود می‌گوید وجود ندارد، و به‌طور مثال چنان‌که در مورد هر پدیده، هر نقش، هر بنا و هر امر حادث اگر پدیدآورنده و صانع، نقاش، بنا و محدث آن را ندیده باشیم و وصف او را نشنیده باشیم به وجود او حکم می‌کنیم و غیرمتصور بودن شکل او مانع از حکم به وجود او نیست، استحالة تعقل ذات باری تعالی نیز مانع از اطلاق شیء و موجود بر او و اشاره به او نیست و غایت و نهایت معرفت ذات او همین «إِنَّهُ شَيْءٌ وَمَوْجُودٌ، وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» است، و معنای اینکه خارج از حدین است همین است که منزّه از تعطیل و ابطال و منزّه از تشبیه است که با اثبات «إِنَّهُ شَيْءٌ وَمَوْجُودٌ وَقَادِرٌ وَعَالِمٌ، وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» اقرار به او و ایمان و اعتقاد به او حاصل می‌شود و این به این معنا نیست که ذات او امر بین امرین است بلکه مقصود این است که در ارتباط به اقرار و اعتراف به او و باور به او عقیده امر بین امرین است به این معنا که هم اقرار به وجود الله است، و هم تنزیه از تشبیه است در مقابل انکار یا اقرار و تشبیه اثبات ذات و نفی تشبیه است که بین آن دو است و به عبارت دیگر عدم ثبوت یا ثبوت و تشبیه مقابلش ثبوت و عدم تشبیه است.

به هر حال چه تعبیر به امر بین امرین دقیق باشد یا نباشد مطلب معلوم است و کلام در هویت و کُنه باری تعالی نیست تا کسی بگوید: تعطیل و تشبیه نقیضین نیستند؛ زیرا ارتفاع هر دو ممکن است نه تعطیل است و نه تشبیه پس اگر تعطیل و تشبیه نیست پس چیست و بگوید فراتر است و حق است آن هم نه به آن معنا که ثابت است و واقعیت و حقیقت دارد خالق و موجد اشیا، برطبق حکمت و مصلحت است و نه به معانی دیگر که در تفاسیر از حق بیان شده و مثل راغب در *مفردات الفاظ القرآن* بیان کرده است.^۱

حق به این معنا که در مقابل آن عدم است نه عدم خود او بلکه عدم همه اشیا و حق غیرمتناهی که هرچه هست اوست و غیر از او باطل و عدم صرف است این معنا از *خارج عن حد الإبطال والتشبیه* معنای عجیبی است که با این بیان، مغالطه آمیز شده است.

در این روایات مسئله اثبات و اقرار به وجود خدا و نفی ابطال، انکار و تعطیل مطرح است مسئله چیستی خدا و سخن از کُنه او مطرح نیست تا کسی آن را حق بگوید یا وجود بگوید؛ وجودی که غیرمتناهی است و غیر او باطل است، باطل حقیقی و عدم محض، این حرف ها از این روایات استفاده نمی شود. خدا خداست، و ذاتش ذات اوست، این روایت عرض دین و روایات مشابه آن را به این معانی که به قول بعضی از قائلین به آن در بین عامه در قرن هفتم و در بین

۱. راغب اصفهانی، مفردات، ص ۱۲۵ - ۱۲۶.

خاصه در قرن دهم مطرح شده است تفسیر نمی‌شود و به مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) و معارف اصل و اصیل ایشان نباید نسبت داده شود.

خدا شیء است و موجود است یا وجود دارد و اطلاق این‌گونه عناوین عامه بر خداوند متعال جایز است و همچنین خدا حق است به معنای اینکه ثابت است و عالم را طبق حکمت آفریده و به باطل خلق نکرده و غیر او باطل یعنی ثابت نیست، اما خدا حق است به این معنا که حق است و وجود است و مقابل آن باطل و عدم است که وجود شیئی و چیزی نقیض آن باشد. این معنا با قرآن، با روایات، با وجدان، با اسماء الحسنی، با الرحمان و الرحیم، با الخالق، البدیع، الرازق، المحیی، الممیت، المعزّ، المذلّ، المجیب، الشافی، الغفار و التوّاب و... موافق نیست و مخالف است.

وجود شیء و یا عدم شیء؛ یعنی بود یا نبود آن شیء، نه وجود یا عدم به معنای مستقل که چیزی غیر از وجود نباشد و وجود آن وجود، وجود باشد و عدم آن عدم وجود باشد.

خدا حق است یعنی ثابت، دائم، ازلی و ابدی است و غیر او باطل؛ یعنی زایل و فانی است و معنای:

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَّا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ وَكُلُّ نَعِيمٍ لَا مُحَالَهَ زَائِلٌ^۱

همین است و از همین جهت اصدق شعر است؛ اما اگر گفته شود

خدا حقّ است یعنی همه اوست یا غیر از او نیست و دایر بین امرین است یا حقّ است و وجود، و یا باطل و عدم و آسمان و زمین و همه مخلوقات که باطل اند اگر باشند و خدا هم که حقّ است یا حقّ که خداست هم باشد، اجتماع نقیضین و حقّ و باطل لازم می شود اینها صحیح نیست؛ زیرا حقّ و باطل نقیضین نیستند و اجتماع هر دو ممکن است، هم باطل به معنای صحیحش که موجودات محدثه می باشند وجود دارند و هم حقّ و وجود ثابت ازلی ابدی و محدث ممکنات وجود دارد و معنای اینکه خدا واجب الوجود است این است که وجودش واجب است و عدمش ممتنع است نه اینکه وجودش وجود است و در مقابلش، عدم است که نفی ممکن الوجود موجود بالوجدان شود.

آیات قرآن کریم، از «بسم الله» سوره «فاتحة الكتاب» تا «الناس» سوره «ناس» بر این معنا صراحت دارد هم رحمان، رحیم، خالق، رازق، مالک، حقّ، ثابت، مصوّر، قادر، حافظ و غفّار و... وجود دارد و هم مرحوم، مخلوق، مرزوق، مملوک، محفوظ و مغفور و... وجود دارد.

و مخفی نماند که از کلمات بعضی استفاده می شود که چون معنای خروج از حدّ تعطیل و از حدّ تشبیه امر بین امرین تعطیل و تشبیه یا انکار و تشبیه نیست پس باید شیء چهارمی باشد فراتر از این سه و آن حقّ و وجود است به همان معنای شیء غیرمتناهی مقابل باطل و عدم و مثل اینکه می خواهد بگوید خروج از حدّین به اطلاق شیء بر او که

معنایش عام است نیست بلکه خروج از حدین اثبات ذات و اخبار از ذات و مابه‌الذات است و آن حقّ و وجود است و به حدیث اول از کتاب التوحید استشهاد کرده است که سند آن به جناب هشام بن حکم منتهی می‌شود که حدیثی بسیار پرمطلب و مشحون به حقایق گران‌بها از معرفه‌الله است. درضمن این حدیث شریف می‌فرماید:

«وَلَا بُدَّ مِنْ إِثْبَاتِ صَانِعِ الْأَشْيَاءِ خَارِجٍ مِنَ الْجِهَتَيْنِ الْمَذْمُومَتَيْنِ
إِحْدَاهُمَا النَّفْيُ إِذْ كَانَ النَّفْيُ هُوَ الْإِبْطَالُ وَالْعَدَمُ، وَالْجِهَةُ
الثَّانِيَةُ التَّشْبِيهُ إِذْ كَانَ التَّشْبِيهُ مِنْ صِفَةِ الْمَخْلُوقِ الظَّاهِرِ
التَّرْكِبِ وَالتَّأْلِيفِ»^۱.

که گفته شود از این جمله «وَلَا بُدَّ مِنْ إِثْبَاتِ صَانِعِ الْأَشْيَاءِ...» استفاده می‌شود که از «خَارِجٍ عَنِ حَدِّ الْإِبْطَالِ وَحَدِّ التَّشْبِيهِ» مراد اقرار و اثبات آنه شیءٌ أَوْ مَوْجُودٌ نیست. باید صانع اشیا، بعنوانه الخاص و بذاته الخاصه - که آن حقّ است و وجود است و غیرمتناهی است - اثبات شود که متضمن نفی ابطال و تشبیه است و قول بآنه شیءٌ اعم از نفی و اثبات تعطیل و تشبیه است و اگر دلالت بر نفی ابطال داشته باشد بر نفی تشبیه دلالت نمی‌کند و از این رو در این روایت می‌فرماید، باید صانع اشیا چنان اثبات شود که نفی تعطیل و تشبیه هر دو باشد.

۱. صدوق، التوحید، ص ۲۴۶، باب ۳۶، ح ۱. «ناچاریم از اثبات صانع اشیا که خارج از دو جهت مذموم باشد. یکی از آن دو نفی است زیرا نفی همان ابطال و عدم است و جهت دیگرش تشبیه است، زیرا تشبیه از صفات مخلوق است که مرکب بودن و از اجزا تألیف یافتنش آشکار است.»

بنابراین می‌توان گفت که کلام حضرت عبدالعظیم علیه السلام «خَارِجٌ عَنِ الْحَدِيثِ...» عبارة اخری از حق و وجود و غیر محدود و غیر منتهای است که آن بزرگوار یا به‌طور اجمال به خارج عن الحدیث آن اعتراف کرده است که با عدم معرفت بِأَنَّ الْخَارِجَ عَنِ الْحَدِيثِ حَقٌّ وَوُجُودٌ به آن ایمان داشته یا با معرفت به آن به تعبیر از حق و وجود به آن اکتفا کرده باشد.

جواب؛ اما در اینکه قول بِأَنَّهُ شَيْءٌ أَوْ مَوْجُودٌ اخراج از حد تعطیل و تشبیه باشد بیانش این است که تشبیه یا در ذات است یا در صفات و در این روایات آنچه که مورد نظر است انکار ذات یا تشبیه ذات است و قول «بِأَنَّهُ شَيْءٌ أَوْ مَوْجُودٌ»؛ نه تعطیل است و نه تشبیه و امتناع از قول به تعطیل یا تشبیه است.

ظاهر این روایات این است که سائل از خطر وقوع در تعطیل و تشبیه نگران بوده است که با چه لفظی ذات الهی را اثبات و از آن خبر دهد و لذا از لفظ موجود و شیء پرسیده است.

امام علیه السلام می‌فرماید: این تعبیر خطر تعطیل و تشبیه را ندارد بلکه خروج از هر دو است و از روایت هشام هم بیشتر از دو صفت «هُوَ صَانِعُ الْأَشْيَاءِ» و «هُوَ خَارِجٌ عَنِ الْحَدِيثِ» استفاده نمی‌شود؛ صفت اول، ثبوتی و صفت دوم، تنزیهی است، «أَيُّ مُنْتَزَعَةٍ عَنِ الْحَدِيثِ» که تعبیر از او به شیء مفهوم تعطیل و تشبیه را ندارد و بر اثبات ذات دلالت دارد و به عبارت دیگر لفظی را بر او اطلاق کرده که نه مفهوم ابطال دارد و نه

مفهوم تشبیه چون در مقام اخبار از او- عزّ اسمہ - ممکن است لفظی گفته شود که اگرچه گوینده آن خدا را منزّه از تعطیل و تشبیه بداند اما مفهوم آن انکار یا تعطیل و یا تشبیه باشد، اما به شیء و موجود دلالت بر ذات و اقرار به ذات دارد بی آنکه بر آن مفاهیم دلالت داشته باشد.

در خاتمه این بحث دقیق، این را هم اضافه می‌نماییم که بعضی گفته‌اند مراد از ابطال و تعطیل ترک اثبات وجود خداوند متعال که بدیهی است نیست، بلکه مراد از آن، تعطیل در تعبیر از حقیقت ذات الوهیت به الفاظ و معطل ماندن عقل از معرفت ذات او- عزّ اسمہ - است که چون لفظ دال بر آن وجود ندارد در اثبات آن ذات مقدّسه و اعتراف و اقرار به آن به عنوان عامّه مثل شیء، موجود و ثابت اکتفا می‌شود و اسماء الحسنی مثل القادر و العالم به این اعتبار که دلالت بر ذات یا شیء موجودی که قدرت و علم دارد، دلالت بر ذات و صفت هر دو دارند و اثبات آنها اثبات ذات و شیء نیز هست.

علامه مجلسی می‌فرماید:

حَدُّ التَّعْطِيلِ هُوَ عَدَمُ إِثْبَاتِ الْوُجُودِ وَالصِّفَاتِ الْكَمَالِيَّةِ وَالْفِعْلِيَّةِ
وَالْإِضَافِيَّةِ لَهُ تَعَالَى، وَحَدُّ التَّشْبِيهِ الْحُكْمُ بِالِإِشْتِرَاكِ مَعَ الْمُمْكِنَاتِ
فِي حَقِيقَةِ الصِّفَاتِ وَعَوَارِضِ الْمُمْكِنَاتِ.^۱

۱. مجلسی، مرآة العقول، ج ۱، ص ۲۸۲ (کتاب التوحید، باب اطلاق القول بأنه شیء، ذیل حدیث ۲). حدّ تعطیل همان اطلاق عدم وجود و عدم صفات کمالیه و فعلیه و اضافیه برای خدای متعال است و حدّ تشبیه حکم کردن بر شریک بودن خدای متعال با ممکنات در حقیقت صفات و عوارض ممکنات است.

می‌گوییم اگر حدّ تعطیل آنچه ایشان به تفصیل بیان کرده‌اند باشد خدا با قائل شدن به اینکه او شیئی است از حدّ تعطیل خارج نمی‌شود و حدّ تشبیه منحصر به شریک بودن با ممکنات در حقیقت صفات نیست بلکه با اشتراک در حقیقت ذات هم هست مثل آنچه قائل به اصالت وجود می‌گوید. خداوند دانا و آگاه است. از او طلب آمرزش می‌کنیم و به‌سوی او پناه می‌بریم از وارد شدن در مباحثی که ما را به وارد شدن به آن بحث‌ها مکلف نفرموده است، زیرا عقل‌های ما از درک آن مباحث عاجز و ناتوان است و یا فهمیدن آنها سخت و دشوار است و آن مباحث جای لغزش پاهاست و هیچ قدرت و اراده‌ای نیست جز به یاری بزرگ و عظیم.

۶. **وَإِنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا صُورَةً وَلَا عَرَضٍ وَلَا جَوْهَرٍ؛^۱**

او نه جسم است و نه صورت و نه عرض و نه جوهر.

در سلب جسمیت، صورتیت و عرضیت و جوهریت تفاوت نمی‌کند که اینها را برطبق اصطلاح اهل معقول تفسیر کنیم که از محقق طوسی رحمته‌الله نقل شده است:

موجود منقسم به دو قسم است نزد عقل	یا واجب‌الوجود و یا ممکن‌الوجود
ممکن دو قسم گشت بدان جوهر و عرض	جوهر به پنج قسم شد ای ناظم عقود!
جسم و دو اصل وی که هیولا و صورتست	پس نفس و عقل این‌همه را یادگیر زود

۱. صدوق، کمال‌الدین، ص ۳۷۹؛ هرچند از «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» نیز بالالتزام تنزّه باری تعالی از جسمیت و سایر صفات و ذاتیات ممکنات استفاده می‌شود اما از جمله «لَيْسَ بِجِسْمٍ...» بالمطابقه تنزّه خداوند متعال از صفات و ذاتیات ممکنات استفاده می‌شود.

نه قسم گشت جنس عرض این دقیقه را اندر خیال، جوهر عقلی به من نمود
گَم است و کَیف و اَین و مَتی و مَضاف و وَضَع پس فعل وانفعال، دگر ملک یاد رود
پس واجب الوجود از اینها منزّه است او بوده است بیشتر از بود هرچه بود

و خواه اینکه این کلمات به معنای عرفی که شاید اظهر باشد معنا
شوند که جسم یا به معنای جسد یا هر چیزی که ابعاد ثلاثه داشته
باشد (طول و عرض و عمق) معنا شود، و صورت، به معنای متشکل
بودن به شکل که به آن اشکال مختلف از هم تمیز داده می‌شوند و
عَرَض هم در اصطلاح عرفی چیزی است قائم به غیر و در محلّ
است؛ و به عبارت دیگر جوهر که عرفاً در مقابل عرض است و نه
جوهر در مقابل معانی دیگر که در اصطلاح منقسم به پنج قسم و یکی
از دو قسم ممکن است اما جوهر به معنای ذات‌الشیء و حقیقه‌الشیء
مراد نیست.

به‌رحال خدا منزّه از این معانی است اعم از اینکه معانی اصطلاحی
مقصود باشد یا معانی عرفی در مقابل معانی دیگر.

۷. بَلْ هُوَ مُجَسِّمُ الْأَجْسَامِ وَمُصَوِّرُ الصُّوَرِ وَخَالِقُ الْأَعْرَاضِ
وَالْجَوَاهِرِ^۱

خداوند مجسم اجسام و صورت‌بخش صورت‌ها و آفریننده
اعراض و جواهر است.

اجسام، اعراض، جواهر و صور خودبه‌خود وجود نیافته‌اند و

وجودشان قدیمی، دائمی و بی‌نیاز از خالق و آفریننده نیست؛ همان‌طور که قرآن مجید می‌فرماید:

﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾^۱

«آیا خلق شده‌اند (این پدیده‌ها، اجسام، اعراض، جواهر و صور)

بدون خالق یا اینکه خودشان خالق خود هستند».

بدیهی است بالفطره پاسخ این است که به هر دو صورت وجود اینها متصور نبوده و ممتنع است. همه اینها از به وجود آوردن خود عاجزند، چنان‌که کسب وجود از مثل خودشان نیز محال است و مثل این است که گدایان از هم نان بگیرند و وام‌خواهان به یکدیگر وام بدهند به گفته شاعر:

گدایی را گدایی میهمان شد	گدا بهر گدا جویای نان شد
ز مسکینان کو یک نان طلب کرد	کفی نان از پی مسکین طلب کرد
نشد کارش از آن بی‌مایگان راست	که نتوان حاجت الا از غنی خواست
گدایان گر کم و گر بیش باشند	همه بی‌مایه و درویش باشند
زهی در وحدت وجود و غنا پیش	جهان از تو غنی و بی‌تو درویش

بنابراین خدا که مجسم اجسام و مصور صور است، اگر جسم یا صورت باشد، خود محتاج به مجسم و مصور خواهد بود.

از این رو حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«بِتَشْعِيرِهِ الْمَشَاعِرَ عَرَفَ أَنْ لَا مَشْعَرَلَهُ، وَبِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأُمُورِ

عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ، وَبِمَقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنَّ لَا قَرِينَ لَهُ»^۱.

نشاید وجود جهان بی‌خدا چگونه بود بی‌خدا ابتدا
بیاید یکی هستی خانه‌زاد که بر وی بود جمله را اعتماد

۸. وَرَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَمَالِكُهُ وَجَاعِلُهُ وَمُحَدِّثُهُ؛^۲

و رب هر چیزی و مالک و جاعل و محدث آن است.

ربّ به معنای تربیت‌کننده و رساننده آن شیء از نقص به کمال است^۳ و تربیت به این معنا در موجوداتی صورت‌پذیر است که تمام کمالات آنها یا بعضی کمالاتشان فعلیت نداشته باشد و بالقوه حائز استعداد کمال باشند تا پرورش و تربیت در آنها مؤثر شود و آنها را از نقص به کمال و از قوت به فعلیت برساند. بنابراین جمله «رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ» دلالت دارد بر اینکه همه اشیا، نیاز به تربیت دارند و چنان فعلیتی که نیاز به مربی نداشته باشد ندارند؛ هرچند مجردات و عقول باشند که قائل به وجود آنها، آنها را فعلیت محض بداند و قول به آنها و اینکه صدور مخلوقات غیرمجرد باید مترتب بر صدور و خلقت آنها باشد مستلزم معایب و مفسد متعدد است.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶ (ج ۲، ص ۱۱۹ - ۱۲۰). «به واسطه ایجاد خداوند مشاعر را دانسته می‌شود او هستی‌بخش مشاعر است و نیاز به آن ندارد (تا به واسطه آن تکمیل شود) و به واسطه ایجاد تضاد بین امور دانسته شده که برای او ضدی نیست (چگونه ممکن است مخلوق ضد خالقش باشد) و به وسیله تقارن بخشیدنش بین اشیا، دانسته شد که برای او قرین و نظیری وجود ندارد».

۲. صدوق، کمال‌الدین، ص ۳۷۹.

۳. راغب اصفهانی، مفردات، ص ۱۸۴.

معنای دیگر آن، سید، صاحب و مالک است و کسانی که مخلوقات را بر دو صنف می‌دانند، باید بگویند از اضافهٔ رب به کلّ شیء فهمیده می‌شود که مراد معنای دوم است؛ چون با وجودی که مخلوقات بر دو قسم باشد، به معنای اول، اضافهٔ «رب» به «کلّ شیء» محتاج به تفسیر و توجیه است. بنابراین معنا این می‌شود که از اوصاف خداوند متعال این است که صاحب هر چیز و مالک آن و قراردهنده و پدیدآورندهٔ آن است.

مخفی نماند که صفاتی که حضرت عبدالعظیم در مقام عرض دین در این چند مورد بیان داشته است برخی، از صفات سلبیه است و بعضی، از صفات ثبوتیه فعلیه است که البته مصدر آن صفت ثبوتیهٔ ذاتیه است؛ زیرا همهٔ صفات فعلیه برگشتشان به صفت علم و قدرت است و دلالت بر صدور فعل و ظهور خارجی قدرت دارند.

مطلبی که قابل توجه این است که در اینجا مسائل متعدّد دیگری نیز در ارتباط با عرض عقاید وجود دارد که حضرت عبدالعظیم رحمته الله علیه آنها را بیان نکرده است؛ مانند عقیده به علم و قدرت خدا و مسئلهٔ کلام و اراده که ظاهراً به‌وضوح واگذاشته است.

علاوه بر اینکه از همین جمله‌ها به التزام استفاده می‌شود، نه اینکه از بیان آن غفلت شده باشد. و ممکن است مقصود، بیان عقایدی بوده که بین شیعه و سایر فرق به‌خصوص اشاعره مورد اختلاف بوده است و

غرض، بیان عقیده حق در این مسائل مختلف‌تیه بوده است که در بعضی جمله‌ها نظر بر همین بوده است.

و نکته جالب این است که این توصیفات که از خداوند متعال شده است یا از صفات ثبوتیه فعلیه است و یا از صفات سلبيه که از ذات سلب می‌شود و ذات باری‌تعالی از آن منزّه است فقط از جمله «خارج عن الإبطال» اثبات صفات ثبوتیه ذاتیه استفاده می‌شود. اما از کُنه و حقیقت این صفات که مثل ذات، منزّه از ادراک است سخنی به میان نیامده؛ زیرا سخن گفتن از آن ممنوع و منهی عنه است.

و از اینجا معلوم می‌شود که هر بحثی از این صفات ذاتیه مثل علم و حیات که به بحث از حقیقت این صفات مربوط می‌شود، جایز نیست و معرض اضلال و ضلالت است. چه جامع و کامل است این کلام معجز نظام امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرماید:

«وَدَعَ الْقَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ، وَالْخِطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلِّفْ، وَأَمْسَكَ
عَنْ طَرِيقِي إِذَا خَفَتَ ضَلَالَتُهُ، فَإِنَّ الْكُفَّ عِنْدَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ خَيْرٌ
مِنْ رُكُوبِ الْأَهْوَالِ»؛^۱

«گفتار در آنچه را که نمی‌شناسی و سخن گفتن در آنچه را که مکلف به آن نشده‌ای واگذار و از رفتن راهی که از ضلالت و

۱. نهج البلاغه، نامه ۲۱ (ج ۳، ص ۳۹)؛ ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۶۹؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۶۰ (کتاب القضاء، باب وجوب التوقف والاحتیاط فی القضاء).

گمراهی آن بیم داری خودداری کن؛ زیرا خودنگهداری از حیرت

گمراهی، بهتر است از ابتلای به وحشت‌ها».

به عقل نازی حکیم تا کی؟ به فکر ت این ره نمی‌شود طی
به گنه ذاتش خیرد برد پی اگر رسد خس به قعر دریا

و چه نیکو سروده است فاضل معتزلی ابن ابی‌الحدید:

عِيسَى الْمَسِيحِ وَلَا مُحَمَّدٌ	وَاللَّهِ لَا مُوسَى وَلَا
وَإِلَى مَحَلِّ الْقُدْسِ يَضَعُدُّ	عَلَيْهِمْ وَلَا جِبْرِيلَ، وَه
ظُهُ لَا وَلَا الْعَقْلُ الْمُجَرَّدُ	كَأَنَّ وَلَا النَّفْسَ الْبَسِي
كَ وَاحِدِيَّ الذَّاتِ سَزَمَدُ	مِنْ كُنْهِ ذَاتِكَ غَيْرَ أَنْ
أَفْلاطُ قَبْلَكَ يَا مُبَلِّدُ	مَنْ أَنْتَ يَا رَسْطُو وَمَنْ،
رَزَمَا بَيْتِكَ لَهُ وَشَيْدُ	وَمَنْ ابْنُ سِينَا حِينَ قَر
رَأَى الشَّهَابَ وَقَدْ تَوَقَّدُ	هَلْ أَنْتُمْ إِلَّا الْفَرَّاشُ
وَلَوْ اهْتَدَى رُشْدًا لَأَبْعَدُ؛	فَدَنَا فَأَخْرَقَ نَفْسَهُ

به خدا سوگند نه موسی و نه عیسی و نه محمد نمی‌دانند و نه
جبرئیل که به جایگاه قدس بالا می‌رود نه و نه نفس بسیط نه و
نه عقل مجرد از کنه ذات تو خبر دارند جز اینکه می‌دانند تو ذات
یگانه جاودانه هستی. ای ارسطو تو کی هستی و پیش از تو
افلاطون کیست؟ ای عاجزکننده فهم؛ و ابن‌سینا کی هست
وقتی آن مبانی‌ای که برای او تأسیس کردی تثبیت و استحکام
بخشید. آیا شما جز پروانه‌ای هستید که وقتی شهاب را دید که

شعله‌ور شده است نزدیک شد پس خود را سوزاند و اگر رشد و عقل داشت البته خود را دور می‌کشید و کنار می‌رفت؟

عرض دین و نبوت

۹. وَإِنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ، فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَإِنَّ شَرِيعَتَهُ خَاتِمَةُ الشَّرَائِعِ فَلَا شَرِيعَةَ بَعْدَهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛^۱

من می‌گویم، محمد ﷺ بنده خدا و فرستاده او و خاتم پیامبران و انبیاست، پس بعد از او پیامبری نیست تا روز قیامت، و شریعت او خاتمه و پایان بخش شرایع است؛ پس شریعتی بعد از آن تا روز قیامت نخواهد بود.

جمله اولی این مورد همان است که در تشهد نمازهای روزانه هر روز، **نُه مرتبه می‌خوانیم:** «وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»؛ شهادت می‌دهیم به اینکه محمد بنده، رسول و فرستاده اوست».

از این جمله می‌توان عظمت مقام عبودیت و بندگی خدا را دانست. البته به معنای عام این کلمه، همه «عبادالله» هستند؛ یعنی همه در ملکیت خدا و تحت اراده و امر او هستند و برای خود مالک نفع و ضرری نیستند و خلق آنها، نشو و نما، رشد و تکامل آنها همه از اوست، چنان‌که در دعای ابی حمزه است:

۱. صدوق، کمال‌الدین، ص ۳۷۹.

«سَيِّدِي أَنَا الصَّغِيرُ الَّذِي رَبَّيْتُهُ، وَأَنَا الْجَاهِلُ الَّذِي عَلَّمْتُهُ، وَأَنَا
الصَّالُّ الَّذِي هَدَيْتُهُ،... وَالْفَقِيرُ الَّذِي أَغْنَيْتُهُ»^۱.

اما اگر بنده‌ای را تشریفاً به آقا و مولایش نسبت دهند، مناسب این است که آن بنده ملتزم به لوازم بندگی او باشد و گرنه در این رابطه صحت، نسبت ندارد؛ چنان‌که اگر مولا بنده‌ای از بندگانش را تشریفاً به خود نسبت داد و او را بنده خود خواند، آن بنده‌ای خواهد بود که در برابر مولا تسلیم محض، بی‌هوا و بی‌اراده است.

بنابراین وقتی ما به بندگی حضرت ختمی مرتبت ﷺ شهادت می‌دهیم، به عالی‌ترین مرتبه بندگی او و تسلیم و فرمان‌بری او از خدا شهادت می‌دهیم؛ امری که هرکس هرچه باشد و به هر مقام مقدسی نائل گردد، به اعتبار درجه‌ای است که از آن کسب کرده باشد.

از این رو پیغمبر اکرم ﷺ شخص اول است؛ برای اینکه بنده اول است. برحسب روایت او اول کسی بود که در هنگام اخذ میثاق از انبیا، به ربوبیت باری تعالی اقرار کرد.^۲

همچنین، خداوند متعال به این ملاحظه که محمد ﷺ عبد حقیقی

۱. ابن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۱۶۵. «ای آقای من، منم آن صغیری که تو او را پروراندی، منم آن جاهلی که تو تعلیمش دادی، منم آن گمراهی که تو هدایتش کردی، منم فقیری که تو بی‌نیازش ساختی».

۲. صفار، بصائر‌الدرجات، ص ۱۰۳، ۱۰۶؛ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۲؛ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲۴.

اوست و اتمّ و اکمل مقامات عبودیت را حائز می‌باشد، او را بنده خود می‌خواند و می‌فرماید:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ﴾^۱

یا اشخاصی را که در سوره فرقان در آیات کریمه‌ای که مطلع آنها این آیه است:

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾^۲

به خود نسبت می‌دهد و درحقیقت آنها را به بندگی خود می‌پذیرد. بندگی از نوع اول که همه را شامل است جنبه تکوینی و قهری دارد که احدی نمی‌تواند از آن سر باز زند و ذره‌ای خودمختاری نشان بدهد. اما بندگی از نوع دوم اختیاری و ارادی است. بنده در مسیر این بندگی خود را می‌شناسد و فقر و نیاز خود به خدا را درک کرده و امورش را به او تفویض می‌نماید و در خط اطاعت محض و بی‌چون‌وچرای مولای خویش قدم برمی‌دارد و زبان حال او این اشعار است:

بنده آن باشد که بند خویش نیست جز رضای خواجه‌اش در پیش نیست
گر بُرد خواجه او را پا و دست دست دیگر آورد کاین نیز هست
نه ز خدمت مزد خواهد نه عوض نه سبب جوید ز امرش نه غرض

باری! پس از اقرار به عبودیت و بندگی حضرت خاتم الانبیاء ﷺ، رسالت و خاتمیت آن حضرت و اینکه پیغمبری بعد از آن پیامبر تا

۱. اسراء، ۱. «پاک و منزّه است آن‌کسی که بنده‌اش را برد».

۲. فرقان، ۶۳. «بندگان (خاص) خداوند رحمان، کسانی هستند که آرام و بی‌تکبر بر روی زمین راه می‌روند».

روز قیامت نخواهد بود و شریعت او خاتمة الشرایع و پایان دهنده همه شرایع و ادیان است و بعد از او تا روز قیامت شریعتی نخواهد آمد را عرضه می‌دارد.

اما اقرار و شهادت به رسالت، شرط حکم به اسلامیت است که تا کسی به آن شهادت ندهد حکم به مسلمان بودن او نمی‌شود و احکام اسلام نیز بر او جاری نخواهد شد، مگر آنکه فطرتش بر اسلام باشد که به تبعیت امر پدر و مادر حکم به اسلام او می‌شود و بعید نیست که پس از بلوغ نیز مادامی که اظهار خلاف نکرده باشد این حکم بر او جاری است.

در هر حال، بعد از کلمه توحید و اقرار به وحدانیت خداوند متعال، کلمه‌ای به عظمت شهادت به رسالت و اقرار به پیامبری حضرت رسول اکرم ﷺ نمی‌رسد و همان‌طور که در اذان و تشهد بعد از شهادت به توحید قرار دارد، در بین امور اعتقادی نیز بعد از توحید، مقام دوم را حائز است.

از ضمائم ایمان به رسالت، ایمان به این است که آن حضرت، خاتم النبیین است؛ یعنی ختم‌کننده پیغمبران که بعد از او نبی و پیغمبری نخواهد بود و سرّ اینکه حضرت عبدالعظیم علیه السلام در مقام اعتراف به پیغمبری آن حضرت تعبیر به رسول و فرستاده نموده است که مفهوم واسطه و سفیر بین خالق و خلق را دارد و در مقام اقرار به مقام ختمیت، او را «خاتم النبیین» می‌خواند نه «خاتم المرسلین»، ظاهر

این است که رسول در معنا و مفهوم اخص از نبی است که هر رسولی نبی است؛ اما هر نبی ای رسول نیست. بنابراین برای روشن شدن اینکه عقیده‌اش این است که حضرت رسول ﷺ علاوه بر آنکه خاتم المرسلین است، خاتم النبیین نیز می‌باشد، به خاتم النبیین که هر دو مفهوم از آن درک می‌شود تعبیر نمود؛ زیرا ختم نبوت ختم رسالت نیز هست. بدیهی است با خاتمیت نبوت، خاتمیت شریعت نیز ثابت است؛ زیرا آمدن شرع جدید توقّف بر آمدن سفیر و پیغمبر دارد و بدون آن آمدن دین جدید ممکن نیست.

این خاتمیت در همه ابعادش برحسب قرآن مجید و احادیث مسلم و قطعی‌الصدور ثابت است و منکر آن، منکر ضرورت بین مسلمین است. این دین همان‌طور که برای همه ازمنه است و

«حَلَالٌ مُّحَمَّدٍ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱

است، جهان‌شمول است و برای همه امکانه نیز دین منحصر به فرد است. بیش از یک‌هزار و چهارصد سال از ظهور این دین می‌گذرد و مرور زمان هم در این مدت طولانی، این خاتمیت را تأیید کرده است؛ زیرا در این مدت نه نبوت ثابت، مقبول و معقولی عرضه شد و نه شریعتی که قابل عرضه، جامع، کافی، محکم و وافی باشد از سوی

۱. صفار، بصائر الدرجات، ص ۱۶۸؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۵؛ ج ۸۶، ص ۱۴۸. «حلال محمد تا روز قیامت حلال و حرام محمد تا روز قیامت حرام است».

کسی پیشنهاد شده است. این دین، جاودان و پایدار است و همراه طلوع آفتاب و ماه باقی، پاینده و برقرار است. اکمل ادیان و جامع‌ترین شرایع و تعلیمات است و شاید یکی از اسرار اعطای معجزه باقیه به حضرت رسول ﷺ که همان «قرآن مجید» است خاتمیّت این دین است که الی الأبد این معجزه باقی است و اعلان:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾^۱

همواره در گوش جهانیان مترنم است که هر مسلمانی در هر عصر و زمان می‌تواند همین اعلان را به دنیا بدهد.

عرض دین و امامت

۱۰. وَأَقُولُ: إِنَّ الْإِمَامَ وَالْخَلِيفَةَ وَوَلِيَّ الْأَمْرِ بَعْدَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ أَنْتَ يَا مَوْلَايَ.

۱. بقره، ۲۳-۲۴. «و اگر درباره آنچه بر بنده خود نازل کرده‌ایم تردید دارید یک سوره همانند آن بیاورید؛ و گواهان خود را - غیر خدا (برای این کار) فرا خوانید اگر راست می‌گویید؛ پس اگر چنین نکنید که هرگز نخواهید کرد - از آتشی بترسید که مردم (گنهکار) و سنگ‌ها (بت‌ها) هیزم آن هستند و برای کافران، آماده شده است.»

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَمَنْ بَعْدِي الْحَسَنُ ابْنِي. فَكَيْفَ لِلنَّاسِ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ؟». فَقُلْتُ: فَكَيْفَ ذَاكَ يَا مَوْلَايَ؟ قَالَ: «لَأَنَّهُ لَا يُرَى شَخْصُهُ وَلَا يَحِلُّ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا».

می‌گویم (اقرار می‌کنم) که امام، خلیفه و ولیّ امر بعد از پیغمبر ﷺ، امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب، سپس حسن و پس از او حسین و پس از او علی بن حسین و سپس محمد بن علی و بعد جعفر بن محمد و بعد موسی بن جعفر و سپس علی بن موسی و پس از او محمد بن علی و پس از او تو ای مولای من (امام، خلیفه و ولیّ امر هستی).

آنگاه امام ﷺ فرمود: «بعد از من حسن پسر من (امام، خلیفه و ولیّ امر است). پس چگونه است حال مردم نسبت به خَلْف بعد او؟». من عرض کردم: چگونه است این؟ فرمود: «برای اینکه شخص او دیده نمی‌شود و بردن نام او حلال نیست تا بیرون آید. پس پر کند زمین را از قسط و عدل چنان‌که از ظلم و جور پر شده باشد».

در اینجا تذکر چند امر مناسب است:

اول: سه کلمه «امام»، «خلیفه» و «ولیّ امر» مترادف نیستند و اگرچه بر حسب مصداق واحدند؛ یعنی بر همان کسی که خلیفه اطلاق می‌شود، امام و ولیّ امر نیز اطلاق می‌گردد و بر آنکه اطلاق امام، صادق است اطلاق خلیفه و ولیّ امر نیز صادق می‌باشد و این الفاظ در تصادق باهم

ملازم‌اند، اما به لحاظ مفهوم مترادف نیستند و از هرکدام بُعدی از ابعاد شخصیتی که مصداق این عناوین می‌باشد استفاده می‌شود، هرچند لازمه اتصاف به معنای هریک، اتصاف به معنای دیگری است.

از لحاظ مفهوم ظاهری، امام کسی است که پیشوای همه است و زندگی، رفتار، اعمال و گفتارش برای همه الگو و حجت می‌باشد و همه باید به او اقتدا و تأسی نموده و از ایشان پیروی کنند. بدیهی است چنین کسی باید اعلم و داناترین همه و معصوم از خطا و اشتباه باشد، در غیر این صورت امامت در وجود او تحقق نخواهد یافت؛ زیرا در صورتی که اعلم و معصوم نباشد کسی که از او پیروی می‌نماید به صلاحیت او و صحت راهی که طی می‌کند نمی‌تواند اعتماد داشته باشد، و با جواز خطا و اشتباه راهنما و احتمال در بیراهه بودن، طی طریق به او، عقلاً شایسته نیست؛ چنان‌که شرعاً نیز تجویز یا ایجاب طی چنین طریقی جایز نمی‌باشد.

از آیه کریمه:

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۱

۱. بقره، ۱۲۴. «و (یاد کنید) هنگامی که پروردگار ابراهیم، او را با دستوراتی آزمود؛ و او به‌طور کامل از عهده آنها برآمد. خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم. ابراهیم گفت: از دودمان من (نیز امامانی قرار بده) خداوند فرمود: پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد (مگر آنها که شایسته‌اند).»

و همچنین از حدیثی که در تفسیر این آیه و درجاتی که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام طی کرد تا به مرتبه امامت رسید، عظمت مقام امامت معلوم می‌گردد، و همچنین از حدیث مشهور:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۱.

امامت و لزوم عصمت در صاحب این مقام دانسته می‌شود.

و اما خلافت که مفهوم عامش جانشینی از غیر، انجام کار غیر و عمل کردن به جای غیر است، در اینجا مفهوم خاصش، خلافت و به تعبیر کامل‌تر کارگزاری از خداست به صورتی که کاری که از خلیفه صادر می‌شود کار خدا شمرده شده و خلیفه، عامل و مجری ارادة الله است و از آنجا که، به طور مثال هدایت بندگان یا حکم بین آنها به واسطه نقصانی که در آنهاست، بلاواسطه احدی از بشر ممکن نیست، بنابراین به واسطه خلیفه خدا انجام می‌شود، بدیهی است در نیل به این منصب نیز همان دو صلاحیت و تقوایی که در نیل به امامت لازم است، شرط است.

و اما ولایت امر که به معنای صاحب‌اختیاری امور از جانب خداست منصبی است از مناصب تشریحیه که به اقتضای سعه و ضیق متعلق ولایت

۱. صدوق، کمال‌الدین، ص ۴۰۹؛ خزاز قمی، کفایة‌الاثار، ص ۲۹۶؛ ابن حمزه طوسی، الناقب فی المناقب، ص ۴۹۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۸؛ امینی، الغدیر، ج ۱۰، ص ۳۵۹. این روایت در کتاب‌های حدیثی به عبارات مختلف ذکر شده است. «هرکس بمیرد درحالی که نشناخته باشد امام زمان خود را به مرگ جاهلیت مرده است».

و محدودهٔ مداخلات، اما مشروط به شرایط مناسب است. در ولایت پیغمبر، امام و خلیفه چون محدودهٔ آن کلّ امور است و وجوب اطاعت از آن به تصریح آیهٔ کریمه:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۱

مطلق است و مشروط به شرطی نیست، مثل مقام امامت و خلافت عصمت شرط است، و به این معنا در حدیث معروف در ردیف نماز، روزه، زکات و حج شمرده شده است:

«بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ، وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِي بِالْوَلَايَةِ».^۲

و با این جمله:

«وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِي بِالْوَلَايَةِ».

اهمیت خاص آن گوشزد شده است.

در اینجا ولایت، در سلسله و در ردیف احکام الله شمرده می‌شود؛ هر چند که صاحب این مقام نیز کسی غیر از امام و خلیفه نخواهد بود. موضوع وجوب اطاعت ولیّ امر همین اوامر ولایتی امام و خلیفه است و اوامری است که به‌عنوان ادارهٔ نظام و رتق وفتق امور صادر می‌نماید.

۱. نساء، ۵۹. «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر (خدا) و پیشوایان (معصوم) خود را».

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۸، ح ۱؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۳۲۹. «اسلام بر پنج چیز بنا شده است: بر نماز، زکات، روزه، حج، و ولایت، و به هیچ چیزی ندا نشده، چنانچه به ولایت ندا شده است».

به این لحاظ ولایت امر و نهی ولیّ به خود او مستند است؛ درحالی که به شأن خلیفه الهی امر خداست.

عِبَارَاتُنَا شَتَّى وَحُسْنُكَ وَاحِدٌ وَكُلٌّ إِلَى ذَاكَ الْجَمَالِ يُشِيرُ^۱

دوم: درسی که از این بیان حضرت عبدالعظیم علیه السلام که مقرون به تأیید امام علیه السلام است استفاده می شود، این است که می فرماید: «امام، خلیفه و ولیّ امر بعد از او» و از این جمله برداشت می شود که پیغمبر هم، امام، خلیفه و ولیّ امر است که لازم است بعد از او این رشته ادامه داشته باشد؛ برخلاف نبوت که چنان که در فقره قبل به آن اقرار کرد، به حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله ختم شد و استمرار آن واجب نیست؛ بلکه دایر مدار وجود مصلحت و نیاز جامعه است که از خاتمیت دین اسلام، عدم وجود مصلحت و بی نیازی جامعه از دین جدید معلوم می شود.

برخلاف امام، خلیفه و ولیّ امر که هیچ گاه جهان و جامعه از آن بی نیاز نیست و زمین خالی از آن نخواهد شد؛ چنان که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است:

«اللَّهُمَّ بَلَى! لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لَكَ بِحُجَّتِهِ، إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا
وَإِمَّا خَائِفًا مَعْمُورًا».^۲

۱. فاضل آبی، کشف الرموز، ج ۱، ص ۸۱؛ زرکشی، البرهان، ج ۲، ص ۱۶۰. «عبارت ها و بیان ها مختلف و گوناگون است و زیبایی تو یکی است و همه به آن جمال و زیبایی اشاره می کنند».

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷ (ج ۴، ص ۳۷)؛ ثقفی کوفی، الغارات، ج ۱، ص ۱۵۳؛ طوسی، الغیبه، ص ۲۲۱. «آری خداوند، زمین هیچ گاه از حجّت الهی خالی نیست که برای خدا با برهان روشن قیام کند، یا آشکار و شناخته شده، یا پنهان و پنهان».

و از آنچه بیان شد می‌توان گفت در ابعاد و شخصیت رسول اکرم ﷺ که جامع مقام نبوت، خلافت، امامت و ولایت است، بعد از خلافت و امامت، او اشرف از نبوت و ولایت است؛ و مفهوم این کلام افضلیت ائمه معصومین علیهم‌السلام از پیغمبر اکرم ﷺ نیست؛ زیرا اگرچه برای آن بزرگواران منصب امامت، خلافت و ولایت ثابت است، اما واجد منصب نبوت نبودند و حضرت رسول اکرم ﷺ واجد مقامات اربعه بودند. علاوه بر این ولایت و امامت بزرگواری مانند امیرالمؤمنین علیه‌السلام، که افضل همه ائمه معصومین علیهم‌السلام است در محدوده ولایت و امامت پیغمبر اکرم ﷺ قرار داشت و رسول خدای ﷺ بر علی علیه‌السلام و کل مردم اولی به انفس بود و آیه کریمه:

﴿التَّيُّ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾^۱

امیرالمؤمنین علیه‌السلام را نیز مانند سایر مؤمنین شامل است.

سوم: بیان خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه‌السلام و ولایت برای آن حضرت بعد از رسول اکرم ﷺ با دلایل قطعی و مدارک یقینی ثابت است که از جمله همان نص متواتر غدیر است که عامه و خاصه؛ محدثین، مورخین، مفسرین، علمای رجال و غیر نیز همه آن را در کتاب‌ها، جوامع، مجامع و مسانید به سندهای متعدّد از جماعت بسیاری از صحابه و تابعین تابعین روایت نموده‌اند. از جمله واقعه یوم‌الانذار است و در مواقف و مشاهد دیگر، نصوص بر امامت و ولایت علی علیه‌السلام بسیار است، و اگر کسی راه عناد نپوید و مسئله خلافت را منصفانه

۱. احزاب، ۶. «پیامبر ﷺ نسبت به مؤمنان از خودشان اولی و سزاوارتر است».

بررسی نماید، ممکن نیست که این امر بر او پنهان بماند و مثل آفتاب روشن نشود.

فضایل و مناقبی که از آن حضرت نقل شده و در هزاران کتاب معتبر ثبت و تدوین شده است، همه این جهت را ثابت می‌نماید که یگانه شخص صالح برای مقام خلافة‌الله و خلافة‌الرسول کسی غیر از علی علیه السلام نخواهد بود.

علمی که از آن حضرت در اختیار مسلمانان قرار دارد و نیاز همگان به علم آن بزرگوار و استغنائی او از تمام صحابه و اخبار بسیار آن حضرت، از مغیبات و سایر معجزات آن امام علیه السلام همه‌وهمه گواه خلافت بلافصل اوست. هرچه بگوییم و بنویسیم توضیح واضح بوده و از قطره در برابر دریا و ذره در برابر خورشید کمتر است.

و این شعر نیز در ترجمان این عجز و ناتوانی ما کوتاه و نارساست:

این شرح بی‌نهایت کز وصف یار گفتند

حرفی است از هزاران کاندرا عبارت آمد

فَسُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَهُ وَجَعَلَهُ آيَةً الْكُبْرَى وَحُجَّتَهُ الْعُظْمَى وَأَعْطَاهُ

وَمَنْعَهُ مِنَ الْعُلُومِ وَالْكَمَالَاتِ مَا حَيَّرَ بِهِ عُقُولَ ذَوِي الْأَبْطَابِ^۱.

چهارم: از این روایت، امامت ائمه اثناعشر علیهم السلام برحسب صدها روایات صحیحه معتبره از طرق شیعه و سنی ثابت و محرز است، و

۱. «منزه و پاک است خدایی که او را آفریده و نشانه و حجت بزرگ خود قرار داده است و از دانش‌ها و کمالات چیزی به او داده که عقل‌های خردمندان را به حیرت واداشته است».

از جمله تنها احمد بن حنبل از طرقی نزدیک به چهل طریق از جابر بن سمره و عبدالله بن مسعود این روایات را نقل کرده است^۱ که همه بر حصر عدد ائمه و خلفا در دوازده نفر دلالت دارند و این عددی است که بر هیچ فرقه‌ای از فرق مسلمین غیر از فرقه امامیه اثناعشریه انطباق ندارد، که هر شخص منصف یا باید این روایات را که متواتر و ثابت است کنار بگذارد و کاری را که هیچ مسلمان مؤمن به رسالت حضرت خاتم الانبیاء ﷺ مرتکب نمی‌شود، مرتکب شود و نهایت امر، با لسانی که صریح در جسارت به ردّ قول پیغمبر ﷺ نباشد به عذر جهل به مقصود از این روایات، آنها را کنار بگذارد، یا اینکه برحسب این روایات، مذهب شیعه اثناعشریه که یگانه مذهبی است که این روایات بر آن انطباق دارد را بپذیرد.

علاوه بر اینکه، در ضمن متجاوز از دویست حدیث از این احادیث، شرح و تفسیر آن دسته که فقط متضمن عدد خلفا و ائمه است داده شده است و با صفات و علامات و حتی ذکر اسامی این دوازده نفر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تا حضرت مهدی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام معرفی شده‌اند.

علاوه بر اینکه روایات بسیار دیگر و شواهد زیاد از معجزات و خوارق عاداتی که از این بزرگواران صادر شد و دلایل دیگر همه، امامت این دوازده نفر را به طوری که جای شبهه‌ای باقی نماند اثبات می‌نمایند.

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۸۶ - ۱۰۸.

و از جمله آنها همین روایت است که از آن انحصار ائمه علیهم السلام و تعیین آنها در این دوازده نفر معلوم می‌شود و حضرت عبدالعظیم علیه السلام که قبل از وفات حضرت امام‌هادی علیه السلام و پیش از ولادت حضرت صاحب‌الامر علیه السلام وفات نموده است خبر ولادت امام عصر علیه السلام و غیبت آن حضرت را از امام‌هادی علیه السلام روایت نموده است.

پنجم: در این روایت به سه صفت از اوصاف حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام به اجمال اشاره شده است.

اول: اینکه شخص آن حضرت دیده نمی‌شود، که اشاره به غیبت آن حضرت از انظار است و مقصود، نفی کلی رؤیت آن حضرت نیست؛ زیرا تا قبل از وقوع غیبت کبری جماعتی به زیارت آن حضرت نایل شدند و بعد از غیبت کبری نیز جمعی به شرف زیارت این قطب جهان و کهف امان نایل گردیده‌اند، بلکه مقصود این است که دیدار آن حضرت به صورت عادی فراهم نیست، و نوع و اغلب مردم از دیدار آن حضرت محروم هستند و از مکان ایشان و تفصیل جریان احوال آن بزرگوار بی‌اطلاع می‌باشند. آن افرادی هم که به این سعادت نایل شده‌اند، به خصوص در غیبت کبری، این دیدار به‌طور اتفاقی و غیرعادی می‌باشد؛ چنان‌که ظاهر از نفی رؤیت، ظاهراً رؤیت با معرفت شخصی است که برای کسی الا اوحدی از مردم فراهم نیست. اما رؤیت بدون معرفت شخصی، جایز است و با غیبت آن حضرت و حکمت‌هایی که برای آن است منافات ندارد.

دوم: حلال نبودن ذکر آن حضرت به اسم ایشان است که برحسب این روایت و بعضی روایات دیگر ذکر آن حضرت به نام آن بزرگوار که نام نامی رسول خدا ﷺ است، جایز نیست.

در مسئله حکم نام بردن از آن حضرت در عصر غیبت و اینکه آیا مطلقاً جایز نیست یا مطلقاً جایز است هر چند مطلقاً مکروه باشد، یا در مجالس و مجامع مکروه باشد یا این است که حرمت، خاص مجالس و مجامع باشد یا حرمت از باب تقیه باشد و با عدم تقیه جایز باشد، احتمالات متعدّد است و شاید این احتمال که نهی از تسمیه تا زمان ظهور آن حضرت خاص مجالس و مجامع است و تعظیماً تحریم شده باشد، و در موارد دیگر جایز باشد ارجح است و در هر حال قول، به حرمت مطلق یا جواز مطلق، ضعیف است و احتیاط، ترک تسمیه است، مگر در مواردی مثل نقل روایات مشتمل بر تسمیه یا در ضرورت‌های دیگر که اعلان نام آن حضرت لازم شود و این مسئله از مسائلی است که بین شیخ اجل بهاء‌الدین عاملی و سید جلیل میرداماد در آن اختلاف فتوا بوده است و میرداماد کتاب *شرعة التسمیه* را، که اخیراً به توصیه حقیر طبع و منتشر شد، در تأیید نظر خود تألیف فرمود.

سوم: این است که حضرت امام‌هادی علیه السلام خلف بعد از امام‌حسن عسکری علیه السلام را این گونه توصیف می‌فرماید که: «زمین را پر می‌کند از قسط و عدل، چنان‌که پر شده باشد از ظلم و جور».

در بیش از یکصد حدیث معتبر از طریق شیعه و سنی از حضرت رسول

اکرم عَلَيْهِ السَّلَامُ و ائمه طاهرين عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ به این صفت توصیف شده است و از اوصاف بارزه، ظاهره و مهمه آن حضرت است؛ تا حدی که باید این صفت را که از اوصاف فعلیه آن حضرت می باشد، در شمار اهداف مهم ظهور آن بزرگوار برشمرد، چنان که ظهور و غلبه اسلام بر سایر ادیان، جهان گیر شدن عقیده توحید و حکومت جهانی آن حضرت ... و همه از اهداف ظهور است.^۱

این صفت اگرچه در این عبارات از اوصاف فعلی آن حضرت است و از کارهای مهم و بزرگی است که انجام می دهد، اما بالالتزام بر صفت ذاتی عدالت، کمال نفس، استقامت فکر و روح آن بزرگوار دلالت دارد. بدیهی است انجام چنین اهداف و چنان برنامه هایی که آن حضرت ارائه خواهد نمود، موقوف به داشتن صلاحیت های عظیمی است که جز انبیا و ائمه طاهرين عَلَيْهِمُ السَّلَامُ که مؤید من عندالله، بوده کسی دارای آن نخواهد بود.

۱۱. قَالَ: فَقُلْتُ: أَفَرَزْتُ، وَأَقُولُ: إِنَّ وَلِيَّهُمْ وَلِيُّ اللَّهِ، وَعَدَّوْهُمْ عَدُوَّ اللَّهِ، وَطَاعَتَهُمْ طَاعَةَ اللَّهِ، وَمَعْصِيَتَهُمْ مَعْصِيَةَ اللَّهِ؛^۲

«حضرت عبدالعظیم عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: اقرار کردم و می گویم که دوستدار ایشان (یعنی ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) دوستدار خداست و دشمنشان دشمن خداست و طاعت ایشان طاعت خداست و معصیت ایشان معصیت خداست.»

۱. ر.ک: نگارنده، منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۲. صدوق، کمال الدین، ص ۳۸۰.

از این بیانات حضرت عبدالعظیم رضی الله عنه اهمیت و عظمت مقام امامت و ولایت معلوم می‌شود که در آنچه ذکر شده است، تالی تلو خداوند متعال می‌باشند؛ دوست و ولیّ ایشان، ولیّ خدا و دوست اوست. از بعضی احادیث معتبر چنین برداشت می‌شود که اگر کسی در عبادت بسیار کوشش کند و به مدتی که نوح رضی الله عنه قوم خود را به سوی خدا دعوت کرد (نهمصدوپنجاه سال) خدا را بندگی نماید، روزها را روزه بدارد و شب‌ها را به عبادت سر کند، و بین رکن و مقام مظلوم کشته شود، اما ولایت این بزرگواران را نداشته باشد، بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد.^۱

«مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ»^۲

«وَمَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ»^۳

و برحسب بعضی روایات که از طرق عامه نیز روایت شده است، ولایت اهل بیت رضی الله عنهم به همه معانی اش، دوستی آن بزرگواران، و بر شمردن آنها به عنوان ولیّ امر، امام و خلیفه، یکی از چهار امری است که از آن در روز قیامت از هر بنده‌ای پیش از اینکه قدم از قدم بردارد سؤال می‌شود.^۴

۱. طوسی، الامالی، ص ۱۳۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۷۲ - ۱۷۳.

۲. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳؛ همو، عیون اخبار الرضا رضی الله عنه، ج ۱، ص ۳۰۷؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۹۸ (باب زیارت جامعه)؛ مشهدی، المزار، ص ۲۲۸. «هرکس به سوی شما آمد نجات یافت و هرکس به سوی شما نیامد هلاک شد».

۳. طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۰۱ (باب زیارت جامعه)؛ «هرکه از شما اطاعت نمود از خدا اطاعت کرده و هرکس از فرمان شما سرپیچی کرد، نافرمانی خدا نموده است».

۴. قتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۲۰۰؛ مفید، الاختصاص، ص ۱۹۳؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۰۷؛ ابن کثیر، البداية و النهایه، ج ۹، ص ۱۲۷.

و این امری است که از صدر اسلام و عصر رسول اکرم ﷺ در بین مسلمانان مطرح، مقبول و مسلم بوده است.

فرزدق در قصیده معروفه اش می گوید:

مَنْ مَعَشَرَ حُبُّهُمْ دِينَ وَبُغْضُهُمْ
كُفْرٌ وَقُزْبُهُمْ مُنْجَى وَمُعْتَصَمٌ^۱

عرض دین و زندگی پس از مرگ

۱۲. وَأَقُولُ: إِنَّ الْمِعْرَاجَ حَقٌّ، وَالْمُسَاءَلَةَ فِي الْقَبْرِ حَقٌّ، وَإِنَّ الْجَنَّةَ
حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ، وَالصِّرَاطَ حَقٌّ، وَالْمِيزَانَ حَقٌّ، وَإِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا
رَيْبَ فِيهَا، وَإِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ^۲

و می گویم که به یقین معراج حق است و سؤال قبر حق است و بهشت حق است و جهنم حق است و صراط حق است و میزان حق است و به درستی که تردیدی در روز قیامت نیست و به حقیقت خداوند هر کس را که در قبرهاست برمی انگیزاند.

در این بخش حضرت عبدالعظیم رضی الله عنه بعضی دیگر از عقاید خود را به عرض می رساند و به حقایق معراج، سؤال قبر، بهشت، آتش، صراط، میزان و اینکه ساعت و قیامت آمدنی است و خدا مردگان را از قبور

۱. فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۱۹۹-۲۰۱؛ مفید، الاختصاص، ص ۱۹۱-۱۹۳؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۱، ص ۴۰۱-۴۰۲؛ ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۹، ص ۱۲۶-۱۲۷. «از گروهی که دوستی آنها دین و دشمنی آنها کفر است و نزدیک شدن به آنها نجات و رهایی و پناهجویی است».

۲. صدوق، کمال الدین، ص ۳۸۰.

مبعوث کرده و زنده می‌سازد گواهی می‌دهد که ما به‌طور مختصر از این امور سخن می‌گوییم.

مقدمتاً یادآور می‌شویم که اعتقاد به معاد، حشر اموات، ثواب و عقاب، واجب است هرچند در مقام حکم به اسلام، اقرار به شهادتین و توحید و رسالت که متضمن عقیده به حقانیت کُلُّ مَا نَزَلَ عَلَی النَّبِيِّ ﷺ و اقرار اجمالی به همه اینها است، کافی می‌باشد، اما اعتقاد به خصوص و به تفصیل به معاد و عالم عقبی و اینکه خداوند مردگان را برای ثواب و کیفر احیا می‌فرماید، واجب است، چنان‌که اعتقاد به بهشت، آتش، صراط و میزان نیز به تفصیل لازم است و شاید علت وجوب آن و عدم اکتفا به عقیده اجمالی به این امور وضوح، ظهور و ضرورت اشتغال دعوت پیغمبر ﷺ بر این امور باشد؛ مثل اعتقاد به ملائکه و انبیای گذشته و کتاب‌های آسمانی نازل بر آنها. بعد از بیان این مقدمه چندین امر را در ارتباط با این چند موضوع بیان می‌نماییم:

معراج

یکی از عقاید مسلمین این است که خداوند در شبی که بدان لیلۃ المعراج گفته می‌شود حبیب خود، حضرت خاتم الانبیا محمد مصطفی ﷺ را از شهر مکه مکرمه (مسجد الحرام) به مسجد الاقصی سیر داد و از آنجا با همین جسد و جسم عنصری به عوالم بالا تا مرتبه

﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾^۱

۱. نجم، ۸ - ۹. «سپس نزدیک و نزدیک‌تر شد تا آنکه فاصله او با (جبرئیل) به اندازه فاصله دو قوس کمان یا کمتر بود».

عروج داد. تفصیل این معراج که هریک آن به قدرت الهی و خرق عادت صورت گرفته است، در برخی از آیات قرآنی و احادیث، مفصل بیان شده است، هرچند اعتقاد به کلّ تفصیلی که در احادیث آمده است؛ به خصوص اگر خبر واحد باشد واجب نیست.

از جمله آیاتی که بر این معراج دلالت دارد این آیه کریمه است:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾^۱

و از جمله چند آیه از سوره نجم است و از جمله آیه کریمه:

﴿وَسَأَلَ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا﴾^۲

و آیه کریمه:

﴿فَسَأَلَ الَّذِينَ يَفْرُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ﴾^۳

بنابراین حق بودن اصل معراج، امری اسلامی و مسلم است که مسلمان نمی تواند در آن تردید داشته باشد و از معجزات بزرگ حضرت رسول ﷺ عروج به جسد بوده است^۴ و ظاهر این است که چنین جریانی وقتی اعجاز است که به جسد باشد و گرنه سیر روحی برای انسانها هم از اینجا به

۱. اسراء، ۱. «پاک و منزه است آن کسی که بنده اش را هنگام شب، از مسجد الحرام به مسجد الاقصی که گرداگردش را پربرکت ساخته ایم برد تا برخی از نشانه های خود را به او ارائه دهیم، چرا که او شنوا و بیناست.»

۲. زخرف، ۴۵. «از پیامبرانی که پیش از تو فرستادیم (و پیروان راستین آنها) بپرس.»

۳. یونس، ۹۴. «پس از کسانی که پیش از تو کتاب آسمانی را می خواندند بپرس.»

۴. شبّر، حق الیقین، ص ۱۶۸.

آنجا و از زمین به آسمان، از مکه تا آفریقا و همه جا امکان‌پذیر است؛ هرچند فرقی که این سیر با سیرهای دیگران دارد این است که برای پیغمبر ﷺ در این سیر، حقایقی کشف شد که برای دیگران عادی امکان کشف آن حقایق نیست.

اما انصافاً آنچه از ابتدا از این معراج تلقی شد و مؤمنین به آن ایمان آوردند و پیغمبر اکرم ﷺ را تصدیق نمودند و کفار آن را نپذیرفتند و به استهزا گرفتند، معراج جسمانی بود و در هیچ کجا هم نداریم که پیغمبر ﷺ به آنها جواب داده باشد که من معراج جسمانی نکرده‌ام که شما نمی‌پذیرید؛ بلکه ظاهر حال آن حضرت هم تأکید بر جسمانیت معراج بود.

به‌رحال بسیاری از علما انکار معراج جسمانی را انکار ضروری دین دانسته^۱ و موجب کفر^۲ و ترتب احکام ارتداد می‌دانند و بعضی هم مقید می‌کنند به صورتی که به انکار پیغمبر ﷺ برگشت کند.

آنچه نباید ناگفته بماند این است که شبهات بعضی اهل معقول در مورد معراج جسمانی، که مستلزم خرق و التیام در افلاک است،^۳ همه علاوه بر اینکه با عمومیت قدرت خدا و صدور خرق عادات بسیار و اخبار رسول صادق مصدق، مردود است، با اکتشافات ثابت علمی

۱. استرآبادی، البراهین‌القاطعه، ج ۳، ص ۱۱، ۵۳؛ موسوی اصفهانی، مکیال‌المکارم، ج ۲، ص ۹۲.

۲. طالقانی، منهج‌الرشاد، ج ۱، ص ۹۲.

۳. شهرستانی، الملل و النحل، ج ۶، ص ۲۵۶؛ ج ۹، ص ۲۰۶.

امروز نیز همه مردود شده است. این حضرات بر اساس تئوری‌های خود برای ماسوی‌الله نقشه‌ای فرضی کشیده بودند و تشکیلات کیهان و افلاک را تعیین کرده و به گمان خودشان نقشه ربط حادث به قدیم و صدور کثیر از واحد را نوشته بودند؛ گویی اینکه همه جا و در همه تحولات و ادوار عالم با خدا بوده‌اند و بر این اساس عالم عقول و مجردات را عنوان کرده و سلسله‌هایی در نظر گرفته بودند که با ظهور علوم و فنون جدید بطلان بیشتر نقشه‌هایشان ظاهر شد.

راه صواب و مصون از خطر این است که در این امور انسان به اخبار پیغمبر صادق مصدق اکتفا نماید و به معراج قائل باشد؛ هرچند از شناخت چگونگی آن و نحوه فراهم شدن این سیر برای بشر، عاجز بماند؛ از پیش خود چیزی را که از شرع نرسیده نگوید و خود را برای فهم این‌گونه حقایق که مکلف به فهم آنها نیست به تکلف نیندازد.

بعضی از گذشتگان از اهل معقول کأنّ برای توفیق بین قول قائلین به معراج جسمانی و معراج روحانی در رساله خود موسوم به وردیه - علی ما حکى عنها - بر این نظر است که آن حضرت معراج جسمانی، معراج روحانی و معراج عقلانی داشته است و معراج جسمانی آن حضرت سیر جسمانی آن بزرگوار بوده تا انتها مراتب اجسام که بر براق طی این سیر فرمود، و عبارتی که از او نقل شده این است:

وَسَرَىٰ بِسَيْرِهِ إِلَى اللَّهِ مِنْ ظُلُمَاتِ عَالَمِ الْأَجْسَامِ وَالْأَجْرَامِ عَلَى
مَرْكَبِهِ الَّذِي سُمِّيَ بِالْبُرَاقِ فِي كَمَالِ الشَّرْعَةِ؛^۱

و در مورد جنبه روحانی بودن آن می گوید:

وَارْتَقَىٰ بِرُوحِهِ الْقُدْسِيَّةِ إِلَىٰ مَدَارِجِ الْأَرْوَاحِ، وَخَرَقَ الْحُجُبَ وَبَلَغَ
قِمَّةَ الصُّرَاحِ إِلَىٰ أَنْ صَارَ إِمَامًا لِصُفُوفِ الْأَرْوَاحِ التُّورِيَّةِ.^۲

و در معراج عقلانی می گوید:

ثُمَّ تَرَقَّى بِعَقْلِهِ التُّورِيِّ وَنُورِهِ الْعَقْلِيِّ وَدَخَلَ سُرَادِقَاتِ الْجَلَالِ
وَرَفَعَ أَسْتَارَ الْبَهَاءِ وَالْجَمَالِ إِلَىٰ أَنْ وَصَلَ إِلَىٰ حَدِّ لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُ
وَبَيْنَ رَبِّهِ أَحَدٌ حَتَّىٰ نَفْسُهُ الشَّرِيفُ وَذَاتُهُ الرَّفِيعَةُ.^۳

این عبارت اگرچه خالی از لطافت نیست و تعبیر از معراج جسمانی به «سری»، و از روحانی به «ارتقی»، و از عقلانی به «ترقی» لطف دارد و اگرچه سه مرتبه‌ای کردن معراج و محدود کردن نوع جسمانی آن به سیر تا انتهای عالم اجسام، آن‌چنان که نفی اصل جسمانی بودن معراج را خلاف ضرورت می‌شمارند، خلاف ضرورت شمرده نشود، اما

۱. در کمال سرعت، شب هنگام سوار بر مرکبش که براق نامیده می‌شد از تاریکی‌های عالم جسم و ماده به سوی خدا سیر کرد.

۲. و با روح قدسی‌اش به سوی مدارج ارواح ارتقا یافت و حجاب‌های نوری را پاره نمود و به قله صراح رسید تا امام و مقتدای صفوف ارواح نوری شد.

۳. و به وسیله عقل نوری و نور عقلی‌اش ترقی نمود و داخل سرادقات جلال گشت و موانع عقلی را چنان درنوردید که به جایی رسید که بین او و پروردگارش هیچ‌چیز حتی نفس و ذاتش وجود نداشت.

چیزی که هست این است که آنچه از معراج در اذهان متشرّعه بوده و از ظواهر آیات و احادیث استفاده می‌شود این است که کلّ معراج و عروج آن حضرت جسمانی بوده و به هرکجا رفته و به هرکجا رسیده با بدن عنصری بوده است.

از چرخ گذشته با چه؟ با جامه بر عرش نشسته با چه؟ با نعلین

و شهید^{علیه السلام} در اشعار شیوایی که در مدح آن حضرت سروده می‌فرماید:
وَمَنْ قَدْ رَقِيَ السَّبْعَ الطَّبَاقَ بِنَعْلِهِ وَعَوَّضَهُ اللَّهُ الْبُرَاقَ عَنِ الْمُهْرِ
و دیگری می‌گوید:

سُبْحَانَ مَنْ خَصَّ بِالْإِسْرَاءِ رَبَّنَهُ بِأَجْسِمِ أُسْرِي بِهِ وَالرُّوحَ خَادِمَهُ
لَهُ الْبُرَاقُ جَوَادٌ وَالسَّمَاءُ طَرِيقُ مَسْلُوكَةٍ وَدَلِيلُ السَّيْرِ جَبْرِيْلُ^۲
بِقُرْبِهِ حَيْثُ لَا كَيْفٌ وَتَمَثِيلُ لَهُ مِنَ اللَّهِ تَعْظِيمٌ وَتَجْجِيلُ

اما اینکه جسم خود را در منتهی‌الیه عالم اجسام گذارده و با روحش به منتهی‌الیه عالم ارواح نوریه عروج کرده باشد و سپس به عقل نوری و نور عقلی خودش رفته باشد و تا به آنجایی رسیده باشد که میان او

۱. شهید ثانی، الروضة البهیه، ج ۱، ص ۲۰۲ (شرح حال شهید ثانی^{علیه السلام}، شعر الشهید). «آن‌که با کفشش به هفت آسمان بالا رفت و خدا عوض بچه اسب، براق را به او داد».
۲. محدث قمی، الانوارالبهیه، ص ۳۳ (فصل فی بیان ولادة النبی^{صلی الله علیه و آله}...). «منزه است خدایی که رتبه معراج رفتن را به او اختصاص داد؛ در نزدیک شدن به خدا به‌گونه‌ای بود که مانند و نظیر ندارد با جسم خاکی به آسمان‌ها برده شد و جبرئیل خادم او بود از جانب خدا این یک تعظیم و بزرگداشت برای او بود؛ براق اسب سواری او و آسمان‌ها راه و مسیر او و راهنما جبرئیل امین بود».

و میان پروردگارش احدی، حتی نفس شریف و ذات رفیعش نباشد، حقیقت این است که ما از این الفاظ چیزی نمی‌فهمیم و آنها که در عصر وقوع معراج بوده‌اند و بعد از آنها هم از معراج و آیات و احادیث چنین برداشت‌هایی نداشته‌اند و گویی این بیانات به «رَجْمًا بِالْغَيْبِ» شبیه‌تر است، و اگر انسان از علم به حقایقی مانند این مطالب اظهار عجز کند، بیشتر از اظهار علم، دلیل بر علم، فهم، عقل، بینش و دانش است.

ما نمی‌توانیم بر اساس یک سلسله مزاعم و تشکیلات‌سازی برای ماسوی‌الله و ترتیب عوالم در خیال خودمان با ترازویی که خیالات خود را در آن می‌سنجیم و خود آن ترازو هم خیالی است، همه‌چیز را بسنجیم. برحسب دلالت قرآن و احادیث، معراج حضرت ختمی مرتبت ﷺ جسمانی بوده و همه آن حقایقی که بر آن حضرت منکشف شده، بر همین شخص متجسم به آن جسم شریف بوده است. ما مقصود این فاضل را نفهمیدیم. اگر می‌خواهد بگوید روح یا عقل آن حضرت با بقای در این جسد عنصری به عالم ارواح و عقول عروج کرد، این نیاز به سیر جسم تا منتهی‌الیه عالم اجسام ندارد و اگر مقصود این است که روح آن حضرت این بدن عنصری را خلع کرد و به عوالم دیگر شتافت، آن‌هم اول به منتهی‌الیه عالم ارواح و پس از آن، عقل آن حضرت به عالم عقول عروج کرد، از آیات و احادیث معراج این حرف‌ها فهمیده نمی‌شود مگر با تأویل و توجیه و اصلاً وجود عوالمی ماورای عالم

اجسام به معنایی که بر ملائکه «أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ»^۱ قابل اطلاق باشد مورد حرف است و به‌طورکلی این حضرات برای کائنات برنامه‌ریزی کرده و عالم ارواح و عقول ساخته‌اند و معراج و حقایق دیگر را بر آن ساخته‌های خودشان تطبیق و تأویل می‌نمایند، که اگر بگوییم مصداق:

﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾^۲

هستند، گزاف‌گویی نکرده‌ایم، زیرا مؤیدی از شرع بر گفته‌های خود ندارند. سید شبر می‌فرماید: معراج، فی‌الجمله از ضروریات دین است و منکر آن، از رقبهٔ مسلمین خارج است و از حضرت امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت می‌کند که فرمود:

«لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ أَنْكَرَ أَرْبَعَةَ أَشْيَاءَ: الْمِعْرَاجَ، وَمُسَاءَلَةَ الْقَبْرِ، وَخَلْقَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، وَالشَّفَاعَةَ».^۳

و می‌فرماید: آنچه امامیه بر آن‌اند این است که معراج به بدن و جسم شریف آن حضرت بوده است.^۴

۱. اشاره به آیه ۱ سوره فاطر.

۲. نجم، ۲۳. «این‌ها فقط نام‌هایی است که شما و پدرانتان بر آنها گذاشته‌اید (نام‌هایی بی‌محتوا و اسم‌هایی بی‌مسمی) و هرگز خداوند دلیل و حجتی بر آن نازل نکرده است».

۳. صدوق، صفات الشیعه، ص ۵۰؛ حر عاملی، الفصول المهمه، ج ۱، ص ۳۶۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۹۷، ح ۱۸۶؛ ج ۱۸، ص ۳۱۲، ح ۲۲؛ ج ۶۶، ص ۹، ح ۱۱. «از شیعیان ما نیست کسی که چهار چیز را انکار کند: معراج، سؤال قبر، خلقت بهشت و دوزخ، و مسئله شفاعت را».

۴. شبر، حق‌الیقین، ص ۱۶۸.

و از جمله روایات بسیار جالب در کتب اهل سنت این روایت است از عبدالله بن عمر که گفت شنیدم که از پیغمبر خدا ﷺ سؤال شد:

«يَا أَيُّ لُغَةٍ خَاطَبَكَ رَبُّكَ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ؟».

در شب معراج خدا با چه لهجه و صوتی تو را مخاطب قرارداد؟
فَقَالَ: «خَاطَبَنِي بِلُغَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَلْهَمَنِي أَنْ قُلْتُ: يَا رَبِّ أَنْتَ خَاطَبْتَنِي أُمَّ عَلِيٍّ»؛

گفت: «مرا به لهجه و صدای علی بن ابی طالب خطاب فرمود.
سپس مرا ملهم کرد که گفتم: یا رب! تو مرا مخاطب قرار دادی یا علی (یعنی صدایی که می شنوم صدای توست یا صدای علی)؟».

فَقَالَ: «يَا أَحْمَدُ! أَنَا شَيْءٌ لَيْسَ كَالْأَشْيَاءِ لَا أَقَاسُ بِالنَّاسِ وَلَا أَوْصَفُ بِالْأَشْيَاءِ خَلَقْتُكَ مِنْ نُورِي وَخَلَقْتُ عَلِيًّا مِنْ نُورِكَ أَطَلَعْتُ عَلَى سَرَائِرِ قَلْبِكَ فَلَمْ أَجِدْ فِي قَلْبِكَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَاطَبْتُكَ بِلِسَانِهِ كَيْمَا يَطْمَئِنُّ قَلْبُكَ».^۱

و چه نیکو سروده شد:

شبی که رفت به معراج سید مدنی شنید از حرم کبریا ندای علی
خدا سخن به زبان علی ادا فرمود چرا که بود نبی عاشق صدای علی

۱. خوارزمی، المناقب، ص ۷۸؛ اربلی، کشف الغمّه، ج ۱، ص ۱۰۳؛ بحرانی، مدینه معجز الائمة الاثني عشر، ج ۲، ص ۴۰۲-۴۰۳؛ حر عاملی، الجواهر السنیه، ص ۲۹۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۸۶؛ ج ۳۸، ص ۳۱۲؛ ج ۱۰۷، ص ۳۱. فرمود: «یا محمدا! من شیء هستم، نه مثل اشیا؛ نه به مردم قیاس می شوم و نه به اشیا وصف می شوم و لیکن بر نهانی ها و اسرار دل تو مطلع شدم و احدی را محبوب تر به سوی تو از علی نیافتم پس به زبان و آواز او تو را مخاطب قرار دادم تا قلب تو اطمینان یابد».

سؤال قبر

چنان که گفتیم یکی از مسائلی که به واسطه روایات و احادیث بسیار ثابت است و باید به آن معتقد بود و عقیده برخلاف آن، اسلامی نبوده و ردّ این احادیث متواتر است، عقیده به سؤال قبر و پرسش پس از مرگ است که حضرت عبدالعظیم علیه السلام عقیده خود را به عرض امام علیه السلام رسانیده است.

صدوق رحمته الله در کتاب *اعتقادات* می فرماید: عقیده در مسئله قبر این است که این امر حقّ است و چاره‌ای از آن نیست. هرکس به صواب و مطابق واقع جواب بدهد، در قبر، فائز به روح و ریحان می شود و هرکس به صواب جواب ندهد، «فَلَهُ نُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ»^۱.

بهشت و آتش

عقیده به حقانیت بهشت و آتش (جنت و نار) از عقاید محکم و مسلم اسلامی است که در بسیاری از آیات محکمه قرآن کریم و در احادیث بسیار^۲ به آن تصریح شده است که به طور نمونه این دو آیه را یادآور می شویم:

در وصف جنت می فرماید:

﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ﴾^۳

۱. اشاره به آیه ۹۳ سوره واقعه.

۲. صدوق، صفات الشیعه، ص ۵۰.

۳. محمد، ۱۵. «وصف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده چنین است: در آن نهرهایی از آب صاف و خالص، فراهم است.»

و در وصف آتش می فرماید:

﴿إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَعِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا﴾^۱

میزان

عقیده به میزان نیز عقیده‌ای است که برخاسته از آیات قرآن مجید و احادیث شریفه است و اجمالاً باید به آن معتقد بود؛ هرچند در تفصیل و کیفیت آن عقیده‌ای که بر آن ضرورت قائم باشد، نباشد و اجمالاً تفسیرها و تعریف‌هایی که از میزان و از آنچه وزن می شود شده است، همه قابل وقوع بوده و ممکن است برحسب اشخاص و یا مواقف قیامت و مقامات میزان اعمال متعدد باشد.^۲

صراط

سید شبر^۳ می فرماید: صراط از ضروریات دین است و بین مسلمانان احدی مخالف آن نیست و برحسب روایات، جسری است بر جهنم که تیزتر از شمشیر و باریک‌تر از مو است.^۳ و چنان که صدوق می فرماید: همه باید از صراط این پل جهنم عبور نمایند.^۴

۱. کهف، ۲۹. «ما برای ستمکاران آتش آماده کرده‌ایم که سراپرده‌اش آنان را از هر سو احاطه کرده است و اگر تقاضای آب کنند آبی برای آنان می آورند که همچون فلز گداخته صورت‌ها را بریان می کند چه نوشیدنی بدی، و چه اجتماع ناپسندی.»

۲. شبر، حق‌الیقین، ص ۴۲۲ - ۴۲۵.

۳. شبر، حق‌الیقین، ص ۴۶۲.

۴. صدوق، الاعتقادات، ص ۷۰.

و برحسب روایات معنای دیگر از صراط، ائمه طاهرين عليهم السلام است و مراد از «الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ» همان ولایت امیرالمؤمنین و سایر ائمه طاهرين عليهم السلام می باشد.^۱

و چنان که از بررسی در آیات و احادیث استفاده می شود، صراط در لسان کتاب و سنت، هم بر هر یک از این دو معنا جداگانه اطلاق شده و هم مورد واحد به هر دو معنا تفسیر گردیده است.

معاد

حضرت عبدالعظیم عليه السلام در مورد معاد چنین گواهی می دهد: ساعت، یعنی قیامت آینده است و شکی در آن نیست. خداوند همه کسانی را که در قبورند برمی انگیزاند. مسئله قیامت، عود ارواح به اجسام، روز رستاخیز و زنده شدن مردگان از عقاید اولیه و اصیله اسلام است و آیات بسیاری در قرآن مجید بر آن دلالت و صراحت دارد.

ناگفته نماند که روز قیامت، اسمای متعدّد دارد که یکی از آنها «ساعت» است که در چند جای قرآن بدان نامیده شده؛ از جمله ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾^۲ و ﴿وَإِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ﴾^۳ و ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ﴾^۴ و یکی دیگر از اسمای آن قیامت است،

۱. قمی، تفسیر، ج ۱، ص ۲۸؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۰۴.

۲. حج، ۱. «ای مردم از (عذاب) پرودگارتان بترسید، که زلزله رستاخیز امر عظیمی است».

۳. طه، ۱۵. «به یقین قیامت خواهد آمد».

۴. اعراف، ۱۸۷. «از تو درباره زمان رستاخیز سؤال می کنند».

چنان که می فرماید: ﴿لَا أَقْسِرُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾^۱ و از اسمای دیگر آن حاقه، قارعه، آزفه، یوم الدین، یوم الحساب، یوم الحسرة و یوم التغابن است که از آیات قرآنی استفاده می شود.

عرض دین و فرائض مهم دینی

۱۳. وَأَقُولُ: إِنَّ الْفَرَائِضَ الْوَاجِبَةَ بَعْدَ الْوِلَايَةِ: الصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ

وَالصَّوْمَ وَالْحَجَّ وَالْجِهَادَ وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ؛^۲

«و می گویم به درستی که فرائض واجب بعد از ولایت، عبارتند از:

نماز، زکات، روزه، حج، جهاد و امر به معروف و نهی از منکر».

از این فرمایش چند نکته برداشت می شود:

اولاً: اهمیت ولایت و اینکه بر نماز و سایر واجبات مقدم است؛ زیرا بدون آن عملی مقبول درگاه خدای عزوجل نمی شود.

ثانیاً: اهمیت این فرائض از بین فرائض بسیار دیگر معلوم می شود که به خصوص به آنها اشاره کرده است؛ زیرا فرائض و واجبات تنها منحصر به اینها نیست.

ثالثاً: فضایل این واجبات، برحسب آنچه از قرآن و احادیث استفاده می شود، بسیار است. در آیات متعدّد قرآن به نماز و زکات امر و تأکید بسیار شده و همچنین روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر

۱. قیامة، ۱. «سوگند به روز قیامت».

۲. صدوق، کمال الدین، ص ۳۸۰.

همه برحسب قرآن ثابت و مسلم است و شخص مسلمان باید به وجوب آنها معتقد و متدین باشد.

رابعاً: ظاهراً از فرائض در اینجا به مناسبت توصیف آنها به وجوب، کلّ تقدیرات، نظامات و تعلیمات الزامی شرعی اراده شده و ممکن است مقصود از فرائض، تکالیف مأموریه و الزامی باشد و منظور از توصیف آنها به وجوب، ثبوت آن برحسب قرآن مجید است.

خامساً: چنان که اشاره شد فرائض واجب، منحصر به این چند باب نیست هر چند که این امور، عمده و اهمّ فرائض می باشد.

تصدیق امام علیه السلام به صحت دین حضرت عبدالعظیم

۱۴. فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: «يَا أَبَا الْقَاسِمِ هَذَا وَاللَّهِ دِينُ اللَّهِ الَّذِي اِرْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ فَأَثْبِتْ عَلَيْهِ نَبْتَكَ اللَّهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ (فِي) الْآخِرَةِ؛^۱

پس امام هادی علیه السلام فرمود: «ای ابوالقاسم! به خدا قسم! این دین حقّ

است که خداوند برای بندگانش پسندیده است پس بر آن ثابت [قدم]

باش؛ خداوند تو را در زندگی دنیا و آخرت بر قول ثابت، نگاه دارد.»

این بخش پایانی حدیث، متضمّن تصدیق امام علیه السلام به صحت دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام، امر او به ثبات بر دین و دعا برای ثابت ماندن او بر دین است که پیرامون آن سه توضیح مناسب می باشد:

اول: اینکه امام علیه السلام، خطاب به حضرت عبدالعظیم علیه السلام فرمودند: «یا ابالقاسم! به خدا سوگند این اموری که به عرض رساندی دین خداست که آن را برای بندگانش برگزیده است».

چنان که می دانیم مسائل و عقاید دینی و همچنین فرائض واجب دین، به آنچه که حضرت عبدالعظیم علیه السلام در اینجا برشمرده است منحصر نیست و امور اعتقادی دیگر هم در الهیات و هم در نبوت و غیر آنها داریم که در اینجا صریحاً به آنها اشاره نشده است؛ مانند مسئله ایمان به عدل الهی و ایمان به ملائکه و پیغمبران سلف، باوجود این می فرماید: «هَذَا وَاللَّهِ دِينُ اللَّهِ» و این ظاهراً به این ملاحظه است که اولاً: ایمان به خدا و رسالت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله متضمن همه این مسائل اعتقادی اسلامی است و ثانیاً: برخی امور رأساً جزء عقاید نیستند؛ در حدی که معرفت و عقیده به خصوص آنها، شرط اسلام و رستگاری و نجات باشد؛ بلکه اگر بنده ای از آن غافل شد و اعتقادات اصیله و اصلیه او صحیح بود و به تکالیف خود عمل کرد، رستگار و ناجی خواهد ماند؛ به طور مثال اگر کسی ملائکه را به تفصیل نشناخت یا بعضی از انبیا، مثل داوود، سلیمان و شعیب را به اسم و عنوان نشناخت یا بعضی احکام و واجباتی را که مبتلابه او نبوده فرا نگرفت، لطمه ای به ایمان او نخواهد خورد، مگر آنکه در این مسائل اعتقادی مخالف با ما جاء به النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله باشد که با التفات، مستلزم انکار نبی می شود که این امر موجب کفر و ارتداد است.

بنابراین برای مصونیت از خطر مخالفت عقیده دینی با ما جاء به

النَّبِيِّ ﷺ وَتَبَّتْ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ شَخْصٌ فِي غَيْرِ أُمُورٍ كَمَا فِي تَفْصِيلِ،
اعتقاد به آنها لازم است باید به اعتقاد اجمالی اکتفا نماید و در غیر این
صورت عقیده دینی خود در هر امری از امور را بر کتاب و سنت عرضه
کند، تا نادانسته و ناخواسته در خطر گمراهی و بدعت قرار نگیرد.

دوم: نکته‌ای که از این فرمایش امام ﷺ استفاده می‌شود مسئله ثبات بر
عقیده و ایمان است که هرکسی در محافظت و ثبات بر آن باید کمال
اهتمام را داشته باشد و از شرّ شیطان و نفس اماره همیشه برحذر باشد؛
به‌خصوص در دوران غیبت حضرت ولیّ عصر ﷺ که امتحانات بسیار
شدید برای اهل ایمان پیش می‌آید به حدّی که در حدیث معروف جابر،
رسول اکرم ﷺ می‌فرماید:

«ذَٰكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ وَأَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يَبْتُغِي فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ
بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»^۱

در این عصر، که افکار و آرای گمراه‌کننده بسیاری وجود دارد و دور
تمحیص و تخلیص است، باید همیشه از خدا ثبات عقیده طلب نمود
و به این دعا مداومت کرد:

«يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ»^۲

۱. صدوق، کمال‌الدین، ص ۲۵۳-۲۵۴، باب ۲۳، ح ۳؛ خزاز قمی، کفایة‌الاثیر، ص ۵۴-۵۳. «آن
امام زمان ﷺ است که از بین شیعیان و دوستانش غیبت می‌کند غیبتی که باقی نمی‌ماند بر
قول به امامت او، مگر کسی که خداوند قلبش را به نور ایمان آزمایش نموده باشد».

۲. صدوق، کمال‌الدین، ص ۳۵۲؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۹؛ ج ۹۲، ص ۳۲۶. «ای
خدا، ای بخشنده، و ای مهربان و ای منقلب‌کننده قلب‌ها، قلبم را بر دینت استوار نگهدار».

و عقاید را همواره و مکرر در مکرر استحضار نمود و با خواندن این دعا که از فخرالمحققین رحمتهم الله نقل شده است آن را نزد خدا ودیعه قرار داد:

«اللَّهُمَّ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ إِنِّي قَدْ أَدْعُوكَ يَقِينِي هَذَا وَبِتَاتَ دِينِي وَأَنْتَ خَيْرُ مُسْتَوْدِعٍ وَقَدْ أَمَرْتَنَا بِحِفْظِ الْوَدَائِعِ فَرُدَّهُ عَلَيَّ وَقْتُ حُضُورِ مَوْتِي»^۱

و بعضی فرموده‌اند این دعا را بعد از اقرار به عقاید حقه بخواند:

«يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ أَدْعُوكَ هَذَا الْإِقْرَارَ بِكَ وَبِالْتَّيَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبِالْأَيْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَأَنْتَ خَيْرُ مُسْتَوْدِعٍ فَرُدَّ عَلَيَّ فِي الْقَبْرِ عِنْدَ مَسْأَلَةِ مُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ»^۲

اجمالاً هیچ گوهر و هیچ سرمایه‌ای از گوهر عقیده به خدا، رسول و ائمه علیهم السلام نفیس‌تر و گران‌بها تر نیست. اگر انسان دنیا و ما فیها را از دست بدهد اما عقیده به خدا و رسول را داشته باشد باکی بر او نیست و اگر آن را نداشته باشد، هر چه داشته باشد، خسرالدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ است. به ملاحظه

۱. محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، ص ۸۶. و از جمله دعاها برای کمال ایمان و حفظ آن از ودایع، دعایی است که همچنین در *مفاتیح* از شیخ طوسی رحمتهم الله از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده است که بعد از هر نماز واجب خوانده شود. کلّ دعا در *مفاتیح* در همین ص ۶۸ مذکور است. طوسی، تهذیب‌الاحکام، ج ۲، ص ۱۰۹؛ ر.ک: حر عاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۶، ص ۴۶۳؛ محدث قمی، منازل‌الآخره، ص ۱۱۵. «بار خدایا، ای بخشنده‌ترین بخشندگان همانا من به ودیعه گذاشتم یقین و ثبات دینم را نزد تو، که بهترین امانت‌دار و مستودع هستی، و ما را امر به حفظ ودیعه نموده‌ای پس آن را به وقت رسیدن مرگم بر من برگردان».
۲. محدث قمی، منازل‌الآخره، ص ۱۱۶. «ای خدای بخشنده ای مهربان این اقرار به تو و به پیغمبر تو صلی الله علیه و آله و به امامان علیهم السلام را به تو می‌سپارم و تو بهترین امانت‌دار هستی، پس در قبر هنگام سؤال منکر و نکیر بر من بازگردان».

همین گران‌بهای این گوهر ثمین است که دزدان، عیاران و طرّاران بسیار با شبکه‌ها و دام‌های فریبنده برای دستبرد به آن کمین کرده‌اند.

عَصَمَنَا اللَّهُ تَعَالَى مِنْ فَسَادِ الْعَقِيدَةِ وَرَزَقَنَا الْإِيمَانَ بِتَمَامِهِ وَكَمَالِهِ
وَالثَّبَاتَ عَلَيْهِ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

سوم: در این بخش امام علیه السلام برای حضرت عبدالعظیم علیه السلام دعا می‌فرماید که خدا او را به قول ثابت در حیات دنیا و آخرت ثابت بدارد. این دعا مأخوذ و اقتباسی از آیه کریمه ذیل می‌باشد:

﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾^۱

که از آن استفاده می‌شود خدا مؤمنین را به قول ثابت - که برحسب بعضی تفاسیر کلمه توحید است و در این کلام امام علیه السلام، ظاهراً مراد کلّ این اقوال ثابت است - در زندگی دنیا و در آخرت ثابت نگه می‌دارد. و چنان‌که از کلمات بعضی استفاده می‌شود یکی از مصادیق یا مصداق مهمّ ثابت داشتن مؤمنین بر قول ثابت هنگام احتضار و ظهور سكرات موت است که حال بسیار خطرناکی است.

باید از خدا حسن عاقبت و مرگ با ایمان خالص، طلب نمود. البته مواظبت بر طاعات و عبادات، و ترک محرّمات، مجالست با اخیار، مواظبت بر قرائت قرآن، تأمل در آیات آن و سایر اعمال نافع همه برای مصون شدن ایمان در حال احتضار مؤثر است و خواتیم امور، به سوابق

۱. ابراهیم، ۲۷. «خداوند کسانی را که ایمان آوردند، به سبب گفتار و اعتقاد استوار در این جهان، و در سرای دیگر، ثابت قدم می‌دارد».

حسنة، کم و بیش ارتباط دارد. شخص سالک در طریق شرع باید مواظب همه جهات خود بوده و همیشه از سوء خاتمه بپرهیزد و همواره دعاها را بخواند که برای حسن عاقبت و نجات از عدول از عقاید است. چنان که مستحب است و ابستگان میت شهادتین و عقاید حقّه را در این حال به او تلقین نمایند،^۱ به خصوص کلمه توحید را به او تلقین کنند که فرمودند:

«لَقِّنُوا مَوْتَاكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».^۲

و سید در درّه می فرماید:

وَأذْكَرُ لَهُ الْأَيْمَةَ الْإِثْنَيْ عَشَرَ	وَلَقِّنِ الشَّهَادَتَيْنِ الْمُحْتَضَرِ
وَلْيَتَحَضَّرَنَّ حَضْرَتَهُ الْمَنِيْعَا	حَتَّى يُقَرِّبَهُمْ جَمِيعاً
فَإِنَّهَا تَقْضِي بِحُسْنِ الْمَخْرَجِ	وَلَقِّنْتَهُ كَلِمَاتِ الْفَرَجِ
لَا سِوَمَا يَسُ ذَاتَ الشَّانِ	وَأَثَلُ عَلَيْهِ سُورَةَ الْقُرْآنِ
ثُمَّ الثَّلَاثَ مِنْ خِتَامِ الْبَقْرَةِ	وَأَيَةَ الْكُرْسِيِّ ثُمَّ الشُّخْرَةَ
يُنْسَى الَّتِي يَسُ يَتْلُو مِنْ تَلَا	وَسُورَةَ الْأَخْرَابِ بَعْدَهَا وَلَا

۱. علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ج ۱، ص ۳۳۸؛ طباطبائی، ریاض المسائل، ج ۲، ص ۱۳۷.

۲. برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۳۴؛ صدوق، الامالی، ص ۶۳۳؛ همو، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۲؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۵۶-۴۵۷. «برای کسانی که در حال احتضار باشند «لا اله الا الله» را تلقین کنید».

۳. بحر العلوم، الدرّة النجفیّه، ص ۶۷. «شهادتین را برای جان دهنده تلقین کن و امامان دوازده گانه را به او ذکر کن و بگو تا به همه آنها اقرار کند و دژ محکم برای خود بگیرد و کلمات فرج را به او تلقین کن؛ این کلمات موجب می شود که مرده خوب از دنیا بیرون برود و برای او سوره های قرآن را بخوان به ویژه سوره یس را که خیلی مهم است و آیه الکرسی را بخوان، سپس آیه سخره را بخوان، سپس سه آیه آخر سوره بقره را بخوان و پس از آن سوره احزاب را بخوان و هر کس که تلاوت کند خواندن سوره یس را فراموش نکند».

و اما ثبات بر عقیده حق در آخرت و از جمله تفاسیری که از آن شده است بعضی ثبات بر آن در هنگام سؤال نکیرین است که وقتی از او سؤال می‌کنند «مَنْ رَبُّكَ مَا دِينُكَ وَمَنْ نَبِيُّكَ وَمَنْ إِمَامُكَ؟» می‌گوید: پروردگارم خدا است، دینم اسلام، پیغمبرم محمد و امامانم علی، حسن، حسین، علی بن حسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و حجة ابن الحسن علیه السلام می‌باشند.

«اللَّهُمَّ تَبَيَّنَّا عَلَى دِينِكَ مَا أَحْيَيْتَنَا، وَلَقَّيْنَا حُجَّتَنَا عِنْدَ مَوْتِنَا، وَلَا تَكِلْنَا إِلَى أَنْفُسِنَا ظَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَأَحْيَيْنَا حَيَاةَ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَأَمَّنَّا مَمَاتَهُمْ، وَارزُقْنَا شَفَاعَتَهُمْ، وَاحْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِمْ، وَصَلِّ عَلَيْهِمْ صَلَاةً لَا يُخْصَى عَدْدُهَا، وَاغْفِرْ لَنَا وَلِوَالِدَيْنَا وَلِمَنْ كَانَ لَهُ حَقٌّ عَلَيْنَا وَلِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَا خَيْرَ النَّاطِرِينَ، وَيَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»^۱.

۱. خدایا تا زنده‌ایم ما را بر دین خودت ثابت‌قدم بدار، و در وقت مرگ حجت ما را به ما بنمایان، و لحظه‌ای ما را به خودمان وا نگذار، و ما را با حیات محمد و آل محمد زنده بدار، و بر ممات محمد و آل محمد بمیران، و شفاعت آنان را روزی ما گردان، و ما را در زمره آنان محشور فرما، و درود بی‌پایان بر آنان فرست، و ما را مورد مغفرت و آمرزش قرار بده، ای بهترین بینندگان و مهربان‌ترین بخشندگان.

فهرست تفصیلی



- ۹ متن و ترجمه حدیث عرض دین
- ۱۵ مقدمه: اهمیت ایمان و مراتب آن
- ۲۳ عرض دین بر بزرگان و دین‌شناسان
- ۲۴ حدّ توانایی عقل در مسائل اعتقادی
- ۲۶ ناسازگاری بعضی مبانی فلسفی و عرفانی با شرع
- ۳۳ عالی‌ترین مرتبه معرفتی از بیان امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳۳ کلام شیخ مفید و محقق طوسی درباره توقیفیت اسمای خدای تعالی
- ۳۸ مسئله عرض دین در عصر حاضر
- ۳۸ عقاید را باید فقط بر قرآن و احادیث عرضه کرد
- ۴۰ نصیحت به نسل جوان و دانشجویان در حفظ دین و خطر تحریف و تأویل آن
- ۴۱ تنها راه سعادت
- ۴۳ پیشینه عرض دین
- ۴۴ عرضه کردن بزرگان اعتقاد و دین خود را به امام زمانشان
- ۴۴ عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام و جلالت آن بزرگوار
- ۴۶ میزان در مطابقت عقائد شخص با کتاب و سنت
- ۴۸ درس‌های اخلاقی از عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۵۰ نسب حضرت عبدالعظیم علیه السلام و تسلیم‌اش در برابر امامش

- ۵۵ شرح حدیث عرض دین و سند حدیث
- ۵۷ یک نکته رجالی
- ۶۰ توضیح مضمون حدیث
- ۶۱ عرض دین و توحید
- ۶۲ فرق بین اسم مبارک الله و بین سایر اسماء حسنی
- ۶۳ معنای واحد و اطلاقش بر خداوند به دو معنی
- ۶۴ بیان «لیس کمثله شیء»
- ۶۵ توضیح خروج از حد ابطال و تشبیه نسبت به ذات حق و صفاتش
- ۶۹ کلام علامه مجلسی در توضیح مفاهیم عامه و خاصه
- ۷۴ در نقد کلام بعضی از اهل نظر در این مقام
- ۷۸ بیان «أنه لیس بجسم ولا صورة ولا عرض ولا جوهر»
- ۸۱ معنای ربّ و منافاتش با قول فلاسفه به فعلیت محضه در مجردات
- ۸۳ عدم جواز بحث از حقیقت ذات حق تعالی
- ۸۵ عرض دین و نبوت
- ۸۵ عظمت مقام عبودیت و بندگی خدا و اینکه پیغمبر اولین عبد حقیقی خداست
- ۸۸ معنای رسالت و خاتمیت پیغمبر ﷺ و علت تعبیر به خاتم النبیین
- ۹۰ عرض دین و امامت
- ۹۱ فرق بین معنای امام و خلیفه و ولی امر و اهمیت مسئله ولایت
- ۹۶ پیغمبر جامع مقام نبوت و خلافت و امامت و ولایت است

- ۹۶ خلافت و افضلیت امیرالمومنین علیه السلام بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله
- ۹۷ امامت و خلافت ائمه دوازده گانه علیهم السلام به حسب اخبار
- ۹۹ سه صفت از اوصاف حضرت صاحب الزمان علیه السلام
- ۱۰۲ دوستی آل رسول صلی الله علیه و آله دوستی با خداست و دشمنی شان دشمنی با خداست
- ۱۰۳ **عرض دین و جهان پس از مرگ**
- ۱۰۴ معراج
- ۱۰۶ اعتقاد به معراج جسمانی پیغمبر واجب است
- ۱۰۶ شبهه خرق و التیام در افلاک مردود است
- ۱۰۷ نقل کلام بعضی از فلاسفه در معراج و ابطال آن
- ۱۱۲ شب معراج خداوند با لهجه و صدای علی علیه السلام خطاب فرمود
- ۱۱۳ سؤال قبر
- ۱۱۳ بهشت و جهنم
- ۱۱۴ میزان
- ۱۱۴ صراط
- ۱۱۵ معاد و اسماء متعدّد آن
- ۱۱۶ **عرض دین و فرائض مهم دینی**
- ۱۱۷ تصدیق امام علیه السلام به صحّت دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۱۱۹ دعا برای ثابت ماندن بر دین
- ۱۱۹ دعای حضرت امام هادی علیه السلام برای جناب عبدالعظیم در ثبات عقیده

کتاب نامه



١. قرآن كريم.
٢. نهج البلاغه، الامام على بن ابي طالب عليه السلام، الشريف الرضى، تحقيق و شرح محمد عبده، بيروت، دار المعرفة، ١٤١٢ق.
٣. اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، حر عاملي، محمد بن حسن (م. ١١٠٤ ق.)، بيروت، مؤسسة الاعلمي، ١٤٢٥ق.
٤. اجوبة المسائل المهنائيه، علامه حلي، حسن بن يوسف (م. ٧٢٦ق.).
٥. الاختصاص، مفيد، محمد بن محمد (م. ٤١٣ق.)، قم، نشر اسلامي، ١٤١٤ق.
٦. اختيار معرفة الرجال، طوسي، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ق.)، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام لاهياء التراث، ١٤٠٤ق.
٧. الاعتقادات في دين الاماميه، صدوق، محمد بن على (م. ٣٨١ق.)، بيروت، دارالمفيد، ١٤١٤ق.
٨. اعلام الوري بأعلام الهدى، طبرسي، فضل بن حسن (م. ٥٤٨ق.)، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام لاهياء التراث، ١٤١٧ق.
٩. اقبال الاعمال، ابن طاووس، سيدعلى بن موسى (م. ٦٦٤ق.)، قم، مكتب الاعلام الاسلامي، ١٤١٤ق.
١٠. الامالي، صدوق، محمد بن على (م. ٣٨١ق.)، قم، مؤسسة البعثة، ١٤١٧ق.
١١. الامالي، طوسي، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ق.)، قم، دارالثقافة، ١٤١٤ق.
١٢. الامالي، مفيد، محمد بن محمد (م. ٤١٣ق.)، بيروت، دارالمفيد، ١٤١٤ق.

١٣. *امتناع الاسماع بما للنبي من الاحوال و الاموال و الحفدة و المتاع*، مقريزي، احمد بن على (م. ٨٤٥ق.)، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٢٠ق.
١٤. *الانصاف فى النص على الأئمة*، بحراني، سيدهاشم حسيني (م. ١٠٧ق.)، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، ١٣٧٨ش.
١٥. *الانوار البهية فى تواريخ الحجج الالهيه*، محدث قمى، عباس (م. ١٣٥٩ق.)، قم، نشر اسلامي، ١٤١٧ق.
١٦. *اوائيل المقالات فى المذاهب و المختارات*، مفيد، محمد بن محمد (م. ١٣ق.)، بيروت، دار المفيد، ١٤١٤ق.
١٧. *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الاطهار*، مجلسي، محمداقبر (م. ١١١ق.)، بيروت، داراحياء التراث العربى، ١٤٠٣ق.
١٨. *البداية و النهايه*، ابن كثير، اسماعيل بن عمر (م. ٧٧٤ق.)، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٠٨ق.
١٩. *البراهين القاطعه فى شرح تجريد العقائد الساطعه*، استرآبادى، محمدجعفر (م. ١٢٦٣ق.)، قم، مكتب الاعلام الاسلامي، ١٣٨٢ش.
٢٠. *البرهان فى علوم القرآن*، زركشى، محمد بن عبدالله (م. ٧٩٤ق.)، دار احياء الكتب العربية، ١٣٧٦ق.
٢١. *بصائر الدرجات فى فضائل آل محمد*، صفار، محمد بن حسن (م. ٢٩٠ق.)، تهران، مؤسسة الاعلمي، ١٤٠٤ق.
٢٢. *البلد الامين و الدرع الحصين*، كفعمى، ابراهيم بن على (م. ٩٠٥ق.)، بيروت، مؤسسة الاعلمي، ١٤١٨ق.

۲۳. *تاریخ مدینة دمشق*، ابن عساکر، علی بن حسن (م. ۵۷۱ق.)، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.

۲۴. *تحف العقول عن آل الرسول ﷺ*، ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (م. قرن ۴)، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۴ق.

۲۵. *تذکرة الفقهاء*، علامه حلی، حسن بن یوسف (م. ۷۲۶ق.)، المكتبة المرتضوية.

۲۶. *تصنيف غرر الحكم ودرر الکلم*، آمدی، عبدالواحد بن محمد (م. ۵۱۰ق.)، حسین، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۲۰ق.

۲۷. *تفسیر العیاشی*، عیاشی، محمد بن مسعود (م. ۳۲۰ق.)، تهران، المكتبة العلمية الاسلاميه.

۲۸. *تفسیر القمی*، قمی، علی بن ابراهیم (م. ۳۰۷ق.)، قم، دارالکتاب، ۱۴۰۴ق.

۲۹. *التمهید*، ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله قرطبی (م. ۴۶۳ق.)، مغرب، وزارة عموم الاوقاف و الشؤون الاسلامية، ۱۳۸۷ق.

۳۰. *تهذیب الاحکام*، طوسی، محمد بن حسن (م. ۴۶۰ق.)، تهران، دارالکتب الاسلامية، ۱۳۶۴ش.

۳۱. *التوحید*، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق.)، قم، نشر اسلامی، ۱۳۹۸ق.

۳۲. *الثاقب فی المناقب*، ابن حمزه طوسی، محمد بن علی (م. ۵۶۰ق.)، قم، انتشارات انصاریان، ۱۴۱۲ق.

۳۳. *ثواب الاعمال و عقاب الاعمال*، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق.)، قم، الشریف الرضی، ۱۳۶۸ش.

٣٤. *جامع الرواة*، اردبيلي، محمد بن علي (م. ١١٠١ق.)، قم، كتابخانه
مرعشى نجفى، ١٤٠٣ق.

٣٥. *الجامع الصغير فى احاديث البشير النذير*، سيوطى، جلال الدين (م. ٩١١ق.)،
بيروت، دارالفكر، ١٤٠١ق.

٣٦. *الجواهر السنوية فى الاحاديث القدسيه*، حر عاملى، محمد بن حسن
(م. ١١٠٤ق.)، قم، مكتبة المفيد، ٣٨٤ق.

٣٧. *جواهر الكلام فى شرح شرائع الاسلام*، نجفى، محمدحسن (م. ١٢٦٦ق.)،
تهران، دار الكتب الاسلاميه، ١٣٦٦ش.

٣٨. *حق اليقين فى معرفة اصول الدين*، شبر، سيدعبدالله (م. ١٢٤٢ق.)،
تهران، مؤسسة العلمى، ١٣٥٢ش.

٣٩. *خلاصة الاقوال فى معرفة الرجال*، علامه حلى، حسن بن يوسف (م. ٧٢٦ق.)،
قم، مؤسسة نشر الفقاهة، ١٤١٧ق.

٤٠. *الدرة النجفيه*، بحر العلوم، سيدمحمد مهدى (م. ١٢١٢ق.)، بيروت،
دارالزهراء، ١٤٠٦ق.

٤١. *ذخيرة المعاد فى شرح الارشاد*، سبزوارى، محمدباقر بن محمد (م. ١٠٩٠ق.)،
قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام لاهياء التراث.

٤٢. *الذريعة الى تصانيف الشيعة*، آقابزرگ تهرانى، محمدمحسن (م. ١٣٨٩ق.)،
بيروت، دارالاضواء، ١٤٠٣ق.

٤٣. *رجال النجاشى*، نجاشى، احمد بن على (م. ٤٥٠ق.)، قم، نشر
اسلامى، ١٤١٦ق.

۴۴. *الروضة البهية فى شرح اللمعة الدمشقيه*، شهيد ثانی، زين الدين بن على عاملی (م. ۹۶۵ق.)، قم، انتشارات داوری، ۱۴۱۰ق.
۴۵. *روضة الواعظین و بصيرة المتعظین*، فتال نیشابوری، محمد بن حسن (م. ۵۰۸ق.)، قم، الشریف الرضى، ۱۳۷۵ش.
۴۶. *رياض المسائل*، طباطبائی، سيدعلى (م. ۱۲۳۱ق.)، قم، نشر اسلامى، ۱۴۲۰ق.
۴۷. *زاد المعاد*، مجلسى، محمدباقر (م. ۱۱۱۱ق.)، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۲۳ق.
۴۸. *سنن الدارمی*، دارمی، عبدالله بن رحمن (م. ۲۵۵ق.)، دمشق، مطبعة الاعتدال، ۱۳۴۹ق.
۴۹. *الشافى فى الامامه*، سيد مرتضى، على بن حسين (م. ۴۳۶ق.)، قم، انتشارات اسماعيلیان، ۱۴۱۰ق.
۵۰. *شرح نهج البلاغه*، ابن ابى الحديد، عزالدين (م. ۶۵۶ق.)، داراحياء الكتب العربية، ۱۳۷۸ق.
۵۱. *صحيح مسلم*، مسلم نیشابوری، مسلم بن حجاج (م. ۲۶۱ق.)، بیروت، دارالفکر.
۵۲. *صفات الشيعه*، صدوق، محمد بن على (م. ۳۸۱ق.)، تهران، انتشارات عابدى.
۵۳. *عدة الداعى ونجاح الساعى*، ابن فهد حلى، احمد بن محمد (م. ۸۴۱ق.)، قم، مكتبة وجدانى.
۵۴. *علل الشرائع*، صدوق، محمد بن على (م. ۳۸۱ق.)، النجف الاشرف، المكتبة الحيدرية، ۱۳۸۵ق.

٥٥. *عوامل العلوم*، بحراني اصفهاني، عبدالله بن نورالله (م. قرن ١٢)، قم،
موسسه امام مهدي عليه السلام، ١٤٢٥ق.

٥٦. *عوالي اللئالي العزيزية في الاحاديث الدينية*، ابن ابي جمهور احسائي،
محمد بن علي (م. ٨٨٠ق.)، قم، مطبعة سيدالشهداء، ١٤٠٣ق.

٥٧. *عيون اخبار الرضا عليه السلام*، صدوق، محمد بن علي (م. ٣٨١ق.)، بيروت،
مؤسسة الاعلمي، ١٤٠٤ق.

٥٨. *عيون الحكم والمواعظ*، ليثي واسطلي، علي بن محمد (م. قرن ٤)،
قم، انتشارات دارالحديث، ١٣٧٦ش.

٥٩. *الفارات*، ثقفى كوفى، ابراهيم بن محمد (م. ٢٨٣ق.)، چاپخانه بهمن.
٦٠. *الغدير في الكتاب والسنة والادب*، اميني، عبدالحسين (م. ٣٩٢ق.)،

بيروت، دارالكتاب العربي، ١٣٩٧ق.

٦١. *الغيبه*، طوسى، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ق.)، قم، مؤسسة المعارف
الاسلامية، ١٤١١ق.

٦٢. *فصول*، خواجه نصير طوسى، محمد بن محمد (م. ٦٧٢ق.).

٦٣. *الفصول المهمة في اصول الائمة*، حر عاملي، محمد بن حسن (م. ١٠٤١ق.)،
مؤسسه معارف اسلامي امام رضا عليه السلام، ١٤١٨ق.

٦٤. *الفضائل*، ابن شاذان قمى، شاذان بن جبرئيل (م. ٦٦٠ق.)، النجف
الاشرف، المطبعة الحيدرية، ١٣٨١ق.

٦٥. *الكافي*، كليني، محمد بن يعقوب (م. ٣٢٩ق.)، تهران، دارالكتب
الاسلامية، ١٣٦٣ش.

۶۶. *کامل الزیارات*، ابن قولویه قمی، جعفر بن محمد (م. ۳۶۸ق.)، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۶۷. *کشف الرموز فی شرح المختصر النافع*، فاضل آبی، حسن بن ابی طالب (م. ۶۹۰ق.)، حسین یزدی، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۶۸. *کشف الغمة فی معرفة الائمة* علیهم السلام، اربلی، علی بن عیسی (م. ۶۹۳ق.)، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ق.
۶۹. *الکفایة فی علم الروایة*، خطیب بغدادی، احمد بن علی (م. ۴۶۳ق.)، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۵ق.
۷۰. *کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر* علیهم السلام، خزاز قمی، علی بن محمد (م. ۴۰۰ق.)، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ق.
۷۱. *کفایة الاصول*، خراسانی، محمد کاظم (م. ۳۲۹ق.)، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۰۹ق.
۷۲. *کفایة المهتدی فی معرفة المهتدی (اربعین میرلوحی)*، میرلوحی سبزواری (م. قرن ۱۱)، قم، انتشارات دارالتفسیر، ۱۳۸۴ش.
۷۳. *کمال الدین و تمام النعمه*، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق.)، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۵ق.
۷۴. *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، طبرسی، فضل بن حسن (م. ۵۴۸ق.)، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۱۵ق.
۷۵. *المحاسن*، برقی، احمد بن محمد (م. ۲۷۴ق.)، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۰ش.

٧٦. *المحصول في علم اصول الفقه*، فخر رازي، محمد بن عمر (م. ٦٠٦ق.)، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤١٢ق.
٧٧. *مدينة معجز الائمة الاثني عشر و دلائل الحجج على البشر*، بحراني، سيدهاشم حسيني (م. ١١٠٧ق.)، قم، مؤسسة المعارف الاسلامية، ١٤١٣ق.
٧٨. *مرآة العقول في شرح اخبار آل الرسول ﷺ*، مجلسي، محمدباقر (م. ١١١١ق.)، تهران، دارالكتب الاسلامية، ١٤٠٤ق.
٧٩. *المزار الكبير*، مشهدى، محمد بن جعفر (م. ١٠٦٠ق.)، قم، نشر اسلامى، ١٤١٩ق.
٨٠. *مستدركات علم رجال الحديث*، نمازى شاهرودى، على (م. ١٤٠٥ق.)، تهران، چاپخانه شفق، ١٤١٢ق.
٨١. *مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل*، محدث نوري، ميرزا حسين (م. ١٣٢٠ق.)، بيروت، مؤسسة آل البيت عليه السلام لاحياء التراث، ١٤٠٨ق.
٨٢. *مسند احمد بن حنبل*، احمد بن حنبل، شيبانى (م. ٢٤١ق.)، بيروت، دار صادر.
٨٣. *مشكاة الانوار في غرر الاخبار*، طبرسى، على بن حسن (م. قرن ٧)، انتشارات دارالحديث، ١٤١٨ق.
٨٤. *المصباح*، كعمى، ابراهيم بن على (م. ٩٠٥ق.)، بيروت، مؤسسة الاعلمى، ١٤٠٣ق.
٨٥. *مصباح المتهدد*، طوسى، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ق.)، بيروت، مؤسسة فقه الشيعة، ١٤١١ق.

۸۶. *المصنف فی الاحادیث والآثار*، ابن ابی شیبہ کوفی، عبدالله بن محمد (م. ۲۳۵ق.)، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ق.
۸۷. *معانی الاخبار*، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق.)، قم، نشر اسلامی، ۱۳۶۱ش.
۸۸. *معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة*، خوئی، سید ابوالقاسم موسوی (م. ۴۱۳ق.)، ۱۴۱۳ق.
۸۹. *مفاتیح الجنان*، محدث قمی، عباس (م. ۱۳۹۵ق.)
۹۰. *مفردات الفاظ القرآن*، راغب اصفهانی، حسین بن محمد (م. ۵۰۲ق.)، نشر کتاب، ۱۴۰۴ق.
۹۱. *مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السلام*، موسوی اصفهانی، میرزا محمد تقی (م. ۱۳۴۸ق.)، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۲۱ق.
۹۲. *الملل والنحل*، شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (م. ۵۴۸ق.)، قم، الشریف الرضی، ۱۳۶۴ش.
۹۳. *منازل الآخرة والمطالب الفآخرة*، محدث قمی، عباس (م. ۱۳۹۵ق.)، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۹ق.
۹۴. *مناقب آل ابی طالب*، ابن شهر آشوب، محمد بن علی (م. ۵۸۸ق.)، النجف الاشرف، المكتبة الحیدریة، ۱۳۷۶ق.
۹۵. *المناقب*، خوارزمی، موفق بن احمد (م. ۵۶۸ق.)، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۹۶. *منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر علیه السلام*، صافی گلپایگانی، لطف الله، تهران، مكتبة الصدر.

٩٧. من لا يحضره الفقيه، صدوق، محمد بن علي (م. ٣٨١ق.)، قم، نشر اسلامي، ١٤٠٤ق.
٩٨. منهج الرشاد في معرفة المعاد، طالقاني، محمدنعيم (م. قرن ١٢)، مشهد، آستان قدس رضوي، ١٤١١ق.
٩٩. منية المرید في ادب المفيد و المستفيد، شهيد ثاني، زين الدين بن علي عاملي (م. ٩٦٥ق.)، تحقيق رضا مختاري، قم، مكتب الاعلام الاسلامي، ١٤٠٩ق.
١٠٠. نقد الرجال، حسيني تفرشي، سيدمصطفى (م. قرن ١١)، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام لاحياء التراث، ١٤١٨ق.
١٠١. وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة، حر عاملي، محمد بن حسن (م. ١١٠٤ق.)، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام لاحياء التراث، ١٤١٤ق.

آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظلہ الوارف

در یک نگاه

ردیف	نام کتاب	زبان	ترجمہ
قرآن و تفسیر			
۱	تفسیر آیہ فطرت	فارسی	—
۲	القرآن مصون عن التحریف	عربی	—
۳	تفسیر آیة التطہیر	عربی	—
۴	تفسیر آیة الانذار	عربی	—
۵	پیام های قرآنی	فارسی	—
حدیث			
۶	منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر <small>ع</small>	عربی	اردو/انگلیسی/ فارسی
۷	در ۳ جلد	عربی	—
۸	غیبة المنتظر	عربی	—
۸	قیس من مناقب امیرالمؤمنین <small>ع</small> (مئة و عشر حدیث من کتب عامة)	عربی	—

—	فارسی	پرتوی از فضائل امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> در حدیث	۹
—	عربی	احادیث الائمة الاثني عشر، اسنادها و الفاظها	۱۰
—	عربی	احادیث الفضائل	۱۱
فقه			
—	فارسی	توضیح المسائل	۱۲
—	فارسی	منتخب الاحکام	۱۳
انگلیسی	فارسی	احکام نوجوانان	۱۴
—	فارسی	جامع الاحکام در ۲ جلد	۱۵
—	فارسی	استفتائات قضایی	۱۶
—	فارسی	استفتائات پزشکی	۱۷
عربی	فارسی	مناسک حج	۱۸
عربی	فارسی	مناسک عمره مفرده	۱۹
—	فارسی	هزار سؤال پیرامون حج	۲۰
آذری	فارسی	پاسخ کوتاه به ۳۰۰ پرسش در ۲ جلد	۲۱
—	فارسی	احکام خمس	۲۲
—	فارسی	اعتبار قصد قربت در وقف	۲۳
—	فارسی	رساله در احکام ثانویه	۲۴
—	عربی	فقه الحج در ۴ جلد	۲۵

—	عربي	هداية العباد در ٢ جلد	٢٦
—	عربي	هداية السائل	٢٧
—	عربي	حواشي على العروة الوثقى	٢٨
—	عربي	القول الفاخر في صلاة المسافر	٢٩
—	عربي	فقه الخمس	٣٠
—	عربي	أوقات الصلوة	٣١
—	عربي	التعزير (احكامه و ملحقاته)	٣٢
فارسي	عربي	ضرورة وجود الحكومة	٣٣
—	عربي	رسالة في معاملات المستحثة	٣٤
—	عربي	التداعي في مال من دون بينة و لا يد	٣٥
—	عربي	رسالة في المال المعين المشتبه ملكيته	٣٦
—	عربي	حكم نكول المدعي عليه عن اليمين	٣٧
—	عربي	ارث الزوجة	٣٨
—	عربي	مع الشيخ جادالحق في ارث العصبه	٣٩
—	عربي	حول دييات ظريف ابن ناصح	٤٠
—	عربي	بحث حول الاستسقام بالازلام (مشروعية الاستخارة)	٤١
—	عربي	الرسائل الخمس	٤٢
—	عربي	الشعائر الحسينية	٤٣

آذری	—	آنچه هر مسلمان باید بداند	۴۴
—	عربی	الرسائل الفقهیه من فقه الامامیه	۴۵
—	عربی	الاتقان فی احکام الخلل و النقصان	۴۶
اصول فقه			
—	عربی	بیان الاصول در ۳ جلد	۴۷
—	عربی	رسالة في الشهرة	۴۸
—	عربی	رسالة في حكم الاقل والاكثر في الشبهة الحكمية	۴۹
—	عربی	رسالة في الشروط	۵۰
عقاید و کلام			
—	فارسی	عرض دین	۵۱
—	فارسی	به سوی آفریدگار	۵۲
—	فارسی	الهیات در نهج البلاغه	۵۳
—	فارسی	معارف دین در ۳ جلد	۵۴
—	فارسی	پیرامون روز تاریخی غدیر	۵۵
—	فارسی	ندای اسلام از اروپا	۵۶
—	فارسی	نگرشی بر فلسفه و عرفان	۵۷
—	فارسی	نیایش در عرفات	۵۸
—	فارسی	سفرنامه حج	۵۹

—	فارسی	شهید آگاه	۶۰
—	فارسی	امامت و مهدویت	۶۱
—	فارسی	نوید امن و امان/۱	۶۲
عربی	فارسی	فروغ ولایت در دعای ندبه/۲	۶۳
—	فارسی	ولایت تکوینی و ولایت تشریحی/۳	۶۴
—	فارسی	معرفت حجت خدا/۴	۶۵
—	فارسی	عقیده نجات بخش/۵	۶۶
—	فارسی	نظام امامت و رهبری/۶	۶۷
عربی	فارسی	اصالت مهدویت/۷	۶۸
—	فارسی	پیرامون معرفت امام/۸	۶۹
آذری	فارسی	پاسخ به ده پرسش/۹	۷۰
—	فارسی	انتظار، عامل مقاومت و حرکت/۱۰	۷۱
—	فارسی	وابستگی جهان به امام زمان/۱۱	۷۲
—	فارسی	تجلی توحید در نظام امامت/۱۲	۷۳
—	فارسی	باورداشت مهدویت/۱۳	۷۴
انگلیسی	فارسی	به سوی دولت کریمه/۱۴	۷۵
عربی	فارسی	گفتمان مهدویت/۱۵	۷۶
—	فارسی	پیام‌های مهدوی/۱۶	۷۷

انگلیسی	فارسی	توضیحات پیرامون کتاب عقیده مهدویت در تشیع امامیه	۷۸
—	فارسی	گفتمان عاشورایی	۷۹
—	فارسی	مقالات کلامی	۸۰
—	فارسی	صراط مستقیم	۸۱
—	عربی	الی هدی کتاب الله	۸۲
—	عربی	ایران تسمع فتجیب	۸۳
—	عربی	رسالة حول عصمة الانبياء و الائمة	۸۴
—	عربی	تعليقات على رسالة الجبر و القدر	۸۵
—	عربی	لمحات في الكتاب و الحديث و المذهب	۸۶
—	عربی	صوت الحق و دعوة الصدق	۸۷
—	عربی	رد اكدوبة خطبة الامام على <small>عليه السلام</small> ، على الزهراء <small>عليها السلام</small>	۸۸
اردو / فرانسه	عربی	مع الخطيب في خطوطه العريضة	۸۹
—	عربی	رسالة في البداء	۹۰
—	عربی	جلاء البصر لمن يتولى الائمة الاثنى عشر <small>عليهم السلام</small>	۹۱
—	عربی	حديث افتراق المسلمين على ثلاث و سبعين فرقة	۹۲
—	عربی	من لهذا العالم؟	۹۳
—	عربی	بين العلمين، الشيخ الصدوق و الشيخ المفيد	۹۴

—	فارسی	داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید	۹۵
—	عربی	مقدمات مفصلة على «مقتضب الاثر» و «مکیال المکارم» و «منتقى الجمال»	۹۶
—	عربی	امان الامة من الضلال و الاختلاف	۹۷
—	عربی	البكاء على الامام الحسين <small>عليه السلام</small>	۹۸
—	عربی	النقود اللطيفة على الكتاب المسمى بالاخبار الدخيلة	۹۹
—	فارسی	پیام غدیر	۱۰۰
تربیتی			
—	فارسی	عالی ترین مکتب تربیت و اخلاق یا ماه مبارک رمضان	۱۰۱
—	فارسی	بهار بندگی	۱۰۲
—	فارسی	راه اصلاح (امر به معروف و نهی از منکر)	۱۰۳
—	فارسی	با جوانان	۱۰۴
تاریخ			
—	فارسی	سیرحوزه های علمی شیعه	۱۰۵
—	فارسی	رمضان در تاریخ (حوادث تاریخی)	۱۰۶
سیره			
—	فارسی	پرتوی از عظمت امام حسین <small>عليه السلام</small>	۱۰۷

—	فارسی	آینه جمال	۱۰۸
—	فارسی	از نگاه آفتاب	۱۰۹
—	فارسی	اشک و عبرت	۱۱۰
تراجم			
—	فارسی	زندگانی آیت‌الله آخوند ملا محمدجواد صافی گلپایگانی	۱۱۱
—	فارسی	زندگانی جابر بن حیان	۱۱۲
—	فارسی	زندگانی بوداسف	۱۱۳
—	فارسی	فخر دوران	۱۱۴
شعر			
—	فارسی	دیوان اشعار	۱۱۵
—	فارسی	بزم حضور	۱۱۶
—	فارسی	آفتاب مشرقین	۱۱۷
—	فارسی	صحيفة المؤمن	۱۱۸
—	فارسی	سبط المصطفی	۱۱۹
—	فارسی	در آرزوی وصال	۱۲۰
مقاله‌ها و خطابه‌ها			
—	فارسی	حدیث بیداری (مجموعه پیام‌ها)	۱۲۱
—	فارسی	شب‌پرگان و آفتاب	۱۲۲

—	فارسی	شب عاشورا	۱۲۳
—	فارسی	صبح عاشورا	۱۲۴
—	فارسی	با عاشوراییان	۱۲۵
—	فارسی	رسالت عاشورایی	۱۲۶

